

کردانیده جمعی از امرای بولک او مقرر فرمودند و مسرعتن عاں اعظم و ششمارخان
 و دیگر کرافال ظلمت زدای سمت ارباب خلافت شد و آن سیره کمان ارغامت سیم
 براس تاب مقاومت نیاورده بی جنبک صف ویران کرد و ند چون ابن باغان بی حمت
 سر رکن مطهر جان حطه و سکه تمام محمد حکم سر را مقرر کرده بودند چنانچه عاالی مسدی ابن
 س گفته اسم الله الرحمن الرحیم و ارث ملک محمد حکیم سر را می حکم حوصله از اجتماع ابن
 اخبار در کامل بصوب بخاب آمد لهذا در اول سال مس و ششم جلوس نصب رانات
 قبال سمانب بخاب اتفاق افتاد و خندی از امراء مس سر حصص ماسد و موع منغلا، سر را
 با سکر اقبال حکنده منظم که و سر را از خواب غفلت بیدار شده بکابل معاود فرمود
 در ایات اقبال تا بحدود کابل امر رسیده شد و شاه راده مراد که مرادول سکر فروری بودند
 ضد بار سر را محمد حکیم را بجنکهای سرابه رانده می بردند امر سر شش حضرت کوسل اد و عار النجای
 سر را با وز بکان پسندیده کابل را بمرزا محمت فرموده و عطف عمان نموده و سیرکنان و
 سرافکنان با سواد دارالسلطنت لاهور سعت اجل فرمودند از معظما و جامع امسال که ملک
 ملک ثانی کافی که دیوان سر را محمد حکم بود و خطاب در مرغانی دس سکام رسیدن مرزا بهجا.

در مرزا جدا شده بدرگاه آمد و منزل خواجہ سہ منصور فرود آمدہ اور او سہ ملازمت خود
 ساخت و چون خواجہ سہ منصور خبر آمدن او بعرض رسانید نالہ حضرت چنان رسید کہ
 در موسم کہ مرزا حکم منسخر مردوسان آمدہ باشد دیوان خود را از حدود حد اس صم فر
 ستادن خالی از تو منسوب چون خواجہ مسطور ار رسیدن فرمان مرزا حکم کہ در جواب
 عریفیہ او مکمل بر اسمائیل فرستادہ بود و فرمان نہ کور بدست کنوران سکہ اعادہ داد
 بدرگاہ فرستادہ و حضرت معلوم نمودہ مخفی داشتہ بودند نسبت بدکمانی بود و در بول
 ان مطنہ معس رسید خواجہ را تقریب ختم فرمان مرزا با و نمودند و منہ کہ او سوگند خورد
 فایده نداد و اکثر اہل ارکان دولت کہ اردی رکسہ بودند سعی قسح او کردند و حکم شد
 تا او را از حق برکشند و قسبی کہ حضرت بکابل تشریف بردند مردم معسر مرزا حکم مملکت
 رسیدند از نعمت شہ منصور نفیس کردند معلوم شد کہ کرم اللہ برادر شہباز خان بہ سہار
 و کلاس معص فرمان ساختم سبب قتل او شدہ حضرت اکثر اوقات از نل ان بکیناہ
 ماسف میدہستند و ہمدین سال را جمہ نو دریل کہ از ولایت بکالہ آمدہ تشریف ملازمت درختہ
 مرزا ناصر زنجیر غنیل از عام المملک باد بیکر تحف و سکہا سطراندس در آرد درہ بود بعلی

منصب وزارت کل من حیث الاستقلال فرقی نیست برادر حجت چون مقرر بود که هر
 سال مبارک حضرت خواجہ معین الدین میفرستد و در سال سبب بعضی موانع میسرند
 شاه را دو دانال را فرستادند و مسدود بفرار روم مدد خرج فقراء اند بار عطا شد و
 شاه زاد و بجز بارت نزد وی مرحمت نمود و درین سال ساه ابو تراب ارکانه سنی سواد
 آورد که مراد نفس مای بود میکشید و پیش قدم حضرت رسالت پناه است ما بخواه
 تا چهار کرده بسفقال رفتند و اعدا را سوبت فرمودند تا برداشتن حد قدم راه سرید و مان
 و سوار شمر رسانیدند و جشن سال بت و مهم خلوص در سر خدای اگر ترمیم
 ما بکرمه پیشه و حشمتی نوروزی نرهای ما و ما می رسید لکن از ابتدای
 این سال اس خاص و عام و هر که و بعض رسیدن حضرت ارباب صاحب و این خدای
 و نوارش مردمی که مصدر شایستگی مذکی سده باشند و عمل کار دارانی که منتظر و در این کرده
 قرار یافت و درین سال حدیب انالقی ما بکرمه و لیعهد سلطان سلیم از عمر
 قطب الدسمان مرزا خان خلف مراد عثمان غنایب سفرد و درین ابام محسن عزت
 کلبدن مکرم و دیگر مکان از سفر صمازاد مسیح عبدالنبی صدر سابق که بزیارت غایه مبارک
 التلمی یا مود

تخصصت مامنه بود در نیولا بعضی رسید که او و مخدوم الملک چون از درگاه آنزده رفته
 بودند در محاسن و می غل نسبت بجناب معلی حرفهای مانایسته مذکور می سازند چون بکلی
 سفارش آنها کردند عس اسانی صدی را سانی فرمودند که ان هر دو آهسل و
 محبوبس بدرگاه او رند مخدوم الملک خود از کمال دست در راه غالب نهی خست
 مولف تاریخ بدوانی مینوسد که خزان و دغان ساری او مد آمد لرا بجهت حند صندق
 فشت طلا اگر کورخانه او که بیانه اموات دفن کرده بود بر آمد اهنمه با کتب داخل خزان
 عامره کرده و عند السی را سح ابوالفضل حواله فرمودند چون او را باشیح عداوت قدم
 بود و معلم مراج دانی در یافت که قتل او بار بر سر ندارد سانی معه کرد و همان وا
 نمود که با حل طلعی در کشت و در نیولا معصوم کالی که در بنگاله نورش داشت از قوت
 شرف الدین مررا و ما، فاسال زبون شده سرعاً بر می کشد مکتوب را کردید مولف
 تاریخ بدوانی مینوسد که درین سال ملا احمد ننه که حو را حکم بهم سکرفت از دکن آمده
 بمکه دست پوسست بران او در سند فاروقی المنصب صفی بودند و در عهد شاه طهماسب
 بولامت عراق اعاده مدید شد و چون ساه اسمعل ثانی در وادی تفتن بر عکس بر علو

نمود و بیکه رفت و از آنجا بدکن و از آنجا هندوستان رسید روزی در بازار او را دیدم
 و بعضی عواقب تعریف من کردند گفت نور تر فصیح در چنین اساطیر عیان نماید که هم صاحب فوز
 نشن در حیره شما و با حکم است که چون مرار سال از حیرت تمام شده می ماند مار کجی تا
 مالد جامع صبح احوال مادران اسلم نامرور و نام ان را الفی نیست و او مارمان حکمران
 نوقایع را در دو جلد تمام کرده سفری که در سال سی و دوم کشیدند نثارش خواهد یافت
 و بقیه احوال اصغان سال نصد و نود و هفت نوشت و در سواد سال مست و مفتج جلو
 عرس اسانی رسیدن مرمان الملک و کسی است مارگاه و او سپهر حرد حسن طام الملک
 است در تسلط مرقی برادر کلدن خود جلد و طل کشید بدرگاه آسمان جا به آنجا آورده مانوا
 و ارس اسارامت و چون در سال جبر حروح منظر کجانی که بر علم سفینان الملک
 در سمان سلسله سلاطین کجراتیه بود و زبونی امرای معاص الصوره و ارس او چهارده ملک
 روم در فرار که نهام و تمام اموال و خراس مطلب الدس جان که از ده کرد و زیاده بود و رجوع
 آوردن مرید سی مرار و او را جبهه ما و معص رسد مرار خان خلف مرامی با
 صدی در عهد مامی دولت بدان مودت من فرمودند و خود با به ابا که در پاک جای که اب چون

السلام

و کتب هم میرسید سهراب و فرموده قلمه طرح انداخته بودند و دست نمودند و مرزا خان کس
در سر و کار طلسمی و دج و جفت مندی و جافتنانی داده در دروسه جنگ جمع ان بی بابا
نرم داده ملک بجزات که متصرفان عمومی کس در آمده بودند از سر و بعضی در آورد
مرزا خان بابا را ساسنی حدیث خطاب داد ای خاخی نانی و مصعب محمداری سزاوار شد
و دیگر بندای درگاه که درین نورش مصدر جان ناری و کارگذاری کشته بودند در نورست
به صاحب ملک سزاوار می یافتند و درین امام علامه و سرمرجع الدین شریازی که از معرمان عا
و دلمان سیما نوری بود و معدن موت او موهب در کارنده سعادت ملازمت عرس ایشانی فرق
عزت برافراخته نما من ترمیت اکفرت در ادک مدت براتب عالی نصاعده نمود و بعضی
مطلب گفت وضع تاریخ الهی از سر سال سب و نهم معلوس از محرم عا عده به کورت
و ابتدای تاریخ الهی از محول حمل گرفته مام ما مها در در نا همان اسلامی فارسی مسهور مقرر داشته
و خون در معنی مسود و در در اسی روز زباده بود آن دور و را نعلی سب و دیگری روز نام
کرده ابام مسترم از میان برافرا و در سوانخ این سال در آمدن قتل و کرائی سر کرده سر نشان سفر
و ادب با طاعت و دستاوردن او بر در زاده خود را با سکه های ادبی مصحوب شمع ابریم معبود

سعادت نموده بگو ملک عبداللہ خان اوزبک والی توران بر بدخشان است سبط مامہ بود کافر
 والایا اور و چون نزدیک رسید جمعی از امراء اسفغان مامور شده بدرگاہ اور وہ بنزف پابکر
 بنزف خشنند و مسلح یک کدوہ نقد و اسباب کار خنجات و حذر کمر نفس و چند
 قطار شتر و استر رحمت سد و جس کدوہ ای شا مزادہ سلطان سلطنتیم کہ بہن شا نژدہ رسیدہ
 بودند و در ہمس سال ہمسہ راہ ہکوان داس پدرا راہہ ماسنکہ ترتیب یافت و ہمدان کار
 حضرت ہمس ہمس خود مرل راہہ ہکوانداس سرفہ دوم ارزانی داسہ مجلس عقد
 در ہما سہ مسعد کشت راہہ قسام چہیز زبایدہ ار حد اخصا بنظر اقدس کدرا نمدہ در آغاز سال
 الہی راہہ ہکوانداس سحراری شد و راہہ تو در مل چہار ہزاری دزنجان کوکلاس و دوزار و بانہد
 و شیخ ابو الفضل ہراری و حکیم الوالعیم مستعدی و بریان الملک بہر نظام الملک ہانصدی و عقد
 الدولہ میر میر محمد شیرازی بہر دست ابن الملکی اخفاص یافت و شہاب الدین خان احمد بابا
 ولایت مالوہ سر ملندی گرفت و اعظم خان میرزا غریز کوکہ ملک کدسہ در اسن بول مامہ ہاسار
 از امر مثل عبدالمطلب خان و راہہ اسکران و بریان الملک را در نظام الملک دکنی و بابہا در و غم
 مسعودی

مسوول دکن رخصت شدند فوت محمد حکیم سررا و صدرین ایام مباح جامه و جلال رسید
 که محمد حکیم سررا برادر علاقی حضرت در ماه شعبان سید ملک و سیمین و سمانه با فراط شراب میبار
 صفت مبتلا گردیده ساعه حیاتش در عرسی و دوسالگی بسر نرفته بیت بها و اخروند غرق
 سراب کزین سیل شد مصداقش خراب میخواستند که بدستور سابق فرزند آن محمد حکیم
 سررا و اکدار ندای کبار بعضی رسانیدند که فرزند آن سررا نور و سال انداز عیده ملک داری
 بیرون نموانند آمد ماراں الورد فلک فرسایه غاب صفت فرمود و کنور ماسنگه که در آنک
 بنارس بود موجب حکم جهوریز کابل رسید و فرزند آن و سایر امرای سررا مرحوم را در آنجا
 نموده بدرگاه آور و سررا کعبه دمازده ساله و میرزا افراسیاب چهارده ساله بود مرد و برادر
 با جمیع ارکان دولت خود در عصر اول بندی بدولت ملازم سرافراز گردیدند و در یک
 در فور مرتبت و سلسلی عولش مراسم خسروانه سرف اختصاص یافتند و در بنوخت میرزا
 شاه رخ دراجه بهکواندرس مانتاج عقده کسمه و سنوری ماسند و اسماعیل غلجیان دراجه
 ماسنگه را بر سر بوجان حسن فرمودند و روز دیگر زیتجان کوکه را با سنصال افغانان سواد
 و با جهور روان ماسند و خود نقله ایک مارس که در محدثات انحضرت نسبت تزدل اهل

از زانی و دانشمند ابتدا محصب افغانه فار یکی آن است که در ا بام ماسین جلد و ساسانی سما
 در انعام در آمده کانی خمر البیان نام متضمن عطا بد الهی و تصنف نموده نذهب زدمه را رواج داد
 و اکثر احمقان را مرید ساخته خود را روشنائی نام کرده چون فروفت بهر شس علامه نام در سن
 چارده سالگی سنه تسع و ثمانین و رسمیه تنکام مر حمت ارکان ملا رب حضرت نموده مورد عطا
 شد پس از چند روز در راه نموده مانف نان پوست و ماهی پخته خلق را بخود متفق کرده راه
 مند و سمان و کابل مسدود خست انحضرت جهت دفع طاغیه و ساسانی ته تار یکی موسوم شدند که
 را سکا کمر راحه ماسنگه دادند ماسیغمان ان نمر دان کنند و چون بزبجان از غده ضبطه کوسمان
 ا حاده سر و مو است آمد شیخ ابو الفضل التماس اینجوست نمود و راجه ماسنگه پریر است دعا کرد و اعرسب قره
 مهم غام راجه قرار یافت و حکم او الصبح سر کبک ر بنجان قیس شد اگر چه ولایت د مکر را خوبتند
 اما میان اس سه عر صحت متفاوت کشند و سمان راجه د حکم خود از اول صفا بنود هر چند رنجان
 مدار الحاکم بر و سود مند مام و درسی نخت کوسمان فی مد پیر بهانظهور میر سید مالک و در
 در خلال عبور مرکوتی اممان ار اطراف و جوانب هجوم آورده به نبرد سنگ کار برداری
 کردند و فیل در پ و ادم بر یکدیگر افتادند و درین حادثه ارسه هزار کس منتر از فرار کوه بغار را

انقاده مدبرین

اعاده نشدستی در باخشد و در بخان ارفط غیبت حال ماری خواست کرد پس درین
 عهده جلوا و را از ان سوکاه بر آوردند و حکم ابو الفخ نر نزار جان کنان اده با و بیست
 امارامه سررا نری طاهر شد اینان و حکیم ابو الفخ کمال نباهه بدرگاه رسیدند و روزی میبند
 از سعادت کورس محروم ماندند و روز سیوم راجه بود در ملان هم و جبرائیل کسی و سنوری
 یافت و بر راجه ماسکنه که حکمت مایوب و سه افغانان تاریکی میسند و بود حکم شد که
 کبوترک راجه بود در مل برسد و در اغار سال سی و یکم سررا نشاه رخ و غمره که سورس کسمیر
 معسکشه بودند یوسف خان و آن کشمیر را بدرگاه آورده سعادت کورس در میبند
 و هم درین روز امرا می که مضبوط بوجستان ششامته بودند سران قوم بروج را بقدر سی
 استان رسانیدند و درینوله قاسم خان و دیگر امرا و عظام سنجیر کشمیر رحمت شده
 ان ملک را به ترو دات شایسته بدست آوردند و داخل ممالک محروسه شدند و چون
 اوزبکان بر بخان تسلط یافتند میبزر اسپهان بدرگاه آمده از سبب حوادث امان گرفت
 و در غنغوان سال سی و دوم الهی شاه زاده مراد را بجهه خان اعظم سررا عزیز کوکله نش
 عقد از دواج سید سعید خان حاکم هراسانیت بکاله اختفاص نیست و راقبه ماسکه بصوبه

داری ببار خست شد و هم درین ایام شاه داده سلطان سلیم را از بهبه راجه بهکواند اسس
 رامی فرزند صیب گفت و نام آن والاکهر را سلطان خسرو نهادند و درین سال مارکاسی که
 برای جشن نوروزی بر ما سبک کردند اش در گرفت سعاد و فرزندش هر چند در مقام کشتن
 اسف شدند زیاده شده ازان طرف مشتعل شد فرزندش خود را از بالایی آن بربر انداختند
 و پیلان فرنگی که خیمه طور چنیر است از منوعات فرنگ در کمال تکلف و زر و دوزی و در میان خرگاه
 همه خدمت برپا کردند و دیگر اسباب انواع جشن بهشت و اران جا بمنازل میزکان حضرت
 بوسله آنکه بعضی از روزن نامی آن منازل را خوب بود افتاد و در فرونشندن زیاده
 میشد یا آنکه اگر منازل در مسک و حرمه خسته بودند اسباب و اموال که در شرح باید بجاگ برابر
 شد و همچنان مانع و شب تا صبح میسوخت و چون روز دیگر طرف افتاب بود حکم شد که
 همان نوع این بندی نمایند همچنان بعل آمد و در نژادی سال سی و سیوم جلوس شاه را و
 و امال را بهبه سلطان خواجه عقد از دواج کنند و مقارن این حال سلطان شاه مراد
 ارمه اعظم خان فرزند بی بی سلم وجود آمد آن قره العین را سلطان رستم نام کردند و درین
 تاریخ شیخ ابو الفضل فیضی بخطاب ملک السعوی فرق عزت را فرخت مولف تاریخ

بد او بی مینکار و که در مین سال میرزا فولاد بر لاس هم سبی ملا محمد تم را
 معرب غلوی که در رقص داشت و میرزا را از ار رسانیده بود بهمانه از خانه بر آورده
 کت و مارنج آن بی فخر فولاد یافته شد و میرزا فولاد و در او رمای فصل سه در شهر لاهور
 گردانیدند و اینهارت پوست و مقول بعد از قتل سه چهار روز در گذشت بعد از وفات
 ملا محمد شمس فاضل و شیخ ابوالفضل بر فرزندش محافظان کما سید ما و جودان شکام غرم
 سرکشمر امل که هر حش او را بر آورده سوخته و در سال سی و چهارم الهی را بایت هان
 میا سر و ملکشت کشمیر حسب نظر طریق اعمار حضرت فرموده ماه شعبان نزول اجلال
 واقع شد مبت و مغنم رمضان از راه کبلی اگر کشمر عازم سیر کابل شدند تا سن مطرب
 مشهور درین تاریخ رحلت صاحب بنرت سرای حاجو بد کسید و در مومب خانهای نایب
 زمین بوس رسد و سر درین روزها میرزا سلیمان در لاهور ماحل طعی در گذشت
 و در محکام مرجعت اردو بی کهمان لوی اگر کشمر کمال و رس سلطان بن عبدالرشید خان
 کاشغری بسعادت کور نشن سرافراز شد و در راه کابل وصول خبر ارتحال امر فتح الله
 کشمر لاری که بعلت بهاریه در کشمر مانده بود بموجب کرائی خاطر حضرت عرش رسا

سد و پنج ضعی در مرثیه او گفته که سب شمشاه جهان را در وفاس دبدبه بهرم شده
سکندر اشک حسرت رنجت کا فدا طون ز عالم شده ابوالبابی معنی شاه فتح الله شیرازی
دو صد و بیست و دو علی نا او پیدا آمد و در مقام بابا حسن ابدال حکم الوافق بر من سها
انتقال نمود و هانجا مدفون گردید و چون در بده کابل که بهت و ددم ذی القعدة محل نزول
رایات جلال گشت حکیم تمام و میر محمد ر جهان معنی که با محی کری سس والی پوران
عبدالله خان رفته بود و آمده سعادت استان بوس در یافتند و سس اسانی در انشتا
پرسش و انچه حکیم مغفور حکیم تمام فرمودند که از نو یک برادر فیت و از ماد و ماب از حساب
دو جسم بک تن کم و در شمار خرد هزاران منش و در بستم محرم حکومت کابل به اسم خان میر محمد
نحوه سس و انچه حالات نعمت هندوستان در حرکت آمد و حکومت کجرات عظیم
خان معین شده نظم الدین احمد را که مغفور طلبه رشتند و او با جسمی شتر سوار رسید کرده
را در دروازده روز طی کرده بجلالت رسید و فرمان شد که هان سائت که آمده اند همه
ممازه سوازان درون محجر در ابند و قماشای عجب نبود و منخل بر بخور طلف محمد کردند
و درین ایام شاه زاده سلطان سلیم را از بهسه خواجه حسن عم زبجان فرزند ی بوجود آمدان
نوباوه لکن

نو با ده کشتن خلافت را بسلطان پرحر و برنامور بخشید و در وقت مرگ محبت از
 کابل خبر کدشتن راجه تو در مل که در لاهور بود آمد و خان خانان بجای منصب و کالت
 بلند مرتبه شد و متعارف انجمن فوت راجه بهکوانداس سر رسید و خلف او کنور بکنه
 پنجاب را جل و منصب محرماری بایه عزت افزودند و درین مقام میرزا خان خانان حکم
 اشرف و اعصاب مبرمی از برکی بغارسی ترجمه نموده منظر کنده را سید و مورد تحسین کردید
 و در همین سال راجه کما بون از کوه بوالک در لاهور بمبلانت رسید و قسم غریب
 سکس آورد و از آن حمکه کا و فطاس و اموی سکین که از گرمی مواد در راه مرده بود و
 نارنج مدا و لنی منیوسد که او را دیدم بصورت روباه بود و دندان خورد از سر براده
 و سحای ساخ برآمدگی داشت میگفت که ادنی نیران کوه مان پس شخبند و نه می پرند و درخت
 اند است همه سال برسد و اوایل سال سی و پنجم که دار السلطنه لاهور مخم مراد قاسم
 کشت رحمان کو کشتن تا بقی شانه زاده سلطان پرحر و نیز بلند مرده شد و خان خانان
 سه ساله را را بنجیرفتند و از غصت فرمودند و در مبادی سال سی و ششم الهی بران الملک
 که در مالوه جاگیر داشت با داد توجهات عرس سانی سلطنت مورد فی دکن رسید و مولد نا

عرفی شیرازی نقد میات در باخت اگر چه او در تخلص بی شاه زرده مراد را به منصب مفت خوار
 و سلم و نقاره و نوع اختصاص بخشیده مانند شیر و ولد بیت دکن بکومت مالوه فرستادند و شیخ
 الوصل فبغی را نزد راجه پیلانی خاکم خاند بس بخته دلاست بشاه راه اخلاص و راه دکی مرا
 مفت افواج قاهره در باق دکن فرمودند و بخانان حکم رفت که اول سهم سه هر در خانه
 بعد از آن عمر متقدم را نماید و مانند کور حکم اشرف را کار بندیده با هم جنگ آن ملک
 را متصرف شدند و سرز جانی حاکم به ملک بندای درگاه نظام یافت و در بنال که سینه
 هزار محبس مطابق بود شاه راده دلی محمد سلطان سلیم را ارسه موثر راجه ولد مالد پو فرزند کرمست
 موند عطا شد و عرس ششانی نام آن مولود مسعود را سلطان حرم نهادند و در آغاز سال سی و
 هفتم الهی مرده فتح ملک او دیه سقی راجه با سکه مباح اقبال رسد در به مذکور و بیام را که در
 آن مدت مصدر تر و دات نمایان شده بودند و نوار رخاات خسروانی مرا فسر از نشسته و محمد بن
 ایام ما و کار این علم مرزا یوسف خان صاحب صوبه کشمیر در آن صوبه سر لشکرش برداشت و بنفست
 رابست عایاست المصوب انفاق افتاد و جمعی از اخلاص میندان و نوکران سر را یوسف
 خان که ششمین پسر روزی شیخ ابو الفضل حواله شده بود در انفاق نموده روز چهارم اردو قوه سران فتنه بکر مرید
 به راه آوردند.

بدرگاه آورده و بادشاه کشمیر رسیده است و مفتخرویز در آن جا مانده و حکومت کشمیر باز
 به پسران خان رضوی مرصت فرموده مراجعت نمودند در پیولا عرضند هشت خان اعظم کوکه برض
 رسید که سلطان مظفر کجراتی دستگیر بنجه سبی بهادران ببر و کیش کرده خود را خوانند
 و سر او را سارگاه در ستاده بود و سجدوی این خدمت فروخت خان مذکور را بعباس
 بادشاهانه بن الاقران بلندی بخشیدند و در ایام جشن نوروزی سال سی و ششم الهی خان قان
 سر را جانی حاکم نه را که بعد از می رهاست مسبب مغلوب شده و از در مصالحه و قهر خود را به پسر
 خانمان داد همراه آورده سعادت استالابوسی در یافت خاقان لشکر الحسن ماه سر را می
 ر امصب سه هزار می برافراخته و لایست شده قبول او مرصت فرمودند و سدر بنی لایست شده
 و چون خان اعظم سر را کوکه بجهت معصیت نسیج ابو الفحل مرصت عسلو داشت و از اجابا امری خلد
 مقصد او بطور مبسود از تاج بدکوی نسیج میداشت در پیولا که فتح حونا کرده مظفر را دارد و نسیج
 کرد و سید و فرمان عاطفت بطلب او میا در شد با وجود صحن فتنی از فوط وایم عمریت فتح بندر
 دبور را به ساخته ترک لوازم دولت و امارت نمود و محبر دانه قدم در شاه راه نونق نهاده و اقبال و
 الفحل و خرا و خود در کشتی نشسته و مایح اموال و محصله کفنا مرزا کوکه بچ رفت نامه اندازم خانه مبارکش و

سلاج این طریقت از دوبرخا طریقتش اشبانی کران آمد و ملک کجرات نمودند شاه
 زاده شاه مراد تعلق گرفت و درین تاریخ مضمی از نزد پریان الملک بهشت کشیدند و برگاه آمد
 و درین کوه کلتاش که چهار فراری صاحب بقاره مسلم بود بهستیمال افغانان بایک رویا
 نهاد و درین ایام شاه زاده خانم را که تحسین صد عرس اشبانی است بمنظر حسین میرزا بهرام بریم
 حسین میرزا بهت فرمودند و شاه زاده شکر مبارکیم میرزا شاه رخ نامزد فرموده بعد از فراغ جهن
 خانه رخ میرزا را به نصب چهار فراری سرافراز ساخته بگوست مالوه حصت نمودند و شهباز خان را که سه
 سال بیست تقصیری در قلعه کاکره محبوس بود بهت ملک رو به از گرفت و خلاص نموده باقی
 مرزا افغانان کشیدند و درین سال رسم میرزا دلد سلطان حسین مرزا این بهرام مرزا را در زاده شاه
 طالب حاکم رین و اورا تسلط منظر حسین میرزا برادر کلان خود که قندمار دشت روی بنابر درگاه آورد
 و چون بکار رسمی لاهور رسید خانان و زبخیان کوکه و دیگر اماران منوا فرستادند و چون به دست رسید
 بکرومکه مرادی با دیگر اسباب و اشیا انعام نموده مشمول عواطف بی معیار گردید و منصب بنمردی و
 حاکم داری سرکار نشان و جوستان سرافراز شد و منظر حسین میرزا نیز که اسم کی اوزگمه در نظر اب
 بود از تربیت یافتن رسم مرزا روی اسبد برگاه نهاد و حرست قندمار بکلم اشرف بن به پیکان که از

نمونه

بنده مای قریب بود مقرر گشت و او مست برار روم نقد و سیمد شتر و چند فیل و دیگر اشیا مبرزا
تواضع نمود و خان غلسم در اوایل سال سی و نهم الهی اسفر حجاز آمده ملازمت موده منزلت او از
انچه بود سبب اذعان احکام مراتب چهارگانه که ترک جان و مال و ناموس و دین باشد از ریش
گرفت و بدرین سال ابو الفضل فیضی معبر فی نقطه که سسی که سواطع الامام که مرصید ریحائی سوره فل الله
را مارج ال بافته با تمام رساننده از نظر مقدس گذرانید چون در بنوا مظهر حسن میرا بدر کا به عمل رسید
شیخ فرید استقبال نموده ملازمت آورد و میرا منصب عمراری و امانت سرکار متبل سر بلند کرد و بدو
چون خبر در گذشتن برهان الملک و مخالفت بران او با اسم عرض رسید شاه زاده مراد محبوب
حکم باشکوه کرات در اغاز سال حاتم الهی منوطه تسخیر دکن شدند و درین ولایات مونه راجه دلد رای مالک
نقدسی سپرد ملک الشعراء فیضی منکی لمس در گذشت و بدرین امام حکم تمام تضعیف معده رحلت
نمود در فتن حسین مخلصان مزاجدان بر خاطر اندس کزانی کرد و چون افواج پادشاهی بدکن در آمد
هندی بی همسر برهان الملک در قلع احمد نکر شخص سبت و امرای او چند کرات بحک سپش آمده
نکست خوردند اگر چه در ایام محمره باره از دیوار قلعه بانس لعن افغان و انبومی نفاق سرداران
ملکر حیدران در گذشتند که منحصان رخنه را بخت سونگ بر آوردند و ایام محمره و با مشداد انجامید درین سال

قاسم خان میر میرزا محمد زمان مینوب بغرزندی شاه رخ مرزا بود و کابل گشته غدرند مجله آنکه مرزا میرزا
 مرحمت ازج مہوشان آمد و مردم آن جا اورا برای مدافعه اوزبکان سرداری برداشتند و آخر با سبب
 عصبه اوزبکستان حاجی کابل رسیده خون و غدر فاسد داشت بهشت کن محمد قاسم خان گرفتار گشت و خانم کور
 بتعلیم و کرم سکوک سخته مردم او رعایت کرده سوخت و محبت در میانید درین اثنا محمد زمان بنمیزی
 بالفاق بعضی از نوکران معتبر قاسم خان که بدخشی بودند در حوالی سکنه و خوابگاه رفته در میان کسد و محمد
 یاشم ولد قاسم خان که بیرون ارک منزل داشت محمد زمان را محاصره نموده عقل رسانیده سرش را در بگاه
 فرستاد و در آغاز سال چهل و یکم الہی زینجان کو کہ وصاف خان را بہ والابا بہ بختاری سرافراز شد و در بک
 برادرش عرف اولیای دولت آرد و خان ابن حال سہل خواہد سرانکار ہر سہ صوبہ دکن آمدہ و خواج
 کران بہت دادہ روی او بار لب کریمیزی انار کہ سردار انہا خانخانان سہ سالار بودند و پس از ملاقی
 فریقن جبک عظمی کہ وصف انکار نامہ ہای رستم و ہفت بار را دس جلی بخشید بر پائنت و آخر فتح و طفر
 اولی دولت کردید ازین طرف در جیلانی حاکم اسیر و بر بانہور شہادت رسید و ازین طرف کسب بار
 کسند و اسیر کشند و از بدایع اہل اکہ فانیائی سایہ سر بر سلطنت خلافت حاضر شد کہ دست در
 زیر بغل نہادہ سخن میگرد و مرصہ دیگران زبان کونید او، دار عمل جان مینود شعر نامی خواند بعضی سخن جن جل
 یا نود

می نمودند و جمعی بحشم بندی قرار میدادند اما اولاد در رخش کار باین جابجا نبوده بود در اوایل
سال چهل و دوم الهی شاه زاده دانیال را بمنصب هفت هزارمی ذات و سوار بلند مرتبه فتنه
نیکو بست صوبه الیه باد خست فرمودند و قلع خان بمنصب چهار هزار و پانصدی و انا یعنی خفای
یافت و در نیکال عبدالله خان اوزبک والی توران در گذشت و سپهرش عبدالعزیز خان
از کابل بی اعتدالی و دل آزاری مردم تبریز و زهاب و حاکم کردید و آن ملک ملوک طوائف
سند چون بعضی رسید که شاهزاده مراد بارتکاب شرب خمر فرصت از دست میداد و از بی
بروای او شخیر ملک دکن در تعویق اماده بنا بر آن سنه چهل و سیوم الهی را بابت اتیان نفخ
دکن در ارتفاع یافت و به شیخ ابوالفضل حکم شد که دکن رفته شاهزاده را بملازمت بیاورد و سال
دو کبر شاه زاده از افراط شراب مرع پیدا کرده خشن حیات بعنیت مرای جلودار تاخت و
شیخ ابوالفضل در چین زمان رحلت ایشان رسید و برهم خور و کهای لشکر دکن را کبکال بدبر
وزر پاشی مدارک بواقعی نمود و بموجب عرضه داشت سحر شاهزاده دانیال بدان صوبه سپور
یافت و شاه زاده ولی عهد را با حمیر خست کردند و چون موکب دالایه بر نامبور رسید
بهادران نام دار مجاهره قسطنطین امیر مامور گردیدند و رای تبریز دس قلعو ماند و هنوز اسخر کرده پاسبان

بوس ممتاز گردید و بختاب رای را بان و به دلا بایه و بوانی کل سرافراز شد و حسن سال نوروزی
 مساجد جمعی در آن جا از سنگی یافت و شیخ ابو الفضل بفرمان جهانمطلق از دکن آمده سعادت
 رکاب بوس در بامست و این بیت بر زبان گوهر بارگذاشت بیت فرخنده بشی مایه و خوش
 منجایی: ما با تو حکایت کنم از هر مایی: حرمت ولایت بر مان بوز به شیخ مذکور مفسرینند و
 شیخ مدبر و خان اعظم و امیر خان بکرمک شیخ فرید که قلع را محاصره داشت مامور
 گردیدند و هم درین وقت قلع احمد بنکر سن سبی شاه زاده دانیال مفتوح گشت و ناسک تبرک درآمد
 و در آن زمان که تزلزل بارگان قلع احمد نکر راه می یافت جنبه خان نام غلام حشی حامدی
 ضایع گشت و بها و زنبه بر مان ملک و نکر شدند و عیبت. در اوان از جواهر و مرصع آلات و کتابخانه و غیره
 بدست او سایی دولت آمد و کوس فتح بلند آوازه شد و قلع اسیر نمره تردد مردان جان ناکر کرد
 و درین کار استقامت شیخ ابو الفضل از دیگران سر بود و چون مره جوان دکن بر شاه علی علم رضی نظام الملک را
 دست او و سرورش ساجده از مرصع و ثمنها و بختند خانان بعباب احمد نکر و سنوری یافت و شیخ
 ابو الفضل بنصب بخراری و حرمت علم و تقاره و اسب جلعت سرفراز گشته با جمعی از امرای بنایک
 رحمت شد و در نرسه میل و ششم الهی را بابت اقبال بدار الحلافت آره بهمت فرمود و درین وقت
 شیخ ابو الفضل

شیخ ابو الفضل با را خود عمر هشتی چند مرتبه دست برد نموده غالب آمد و عادل خان و قطب
الملک طریق اطاعت و ادای مکش منار کردند و درین تاریخ شاه فیلیان محرم که از امرای محمد بود
سفر ملک بخواست چون در زمان توجه موکب عالی بکرن شاه زاده و بعد از اجسیر به اباد زنته بودند و منا
فقان فتنه سرشت مقدمات دور از کار سبب بنه زاده در محفل قدسی مذکور میکردند و انیمهی سبع شاه
زاده میرسید و باعث توهم مزید میشد و نشاء این غبار شیخ ابو الفضل را میدانستند تا بران در سال چهل و هفتم
شیخ بموجب فرمان سر خود عبد الرحمن را با مرای معاست خود و سایر احوال و انقال در دکن که اشته بکشته
در مصالح و خفیات الملک خلاصه خرابین را بر گرفته جریده عازم درگاه بودند زاده دلی عهد را هم بزرگ
بودند سر را به مذکور مدحیرا که اباعفد را هنر مشهور بوده چندی ترک وضع نموده ملازم سرکار شاه
زاده گردیده بود بجلوت طلبیده فرمودند که اگر در میرتبه شیخ ابو الفضل بخدمت بادشاه رسیده در کل خاطر
آن حضرت را از خوف بخواهت چون جریده میرود باید که سر راه برو گرفته کارشس با انجام رسانند
بجهدیم این یک خدمت مشمول هزاران عواطف کردی او بزفای خاطر تعهد این امر نموده بان صوب
شناخت و بعضی از نزدیکان شیخ در امین خبر شنیده گفتند که از راه کهاسی حانده باید رفت شیخ ابو متعلق
را بهره کوئی می نموده گفت در روی چه مجال که سر راه برو بکسود و فورجوه روه ریح الاول سنه هزار و هشتاد و نین

نزد فربه اسری برسکدو ما فوجی از راه چو مان همسرهای ابدار و بهر جای خار اگر دارم کرده اگر کسی کلاه برون نهند
و شیخ ابو الفضل جمعیت کاراگاه شده بمقابله عدو سپهر کجاست که ای افغان از قدمان شیخ مکرش
آمده گفت که شما خود را مانتری رسانید که در آن جاری را بایان در جوارج سنگه با سه هزار سوار خود آورده
اندان لشکر را همراه کرده بر سر دشمن آمده اعزام خواهر کشید و من با برادران جانفشانی میکنم و دشمن را محکوم
دانشه شدن، فرصت بسیار است هیچ از راه غارت مغرور را نمی رسد، جانب دشمن نیست در امانت
زود خورد و برجه بسیمه شیخ رسید و از پشت رین سر روی زمین اما در بسکدو سرش بریده بخت نشاء زود
دشمناد و چون انجبر معصایع عرش نشیانی رسید ظاهر از غنای سخت بر شرفت و مزاج اعتدال برست و کوشش در آمد
و سکر کردن به استقبال برسکدو بودند بعضی فرمودند و درین ولا میرزا اسیر بر خاخنه مان، مملکت علم حکم کرد
و زبنت مروری بر افرخت و بکلودی این حدیث خطاب سادری سر فرار شد و درین مارج حکم کنان در اراق
امده سعادت زمین بوس و زبنت و در سه حمل دست الهی مهد علی سلمه سلطان یکم که کمره آوردن شد، زاده
و بعد سلطان سلیم ماله اباد رفته بودند اسرا را عملدست رسانیدند و محریب عرس نشانی ان دره الحاج خلعت
بر سر راهی مقهورتین فرمودند و سلیم سلطان سلیم سر مرزا لودالدین از رو جات عرس اسلامی بودند و در آن
حمل هم الهی محس قوی سما نزاده دانیال با صه عادلخان مرصیان و کن انفا و زبنت و درین ولا سمار صعب نجر

حضرت مریم مکانی است که شنب و دوشنبه هم شهر بود و هزار دوازده محرمی آن مسند ارای مبارک حضرت است
 خلوت برای بقا گشت و عرس ایشانی بر این جد و ابای کوی سرویش سترده لباس ماتم در پوشیدند و با بخت
 ایشان را بردوش گرفته مردمی چند بیت سپردند و همچنین ارامت برداشته سعادت جاویدان ^{خستند}
 و صدس ادا و منصب دارم و رفت انحضرت سعادت پذیر گشتند و در سیوم مالتما سینه های دگر
 از لباس ماتم برآمدند و نقش مریم مکانی را امرای عظام از گره در عرص بازوه بهر مدلی رسانید
 در جوار فرار فایزاله نوار حنف اسیانی بهشت جاوید سپردند شاه زاده ولی مهد که از هم رانانی است و
 عرش انانی بالا باد رفته بودند درین هنگام منقرب واقعه مریم مکانی با سعادت مدیریت استعدا یافتند
 و دوز کار که سرشور یکی داشت تشکیل یافت چون بس مع اقبال رسید که شاه زاده دانهال با
 فرا طعرب سر رشته ضبط ملک دکن از دست داده بناران حکم طلب مکررا صادر شد و جبر عذر
 اثری از ان طرف بنظر رسید ماکه در سه پنجم حبوس اکثریت خوردن شراب استهتاف
 شد و خواص نظامی مغزول العمل گشت و چهل روز بر سر تهلکت ادا و تلهب شراب می یافت
 و از بوی طعام و شور بانفرت میکرد و روز دوشنبه بت و ششم سوال برار و سیرده محرمی که عمر
 کریمی بسی و سه سال و ششماه رسیده بود روح به فتوح او به سرس مزای جاوید پیوسته و عرس ایشانی

شنیدن این خبر جان گاه اهل بدین اورد کی بر من مکنده صبر نمودند و درین تاریخ سلطان خسرو
 بوالامصب و هزاره فرق اینبار برافروخت و میرزا شاه رخ بوالد پادشاهت هزاره سر بلند شد و
 راجه ماسکنه منصب هفت هزاره داس و شش هزار سوار سرفراز گردیده بانهقی سلطان بنده مرسته
 و درین ایام حکم شد که دو اسان عظام و کشیا کرام و منفذ بان سرکار مصاب مالی و ملکی را بر عرض شاه
 زاده ولی عهد رسانیده بصوب دبدان قرة العین دولت حسن انجام می کشیده باشند و درین هنگام
 میرزا غازی بهر مرزاجانی که از تنه آمده بود بسجود ندی رستان جنین سعادت نورانی رحمت و تبارخ و
 از دهم ماه آبان سده هجری و یک الهی مزج حضرت عرس انشیانی قدری از مرکز اعدال انحراف بهشت
 و حکم علی که سرآمد اطباء روزگار بود دشت سب و روز دست در معالجه کوماه در شش صبیعت احوال خود کما
 که ساد نفوت خوش دفع مرض تواند نمود چون بیماری باشند ادا و امتداد انجامید روز نهم ادا و خشت
 و نهم روز دیگر هر سه تدبیرات بکار برده بودند نیامد و با سعال متعجب شد روز نوزدهم دست از علاج باز داشت
 و شب چهارشنبه دوازدهم جمیع الاخر فرار و چهارده حرمی که عمر کرامی نسبت و نجبال قمری رسیده بود در شهر گاه
 از روح محسم عالم علوی دشت حرا سید و رور دیگر نهم و عین نموده بهر مظهر انحضرت را در باغ سکندره بچار رحمت
 انبوی سپردند و ولادت کرامی و نهصد و هجده و نه و جوس اشرف و نهصد و شصت و سه و شش فارشیدن

در نزل و چهارده اتفاق افتاد و تاریخ ولادت سکه و صبح و صبح تاریخ جلوس حضرت امیر و
 تاریخ فوت اکبر شاه فوت اکبر شاه از قضای اله کشت تاریخ فوت اکبر شاه و آن حضرت بیج سپر
 داشت حسن و حسین که توأم زاد و بودند و هر دو روز راه فنا بودند سیوم مادر شاه سلیم چهارم سلطان مراد
 که در کن سنه چهل و چهار جلوس با بر طنراب مرع پیدا کرده و بی علم دیگر آورد و پنجم سلطان دانیال که
 در سنه چهارم و ست نزارب در سن سی و سه سال انتقال نمود و بیست و یکم در روز محفل مول
 سر براری مکه - و توأم رنی منبت صفائی شش سوار رسد سر فرزری ابو المنصور نوزلدین محمد علم
 مادر شاه غازی تاریخ در محسنه بازدم جمادی الثانیه سنه هزار و چهارده هجری بعثت مسعود و زمان
 محمود در دار الخلافه اکبر بادکشت سلطنت را بجلوس جهان اراد ارتفاع اسمانی بخشند و خطبه بنام جمعی که می
 و القاب سامی سامه ' فرزند کشت و سکه دولت با هم مبارک چهره مراد ' فرزند و خطاب نجسه القاب
 بر پاشیر دولت ثبت شد افراد صفور و صوبه داران و حورث سکنی خویش باز و باد مناصب و مراتب
 فرق عزت بر او مسدود زبان نار عالبن بنوای تعینت مبداء آوازه کردید و خواجگی شریف بر فرزند العبد
 سرین قلم بخلاب امیر الامرای منصب و کالت سر نعمت نعلک سود و مهر انزف او رک برت مبارک
 بهر آنه کردن او فتنه و مرا جان ملک را بخلاب وزیر الملک نرف اختصاص بخشیده ما مرا عایت بکند

خدمت دیوانی اشراک دادند و میزبانان و کاتب اعتماد الدوله سرافرازی نیت فرید بخاری که از مکتوب
 موسوی است و در ضمن نخبه حضرت و مناسبتی انا را الدبر مانده پیوسته بود منصب بخاری
 ذات و سوار بند مرتبه و نمیده بوالا بیه میربخشی کری سرافرازی بخشیدند شیخ مذکور کسی بود وزیران و مسدال
 و قمرین را که لازم خدمت دیوانی است ارباب رسیدی دیوان محاکم و کشیده محاکم گیر را بار باب طلب خواه
 مینمود و ظاهر و باطن شیخ نیت آراسکی نیت بر کی بود دولت از مکتوب و نیت نیت نه اولاد بر کی بود
 و نیت را با منجات فراهم آورده در غیر بر روی خلق باز کرده غیر بالذات و مصدر رسن خدمات بود و در جمیع
 ماسک و خلعت فافره با جارت و مسخره و اسب عربی لطف نموده بهایت صوملی بکال نیت فرمود
 و خان اعظم میرا غریز کوکلهش را با انواع نوارش متراخمت در ملازمت اشرف کاه داشتند و روانه
 مسک و غوریک کاهلی بخطاب بهانجلی مامور شد و شیخ قطب الدین و خنزراده شیخ سلیم فخروری
 کوکلهش انعمت کطاب قطب الدینان مساکرشت و شیخ منبیره شیخ پنا خطاب میرمان فرق
 عزت بر امر نیت و میرا جعفری قطب باصفهان از مکتوب بهار آمده دولت اسان بوس در یافت و بوالد
 بیه و دیوالی کل سر بلند ی گرفت دی پسر مرزا بدیع الزمان بن اقلای مشهور است در جوانی از
 عراق آمده بوسنبله علم خود عیانت الدین علی اصف خان مبدل نیت درس اشناقی سرافرازی نیت منصب

حلالی محاکمه معیناب بکاله شد چنانچه حسب و حال خود این بیت کعبه میت من و در خل منب
 نیستی که مادر بنیاد یونین سستی و در نورش بکاله که مفهوم کامی و عاشقان لان با غنی شده مطهر خان
 حاکم بکاله را بقتل رسانیدند منرا معبر بعد مخالفان افاد و ان ما چند فرستند که با خود ما معر سازند را می نشد
 محله خلاص گردیده بدرگاه آمد حضرت این ادا خوش آمده به ترتیب او برد خشتند و در اندک مدت بکاله
 امعانی و منصب سرکشی مرا فرار شد و بدیوانی کل رسید همه نوع قیامیات ارسته بود و شعر خوش گفت
 و شعر بلند بر می نوشت این عهد بیت از و ارد است او است مدتی سه لی شش عکما چون دست فرید
 برای دل صحراراجعفر ده کوی بارد است سکل که در رزیا پسند رسید و مظهر هم کرده و القدر است که
 اششای دل خود کنم تسلی را ز روشن جام جنب در چشم سانی انرا از می چوای در شبش باقی ز رشوق انچه انجا
 و دیگر ناز مرا ان جافلم از دست افتاده چون در عهد دولت حضرت عرس اششایی با لومعی که حضرت
 را بر استیصال را نامی مقهور بود و کم نقدیر ان هم نسق سالیسته بنانه و نساح ان علقه و شوار
 بر جمیع مقاصد مفید بود در ان خانه جلوس مشهوره پرویز را باشد عظیم و نوب خطنه کران بدان صوب
 رخصت فرمودند و صفتی ان با تالیفی شناخته شده سر بلند شده محمد قلع خان بگومست صوبه کوات
 فرق عزت بر افراخت و دلا در خان افغان بگومست لاهور مرا فرود گزشت و وزیر خان بدیوانی و دین

بمکالمه و سمع جمیع آن مومنه دستوری یافت و چون دماغ شاه زاده خسرو بهما خولعی سلطنت موصوم و زار
 خانی خوش آمد کوبان خانه بر نوازید بعد بود در سباده بی سال اول حبوس حضرت جنت مکانی بسکشنه
 منتم دی الحجه بعد انقضای یک سلطنت نجومی با بعد و دی چند که محرم راز و محل اعتبار و اعتماد او بودند از
 اکبر در مکلفت برآمده راه او بارسپش گرفت و امیرالامرا عسی این خبر نامه بجهت حضرت نشاند و سر
 دشت انحضرت بادشاه زاده جوان بخت خنجراده خورم را کای حرد سر برای دولت فرموده و اعتماد
 الموده را در خدمت آن کور نشسته شمع فرید سر کشی را با کشی ار امر و منصب در این بطریق متعلقه و هم فرموده
 افزای شب رایت فبروز می برادر شد حسن یک بدخشی که بکلمه انرف ار کابل بدرگاه دالایی آمد در
 متراخبر و در جانشده بقون او از راه رفته آورده بادیه خلافت گشته صاحب مدار سر کار او شد و دلاور
 خان که بکومت لاهور محض شده بود در مقام بانی بیت خبر آمدن خسرو از محض شنیده فرزندان خود
 را از آب خون نذرانده بغیر مسام منوبه لاهور شده پسر از و بخوار لاهور در آمده با تمام قلمه برداخت و
 عبد الرحیم دیوان لاهور که بکلمه اندس بدرگاه می آمد با دلاور خان ملاقات کرده توفیق همراهی بخاکور
 یافت و پیش رفته خسرو را دید و او را بختاب ملک انور را و مخاطب کرد دیوان سرکار خود ساخته
 برست ملی یافت نموده خیمت او بار کاتب لاهور کشید و شمع فرید سر در دینال او داشت و بنور دگ فیت

در عهد امیرالدراوهمه است خان از خصوصیتی که با سح داشتند در فهای محل بعرض رسانیده او را بناد و تهنیت
 نهم سپختند که شیخ فرید عمده امیر را پیش انداخته میروند و الا هرگاه خواهد کار او تمام سازد تا آنکه همه بخان
 را شش شیخ در ساد و تمهیدات می نمودند و سح اعلام را جا در نیامده در غرض خلوص و قرار داد خود با شیخ
 که از شد و مفارن این حال خسرو بلا هو بخت و در دولت بر روی خود سرود و بخت بهوارزم محاصره و فراخ در
 لشکر بدخت و از درون و بیرون نایره جدال اشتغال بدست و در بن صدر و در آذره هرار سوار
 جمیع کرد چون اکامی بخت که سح فرید با ع که منصوره بجای اب سلطان پور رسید و مکتب حان کیسی است
 نیز لشکر مستعد را قوی بخت دارد دست از قلعه باز داشته بمقابل لشکر اقبال شتافته سح از عبور نموده مستعد
 کارزار گشت و بین الفوتین نایره جدال و فعال اشتغال بخت سعادت باره که هر اول لشکر منصور بودند
 داده جلالت داده بسیاری از مخالفان را بتیغ میدریع بر خاک هلاک انداخته خود بزرغم نای کاری
 سرخروی دین و دولت شدند و درین اثنا سید کمال بخاری له المنس بود بایراد دران خود بمو یک
 فوج هر اول شتافته و بهادران فوج را غار سرخس سهامت برانگیزه مخالفان را از منس برداشتند
 و اکثری از ان با دست بکار میزده راه فرار پیش گرفتند سر و حسن یک قرار نموده اداره وخت بدنا
 گفت و شیخ فرید را بخت فتح برادرش و ضد و قبح جوامع سر و که همه جا و همه وقت با خود میبردند به کمال سوار

تصرف بهادران لشکر منصور افغان و شیخ ان را بنیست حضرت صبت مکانی با خبر فتح و رستاو آن
 حضرت برجناح استعجال توسن اقبال بر اکیمت متوجه عرصه کارزار شدند سه ساعت از شب گذشته کعب
 منصور بمسکرت دولت پیوست و سحر از غنیمت برآمده دیده را بسیم باد بپی اقبال سودان حضرت فرود آمده
 شیخ را در انوشش و طفت گرفته مرخصی که در مملکت او نگذشته طاهر مسند و شب در حوض کدرا میخده
 روز دیگر متوجه دارالسلطنه لاہور شدند خسرو با حسن یک و چند ی از افغانه کابل تباہ از ماورد گاه
 برآمده در سرکشکی بادیه اودبار از تهرامان کنکاس حوشت افغانان مات و تاراج ولایت میان دو
 اب و از ان حارثن مدار الحلافت کبر آباد دلالت نمودند حسن یک بجانب کابل رهنمای میرا پی
 و بوعده گذرا بنیدن چهار تک رو به خود که در قلعہ رهناس داشت و کرد آوردن دم هزار سوار و نعل کسا
 خود را ترجیح داد و افغانان جدایی گزیده بکشت نمود و سال حمت اودبار کشیدند و خسرو با حسن یک
 حوشت که از در بای خناب عبور نموده بر ساس رود چون با طرف مملکت فرمانها رفته بود که کما شهاب
 جاکر داران و کرد و ریان از خود و خویش خبردار بوده هر جانتری از نو طامر شود سعی در گرفتن او نماید لاجرم
 در گذرنا احتیاط بسیار میشد هر چند تردد نمودند کشی بمنز سید ناکزیر یکدیگر سودم فرسند و در شب بغص تمام
 یک کشتی بی علاج بدست آوردند و یک کسی دیگر همه باسد ملاحان کسی همه را بطلع و غنم راجی خسته

بر آن کشنی سوار شده خواستند که از آب بگذرند ملاحان اضطراب آنها را دریافته کشنی را در میان دریا
بجای بردند که بر یک شست و خود را در آب گسسته تا گشتند آن خبر مردم بموضع سود و بهره گفتند و
سری و مردم سود و بهره میرا بوالعزم نمکس را که در بر نه کجرات بود حردار گشتند و او با دیگر منبشار
میرا به کنار دریا رسید به ملت و مابلوسی در آمده ایشان را در کجرات منزل خود برد چون خبر
حسن یک سجس کس کس نبودند لا علاج تن بقصه در دادند و روز دوسسه سلخ سهر محرم را
و بانزده محرمی خبر گرفتاری او در باغ سر را کاهران بمبا مع اقبال رسید حکم شد که امیرالامرا میر
بر جناح استیصال ششانه سر و حسن ملک و عبد الرحیم را در کاه والا حاضر سازد و در پنجشنبه
سیوم مغضرو را دست بسته در بنجر در با کرده بتوره حکمر خانی از طرف چپ پگاه قهرمان جلال
در آورند حسن ملک بدست راست و عبد الرحیم را بدست چپ او ایستاده کردند خسرو در بیان
برد و ایستاده کردند خسرو در بیان هر دو ایستاده الی مبلذید و یکدست حکم فرمودند که خسرو را
مبوس دارند و حسن ملک را در پوست کاه پوشیده عبد الرحیم را در پوست کاه و از کونه بردار کوشش
نشانده بر دوسه کردند چون پوست کاه زد و تر از پوست فرمکشند حسن ملک س از چهار
نمده نمایند و عبد الرحیم از غایت بی از رمی از روز و ان شب زنده ماند روز دیگر حکم شد که از پوستش

برآوردند کرم بسیار در پوست او افتاده بود و هر حال جان برد و شمع فرید را بختاب مرتضی خان می‌شد
 بحفیده کجوات فرستادند و ملج خان را بظهور طلب فرمودند و حکمتی که معتمدان رمن خسرو را از در
 ماح عامران مادر قلع و دور رسته بردار کشند و در چهارشنبه نیم صفر مبارکی داخل لاهور شدند و خسرو
 را بر قبیل ننده از میان دارا گذارند تا همراهان خود را بان معنویت دیده از عمل پشت خولش عبرت
 گیرد و چون درین هنگام از شنیدن خبر شفا حضرت عیسی اسامی و خمره و حسن خان شاملو حکمها را
 با حاکم فوات و ملک فریمان وستان و شاد قلع و قند مار را محاصره نموده بود مابینک ساه سکمان
 مصالح قلع و داری میباد و پشت بالایی اربابی بجهت شمسین حو قرار داده بود که غنم از سر بران
 مشاهده نماید و بجهت عیسی و حضرت مردخته به تسلط و غلبه فواج بمقاصد میسر سازد و حسابی از راهها بر می‌داشت
 فوج علانی بسپرداری میرغازی تعیین نمودند شاه عباس ازین معنی خبردار شد و حسن خان و غیره را
 ازین اراده بی‌مورد مانع آمد و مراستد در عذر این جرات بدست حسن یک بدر راه و الا فرستاد و درین تاریخ
 شاهزاده پرویز به لیس سوس خسرو ارمم را بحسب الحکم که بسته بود سعادت ملازمت دریافت و منزه عطا
 اکبر شاهی بکجوست کشفیه و میرا غاری بکجوست قلع و قند مار را محاصره سکمان مرا فرار شدند و مغربان که
 بجهت آوردن جسم و فرزندان دانیال رفته بود سپهران شاهزاده را از دکن آورده ملازمت نمود و شاهزاده را بکود

سه پسر و چهار دختر مانده بود پسر کلان طهورث دوم با سنغرم سوم هوسک و درین تاریخ سرسهر
دولمان مودی که نوکر خانان عبدالرحیم بود و در آخرش مراده و اسال نوکر خود ساخته عنایت
به پسر طاهر میکرد و در می و رات بختاب فرزند بی انتقام بخشیده بمواطف بکیران مخصوص
و هسد بعد از فوت و شاهزاده شاهراده مرحوم حب الحکم بدرگاه آمده دولت زمین بوس و یافت
منصب سه هزار و خطاب صلاحیتانی عنایت نمودند و قطب الدینان کوکلاس حساب
صوبائی بنگاله اربعه راجه بانشکه بلند مرتبه گردید و منصب او به نهماری ذات دسوار مقرر شد
و درین تاریخ سه شاه مراد برادر خود را بشاهزاده پرویز نسبت کردند و مفتهم ذی الحجه باعت
مسعود سال دوم جلوس بادشاهزاده غرم را منصب هشت هزار بی عنایت نمودند و در این
بصوب کابل ارتفاع یافت و قبیح خان بکومت و حریت لهو رسر فرار گشت و چون امیرالاک
را به جاری صعب روی داد و اصف خان به والامنتب و کلات فرق غت برافراخت و صحت
خاصه و قلند ان مرصع لطف فرمودند و خواجه ابوالحسن بکومت دیوالی سرفراز شد و در حوالی علی
مسجد غلبه نئی سبطر آن حضرت در آمد که بکلامی خجنگ بود و طوی ماری را که طول دو کر نرعی داشت
کرده مسرد ما را جان داد و در شکامی که موکب کیهان سکوه در کابل هروا اجمال داشت از عرض داشت

متنبان صوبه کابل مسامع جلال رسید که علی قلی بیک استبلو که بخطاب شیراکمن اختصاص داشت
 قطب الدینان را نجست و او را نزد مای ماوشای که همراه قطب الدینان بودند بعل رسانیدند و
 علی قلی بیک استبلو که بخطاب شیراکمن سفره می ساه اسمعیل بود بعد از فوت شاه هندوستان آمده
 در مهم سه بنال خانان پیوسته محو رحان مشارالیه عایابه در سلک بندای درگاه منظم شده خدمات
 پسندیده بجای آورده بعد از معاد دست خان ناکور حب الالهاس او منصب لایق سرافراز گردید و در
 همان امام صدمه میرا غیاب بیک نامزد او کردند و در مقامی که حضرت عرس اشایی شاه زاده و تبعید
 باستیصال اما دستوری دادند علی قلی نام در نومالان ایشان مقرر گشته و حضرت القاسم شامی
 داشته بخطاب شیراکمن اختصاص گشته و بعد از جوس حاکم او در صوبه بنگاله مخطف نمودند چون
 بعض رسیده طبیعت او بعد حوی بایس در وقت خیمت مطب الدینان را اشاره رفته بود که او را
 روانه د هاس زد قطب الدینان در نظر او بوده که وی نقش عذر از چهره حال او استباط نمود و در
 در انمای گفتگو خاندن کور رگشت گشته شد چنانکه کلنیان صوبه دار ساریای مطب الدینان صاحب صوبگی
 بنگاله سرافراز شد و اسلام خان صوبه داری بهار معین گردید و چون مقرر شده بود که یک روز مردم میر
 الامرا و یک روز ملزمان اصغیان با سرافرسرو باشند روز نوبت اصغیان نورالدین بصر عم او خرمین

برفت و قرار داده بود که در انقضای فرصت اسباب سورتش ترتیب داده او را از قند برآور
 و در مقام نهضت حنت مکانی کجابل خسرو حواله اعتبار خان شد مالدوی او و حکم فتح الله پسر حکم الو
 معج که حضرت بروبی لطف بودند و محمد شریف پسر عماد الدوله و قرب چهار صد گرس و کبریهائی
 هم داستان شده قرار دادند که در راه قصدان حضرت نمایند حسب اتفاق یکی از ان باریجیده
 خواجه ادیس دیوان شاهزاده غم را از بی مقدمه آگاه خست و او بنشاه زاده گفت و شاه زاده
 بعض رسا بند و متقارن این اصف خان مرغری ازین مقدمه یافته منزل صلاحیت خان رفته
 گفت ان حضرت با حضار خون گرفتار نمودند و با لباس صلاحیت خان یکی را نوید جان بخشی داده
 حقیقت واقعی ازوشنیدند و همان عمت نورالدین و محمد شریف و مالدوی اعتبار خان و بدایغ
 سرکان را بردار کشیده و بعض صلاحیتان کا عدا سالی فدایان خسرو بنظر در نیامده سبب نجات
 خلقی شد و در باب فتح الله حکم شد که تسهیر کرده بر خسرو آورده منزل بمنزل می آورد و باشند در خلال
 این احوال خبر فوت مبرز شاه رخ در مالوه رسید پس بران او مرر احسن حسین و سلطان بدیع الزمان
 و شیخ و مغل در خورث لسنکی مناسب مناسب احتیاط یافتند و حضرت حنت مکانی را در جمیع غم
 حامدی الدولی را کابل متوجه بنده وستان شدند و راه پیکان را رفتند و آمده دولت زمین بوس

دریانت و خطاب خان دورانی در صلب صوبگی و ضبط انعامان سرازار شد و پسر خان سپردگان
نودی را که منصب سه هزارگی و خطاب ملاکت خانی و غرض خاص داشت خطاب ولای خان جهانی
مبنی مرتبه گردانیدند و در شش سال سوم در جلوس خود و در سه دوم ذی الحجه سه هزار و شصت
هجری در موضع رکعت جشن نوروز از اسکی امت خان جهان منصب چهارماری دات سحرار سوار سرازار
شد و خواجه جهان بجزمت بخشی کری تمنا کشت و سهم داخل ارب دار الخلافت کبریا باد شد و در راه
نرسند و بویوز لو معون سمس رد و جمع جان در زرنگان و حیوانات نوین میفود بکس در جومات
خوش غامد و مرد سس می افتد و در آن بحدف ان رت و کرده میباشد و درین هنگام غرت
فرحام صامه بانوسه قایم خان سپر مقیم خان در عقد ازدواج در آورده عاونه محل مخاطب ساختند
و چون خبر فوت جاکیر قلمی ان حاکم نیگاه رسید اسلام خان را بجای او بنین فرمودند و فصل خان
سپهرنج ابوالفضل صوبه بهار و سنه امت و مهامت خان را با استیصال را نامی معهود دستوری دادند
و دوازده هزار سوار با سرداران کار دیده و با نفد نفر احدى و دویست را لوکی پیاده بگوک اوغور
گشتند و مقنا و توب و کنهال و غیره شخصت در غم فیل و بست لک رو به خزانة عنایت شد و منصب
مهامت خان و سه هزارگی دات و دویست سوار مقرر کردید و خانخانان سه ساله بکمال انش

از دکن آمده دولت زمین بوس دریافت و بعد از چند روز تقدیم حاکم نمودن ولایت نظام الملکه نمود
و نوشته داد که در عرص دو سال این خدمت با انعام رسانند منروط با آنکه سوا بی لشکری که در آن صوبه
مسئول دوازده هزار سوار دیگر مبادد لک روپیه خزان داده شود حکم شد دیوانیان عظام سرردی بان
منوده روانه زند در بنوالا بقصد زیارت عرس اشنائی از دولت خان بهشت آباد که سه کردو مسافت
دارد آماده فرستند و چون از سکوت برادران مرغنی خان مردم کرات متسکی و سغائی بودند او را بگاره
طلب داشته ان ولایت را قبول خان اعظم مبرا که که عنایت نمودند و تقرر شد که خود در ملذمت
باشند و حاکم قری خان سپهر کلان او به نایب بر ریگ حکومت و حریت الملک به دوازده درخشن سال
چهارم بر حوز دار میرزا خطاب خان عالم فرق غرت برافروخت از زمان حسب قران اهداد میرزا
حقوق خدمت نایب دارند و چون هم را نا ارمایت خان منمنشی نشاند او را بجای طلبیده عبدالله خان
را بجای او سرداران لشکر فرمودند و شاه راده پرویز حکومت دکن دستوری یافت و اصفی خان بوالله
الافقی منکر گشت و بعد از این نمرحون مهم صورت فرستیده نایب خان جهان را با دوازده هزار
سوار دیگر بکو هک شاه زاده بمن فرمودند و چون این سکر بدکن رسید و از عزت خدمت خان جهان
معروض گشت که وجود خانخانان در آن جابر بزرگی مهم است بموجب دوا له عهد او خانخانان را بجای

فرمودند و سرداری ان لشکر بوی عوفی سپه و خان غلسم و خان غلسم و دیگر امارات قریب دو هزار سوار
دیگر بطریق کونک ادا نه کنن و مسند و سدر بن سال صده مطهر حسین میررای صفوی سلطان خرم
خوارسکاری نمودند درینو لا حضرت لیکار نواحی دار الخلافت توجه فرمودند روزی شبیرت مطهر انوب
رای مدسکار در آمد و بحضرت جبر نمود و ببادشا ه زاده خرم در آمد اس و اعتماد رای و حاکم که
در ان وقت حاضر بودند توجه نشینده لعکس بر زدند و از دین او کشت و شیر حمله آورد و دم
نزدیک باب نیاورده برسم خوردند و ان حضرت از صدمه پشت و پهلوی مردم افتادند و باز
خود را رست کرده ایستاده شدند شیر کاسب انو برای گرفت و او جوابی که در دست داشت و بار
بر سر کوفت و شیر او را سر زمین انداخته شروع در خابیدن و ستفنش کرد لیکن خوب واکسر کرد و رفت
و پشت کند پشت که دست از کار نرود در بن وقت بادشا ه زاده خرم احتیاط الورا می صانع شدن کبار
برده شمشیر بر شید انداختند و در آمد اس زخمی زد و حاکمان جند حونی رسانید شیر انو برابر اگر نشسته و ان
شد انو برای از عقب شمشیر برورد و چون روی کرد اند ضرب دیگر انداخت و هر دو چشمش بریده شد
و مردم دیگر کارش تمام مسد و الو برای بکتاب الی رای سکه کن و اضافه منقب میرفرازی یافت و در
در شکار سرستی مطهر در آمد فرمودند که چهارمیل کا و بر و مار کردند و سردشت و بی دیگر نهادند انرا هم برداشت

و هر صبح بوزن پنجاه من شند از غرابیب و قایع ابن سال انده جلال الدین معهود پسر میرکسود و بیت
 حیات سبزد و مادرش از غایت تعلقی که با و داشت در حالت نزع فرزند دلبند افیون خورده
 با سر رفیق سفر عدم کردید و درین اوقات لعل خان طلا دنت که عرس اشیانی حمایت و محبت مغرور
 با و استند ره نوزد صحرائی سسی شد و او را نیزنی بود که ممعی ما و داشت و افیون اردست او میخورید
 فوت لعل خان افیون را بکار برده اری او سلامت و درین ایام قلندر یی سبزی را که در محلی بدست
 آورده و نرسک کرده لعلی آن نام نهاده بود مسلسل کرد و آنحضرت روزی انرا محضو طلب فرمودند که گاه
 کمک اندازند و مردم سمارکمه بمات حاضر شده و کردی در دو کماں نبرد رنگ های استاده تماشا
 بودند اتفاقا سر سمارکمه کماں در دیده کمی را از آن جامه که سرخ و سفید و برهنه بود در ر بود و بطریق
 علامت نه از راه صولت و غضب او را بر گرفته جدا جدا خود و جفت می نمود و حرکت در آمد و بعد از تزلزل کماں
 و اصلا از ناخن و دندان آن آزار یی و آسیب یی بگوئی نرسید و سال پنجم سنوس خسرو معلی در بنیه پیداشت
 و گفت از زندان رنجینه باین حدود داده ام و چون افضل خان نه تسه او قلعه را بمعتدی سپرده بقلعه
 برآمد و باندک زد و حوز و بار قدم بقلعه نهاد و افضل خان پاشنه کوب بقلعه در آمد و سر اسیمه در خانه افضل خان
 رفته در راس تخم بست و بعد کسر از بزم نیر ضایع خشت و آخر الامر از خانه برآمده افضل خان را و بدنی الغور

بقعاص رسید و چون این خبر معروف در کاه و لاله گردید فرمان شد که شج هم نام خاکی قلعه دار و غیاث
 بیک دیوان صوبه و دیگر منصب داران را که در جوت ستم و طمع تقصیر نموده اند از همان جا سروریش کنند
 و معجزه پست میده بر خرد از کونان بنده روانه در کاه و لاله از خواص اتفاقات که در مجلس هشت این بطور
 آمد قوت علی احمد میرکن است و شرح این سانحه غریب بر سبیل ایجاز آنکه بنف بنفست محمدی از قولان مرود
 میگفتند و شبادی بر ستم نعلبه سماع میکرد این بنف امیر سرور که تیرت مرقوم است راهی دینی و قبله
 کاهنی من قبله است کردم بر ستم نعلبه ای: میتوانند حجت مکانی متوجه ملا علی احمد شده از غیبت این
 است افسار کردند و معروف شد که از بدر خود شنیده ام که روزی سلطان مشایخ قدس سره کلاه کش
 سر کج براده بلب آب خون بر بنف بامی سسه مات می غسل نمود و عبادت و سرسرس آن می کردند
 در وقت اسیر سرور حاضر می نمود و کجالت اسیر توجه نموده فرمودند که طریق عبادت این جماعت می بینی و این
 مصراع بروی میخوانند مصراع مرقوم است رای دینی و قبله کاهنی امیر فیاض روی ارادت بحاکم شج
 کرده بر زبان آوردم من قبله است کردم بر ستم نعلبه ای: ملا علی احمد مصراع ثانی را تمام ناکرد و بخود نهاد
 تمام شد از در قایم سال ششم موسی نو اسکارتی نو جهات نام است او در قیام علی قیاس شکر افکن
 بود چون موسی الله در بکانه قطب الدینان آنکه رکنسته خود شسته شد حضرت حجت مکانی از ازاری که از شنیدن

قطب الدین خان با مسدود کردن راه بر همه سلطان مکمل کوچ حضرت عرس اشبانی سردن در روزی در چنین
 روز و ز منظر بطوریکه آنرا نرفته در ملک حرم داخل شد و تعلق تمام بهر سید و روز بروز با به عزت ایشان
 ارتقا پذیرفت و تحت نور محل لقب صدس در جنبی خطاب نور جهان بیکم مرحمت کردند و اعتماد الدوله
 در بنان متعصب و مات کل و الواسع برادر کلان مکمل خطاب اعتماد خان و حضرت خان مانی سر فرار از
 کسد و رفته بجای رسیدند که مدار رفتن فتنی مهمات سلطنت با اعتبار ایشان شد و در آورده و در یکم
 هم نام ایشان در جلالت و محاسن که این بود و من بیکم شاه جهان بیکم یافت و در روز تمام نور جهان با شاه
 بیکم زنده و حضرت جنت مکانی که رسید و نمودند که من سلطنت را بنور جهان بیکم دادم بیکم سر فرار
 هم سر کوهست مرا می چینی باید و معبر آنکه در خطبه نام ایشان خوانده شود و دیگر آنچه لازم سلطنت بود تقبل آموزان
 ملک شیخ فضل و از سلسله علویه اذ نفع بسیار بخشی رسید و در بنو لا عبدالله خان معلوم موبه کجرات نفر شد و بجای
 راجه سولس و داری سکرم را نامین یافت و در بنو لا اروا نمه قابل بوض رسید که چون خان در آن در حدود نیکشن
 توقف داشت و معز الملک بخشی نامعه و دوی در کامل بود اعداد خود را بشمار کامل رسانید و معز الملک دست و
 بی رده خود را بکس و مردم شهر بنیست بام و سر برآمده به خبر و ملک در سبب کسین گشتند و در
 حال ملک با سیردن برود درین مقام فرمان شد که امرای عظام سر امون اموی به مخصوص سلطان دست کردند و در ملک

که نشید و مل محکم نیدارند و در سیاستهای را کور کسب و کوس و بین سرمد و ملزنان خود را خطاب ندهند
 و بندای بادشاهی را تسلیم و کورش نفرمایند و نت مرادن نغاره نوازند و هرگاه اسب فیل ملکه را
 خود را با بستی و کوران خود دهند جلوه کجاک بر پوش نهاده تسلیم بفرمایند و بندای بادشاهی را اما
 و ز خود نیرد و آنچه ما می نویسیم هر بر روی کاغذ نکنند و درین تاریخ فغان افغان که در ولایت شیرپور
 افرا بود و جنگ عظمی که با سلام خان و دیگر امر کرده بودند نشسته و آن ملک از خس و خاشاک افتوب
 پاک که دیده اسلدم خان را منصب شمس هزاری متار خستد بکال ملکیت وسیع از تسلیم دوم و طول
 از بندر چاٹ کام مالدی چهارصد کرده و بجا کرده و عرض از کوههای سمانی با سرکار مدارن دوست
 کرده و جمع آن نغین شفت کرد و دام است بگردد و بجا ملک روم باشد در زمان سابق حکام آن جا
 همیشه است هزار سوار دیک ملک باده و یکم از فضل و حارس خیر کسی از لواره ضلی و توبخانه و غیره داشته
 اند و مردم ملکه حوالی جزیر صورت ادبی جلوه کرده از حیوانات بر و بکر هر چه بدست افتد میخورند و خواهر خود
 که از مادر و یکم را سد بگردم هر ایشان بفرافلق شبیه است و دین و ائین درستی ندارند و منیبال که
 سین جلوس است خان جهان و امیر الامراء و راجه باسند و دیگر امراء دکن را حکم شد که از راه برار بکن در
 اتیاد و عبدالله خان و خان عالم با لشکر کرات از راه ماسک و بیرک تر مرص فح دکن کردند و افواج از یکدگر ^{کرده}

بنارح سمن از دو جانب عمیر را میان گیرند و مان ندر بر غالب طن ابد غنیمت نامل شود عبدالله خان
چون ار کرده کدسته مملک عنتم درآمد هزار سوار خوش اسبه سعد دست از غایت غرور بر این فوج دوم
نکرفته اعتماد در قوت خویش کرده و کرم و کید باستیصال مخالفان سامت چون غیر از جانب او
توهم عظیم داشت مام سکر و مردم کاری خود را بانس بازمی و مان سبار تقابل عبدالله خان
خستاد و ان تا روز دور شکر که بر کای میگردند و شب بان تا سحر میزدند هر چند این لشکر بدست
آباد سرد یکتر سبب جمعیت غنیم قومی نرسید که چون انری از فوج دوم مدید نماید دولت خوانان هلاک
در ان دیدند که عطف عنان نموده با جدا باد باید رفت باین اراده از حوای دولت با و برگشتند
و درین راه با سرحد بگلانه عمیر مسمده می آمد علی مردان خان بهادر فرار بر نشن بر خود نداده مبارک
نموده بر همه بر زمین آمده اسیر غنیم گردیده در دولت آباد محبوس گشت ملک غنیم جراح بجهت علاج مرگاش
و اخیانان رحما و دعیت حیات سپردار و مشهور است که کسی منقر بهی گفته که فتح اسمیت اما میدان
از مات و اخیانان زخمها و دعیت حیات سپردار و مشهور است که کسی معرسی گفته اما میدان از مات و عبدالله
خان بجرات فست و فوج دیگر از راه بر لاری آمد این حرموس سبده برگشته بجهت خلاصه داده بر ویز
پوستند چون ابن فیر را کرد با مع جاه و جلال رسید خانان را با خواجه ابو الحسن مکن مخص فرمود

دهم درین سال فوت میرزا غازی بسر مرزا جانی رخا نمنی و رافع شد و او با وجود صوبه تنه حکومت
 ملک فندماستفلا دشت و حاکم انجا در انکس بود ملک نهاد و مستعد بود و با اهل سخن صحبت میبرد و در
 تخلص میکرد و بعد از فوت ابوالی اوزبک بخلاب بها در غانی و حکومت فندما به فرق فوت بر فرا
 و میرزتم صفوی که منصب بهمر ازنی دشت حکومت تنه سر بلند شد لیکن چون مردم انجا از تعدی او ستم
 آمدند غزل نمودند و چون بدگاه پیوست خلق ابنوه داد خواه آمدند جرم حواله انی رای سکمدل نمودند
 که با دلا ساسی ستغیان نهادند از سعادت مددیت محروم باشند بعد از فراغ مسنینان طلب فرموده
 از احباب بر آورده خلعت خامه عنایت شد و در همین ایام خرفوت سلمه سلطان بیکم و خنجر کمرنج بیکم
 به فردوس سعانی الم قرای خاطر ان حضرت گردید و بدرس میرزا نوزالدین نقش بندی و از روتا
 حضرت عرس نشانی بود و مجمع خوبها که سرای عصمت ماسد ماطع علم دار استنی در است و مخفی تخلص میکرد در
 محال امحال منبر فوت صفهان رسید و بر ظاهر اشرف کران آمد معتمد خان مارنج فوت او را صدیف
 رمع خان مامنه در بنو لاجس طوی شاه زاده و الله شکوه سلطان خرم ماصه قدسیه اعتقاد خان بهر
 اعتماد الدوله معتمد کنت و در سان شتم جلوس شد زاده خرم از ان پرده نشین سرادق عصمت و عفت
 و جلالت و صریک افتخار بود و در محبت مکانی آن زمره اسمان غرت دری ملک عصمت راه

بجهان ارا موموم حسد و از فراب امور عجب شدن بوزست با ماده و بجه آوردن در معموره عرس
 است و عیون شباب بکاران نوبه مفرط دانشند و قریب هزار بوز را آن حضرت فریسم آورد
 هر چند خواستند که صفت شده که سازند میسر نشد درین ایام بوزنی قلاوه کسخته با یوز ماده جفت شد
 و بعد از دو نیم ماه سه زائند و طلان شدند و ازین غریب تر که آوردن سیرت چون جفت میخانی
 سر ساری صد و شصت و یک بر هر که مر داده بودند بکسب الحاق ماده سیرت پس شد و پس از سه ماه که آورد
 و هرگز نده که شیر بعد از زنا رفتن ماده صفت شود و سبب آنکه اهل کعبه اند شیر برای روشتای چشم
 بنایت معیت سببی بسیار کرد که در بستان ماده شیر بر آب دست بهم نداده ملک نمی دارستان او
 بدید بنام و هم درین ایام ملک دیوانه فعل همه مادرشای رزید و فیل فریاد های عجیب کردن گرفت
 و چون چند روز گذشت روزی در هوای ابر و برق و سوزش و عذوق فریادی افتاد کرده و تمام اعشار
 بلرزه در آمده بر زمین نهاده و بنهار محنت بر خیزد و ماهفت روز آب اردایش میرفت مادر
 و هر چند نفیست سزای این درد آنوی و دوا می یافتند درین سال خبر فوت اسلام خان حاکم بخارا
 و قاسم خان برادر او و صاحب مملکتی بخارا سردار شد و خواجه اوجس کسی کل کردید و چون خان غلظم
 که بر سر امر سکه رانای مغور نقیب شده بود التماس فرستادن شاه زاده محمود نمایان سلطان خرم را مادر او

هزارسوار خوشش سپه رخت آنصوب نمودند و در وقت تسلیم رخت قبای طلاد و وز مکلل بکلمای ده
 مرصع که مردار بد بدور کلا کشفیده بودند و دستار زرد دوری طره مردار بد و فوطه زربفت میل
 مردار بد و اسب های عراقی و ترکی و فتح کج نام فیل خاصه با ماده فیل و کمر مرصع کران بها عنایت
 شده فدای خان محسنی گری آن سکر است و چون حال عظم ما بر نستی که داشت بخدمت
 بادش زاده سلوک ما پسندیده مشش گرفته بود و حکم فرمودند که محبت خان او را را و دیو پر برگاه
 آورد و از امفال فدای خان بخشی معقد خان را قسم اقبال نامه را بدران خدمت مقرر کردند و چون
 بادش زاده در او دیو پر حکم نشن انکس را بت اقبال برافراشته تما نجات مقرر نمودند و چنین
 تدبیر و سعی شاه زاده حمدان بخت کار را نا ناکستند و عمر و انکس را را شطیج ساخته بندگی و فرمان نهی
 اختیار کرد و در سال نهم جلوس بر بنو فی طالع آمده در مقام گو گنده دولت مدد دست شاه زاده
 در یافت و عمل کران بها مفت رحمر صل سکشن کرده شمول عوطیف کردید و حکم شش شد بعد از
 رمانی صفت و شش مرصع و فتح مرصع و اسب بخاق مارین مرصع و فیل خاصه با براق نقره با دوازده خنجر
 مرصع با سماه راس اسب و یکصد دست مرد با مردم عمده او محبت نموده رخت فرمودند و چون راه
 مذکور ملحقین خاطر شد کران نام سپهر عاشقین خود را بخدمت فرستاده و مقرر شد که در خدمت شاه زاده

بند اقبال متوجہ درگاہ کرد و داران بار کہ سواد ظلم ہندوستان بنور فروغ اسلام ہدف
 محجک ار اعداد این مابادشاہ انرا ملاحت کند و بادشاہان را نیز آئین آرا و ہیرامون طہر
 بخزیدہ و بالحد بادشاہ زادہ اقبالند در بلدہ اجمیر سعادت ملاحت در والدہ شرف اخص
 بانسہ ورن را بہکام اقبال آوردہ ناصبہ تحت اورا عروج سجود و رانی صحتند و حکم شد کہ اورا
 بر دست مقدم السادہ سازند و درین سال ہ زادہ سلطان خرم را از صہ مسبہ اعداد جان
 بہر اہتمام والدولہ بہری متولد شدہ خبت مکانی ال مولود مسعودنا مور فرمودند و از اعظم و فایح درین سال
 مرتو طہور اہتمام حاصل رسیدن صبی مر را بہر کلان شاہ عباس وال ایران بہ سع مداد و ہر نامہ سال
 چون شاہ نکور را بہر سویم بود مدہم بود نام غلام اش را کرد کہ فرصت بہتہ ان مازہ نہال کسٹ ہی را
 ارما در اور و ان سفک نہ پاک در بلدہ رشت کہ از مہر ہائی کیلان دست میرزا را در وقتی کہ از حمام
 آمدہ متوجہ خانہ بود بعضی آورد جہدش جد روز در اب دکل اعادہ بود کسی نری ان مد رشت کہ از شاہ
 احارت کفص و بین او حاصل نما مدانکہ سچ ما والدین غائی بمعلن شاہ سادہ کس ادا ظاہر نمود کہ سبزاوہ
 روز نامت سرب جوی اعادہ اگر ام نمود اورا در جایی خاب مدفون سازند و ارشاد حضرت کردہ غافل
 بار و میل کہ مدفن اعدادس بود فرسما و محمد رین سال ابو الحسن بہر اہتمام والدولہ کہ خطاب اغفا و حاجی ہزار

بخطاب اصفیٰ بنی فرق عزت برافروخت و میز را عزیز کرد که مخاطب سخنان اعظم و اله اصفیٰ آن شد که
 که در قلعه کوالیار کجند محبوس زندان ماکامی باسد و نصیب خان ماریج ان بپر میر عبد الطیف قزوینی بکار
 رحمت اینزدی بیست و در جشن سال دهم افتاد و الدوله منصب شش هزارری داشت سه هزار سوار و سرباز
 یافت و کرن بپر را منصب چهارری ذات و سوار فرق عزت برافروخت درین مدت سیح ملک این
 سسد نزد سلاطین احتیاج نوکری کرده بلکه قصد ملازمت هم نموده در اواخر این سال مرده فتح شاه
 نواز خان حلف می نمانان و سکت عمر حبسی رسد بجلد وی این صبح بر منصب شاه نواز خان و دیگران
 فیج الشان افزوده مایواع نوارش سرمدی کشیدند و محمد خطاب باوشایان هزاره فرم
 و جمع کن در اوایل سال یازدهم شاه زاده جوان بخت را خطاب دالای سی لطف فرمود
 بفرم مبارز خسته و منصب انحضرت بیست هزارری و ده هزار سوار و اسب و سه اسب مقرر فرمود و بیک
 دکن رخصت فرمودند و حکم شد که عبداله خان بهادر فیروز جنگ و دیگران مرا در خدمت شاه زاده والد
 قدر مقرر باشند و حکم شد که بهایت خان سزاوی نموده شاه زاده پرورش را از برافروخت و در آن ایل باد
 سار و خدمت موکب منصور از راه اجمیر تا بویه اتفاق افتاد و در میانه و سوار و سکا و خوشوقت بودند
 که شاه فرم ملک دکن را بحسن ندر سر نظم و نسق ساسه کشیدند و سکسهای عالی ارجا و بجان قیام ملک

کرمه بدرگاه فرستادند و هر کتا فی که از شرف مدعا برآمده بود متصرف گشته هر محلی را مکی از امراد
 که بحکم اشرف عس سده سلم نموده اسکری که در رکاب سعادت ندر بود سی هزار سوار موجود یافت
 هر از لوبچی ماه و در صوبه دکن با خانخانان کداسته عارم ادراک مدیریت حضرت حجت مکافی گردیده
 در شادی آباد مدت و سعادت قدم بوس بدر عالیقدر در مافته عالس جواهر و مقود و فیلاں مبلر که نشین
 بکدوی این خدمت منصب سی هزار بی ذات و مست هر از سوار و خطاب است ه جهانی غایت شد و غور
 فرمودند که بعد ازین در مجلس هیئت ائین محکم شمس شاه والد قدر صدای معل تحت می نهاده باشند چون
 معرفت سپهر و ملک کوکاب مواسر معروض گردیده بود رای جهانی را احسن نقا صفا فرمود که سر احمد آباد
 و قاضی درامی سور نموده سکا کرمان موم در الحدا موه سوزد درین ابام روزی عرض رسید که عبدالرحیم
 خان خانان عزل مولوی حامی را که نیز بهر یک کل صفت فارسیا کسید: مع موده جنت مکی مدینه این مطلع فر
 مودند: ساعظمی بر رخ گلزار مساکد کشیدند ابر سار می سار می با یک کشید از غریب اکه سها والدین نام
 که لکودی مانیزی بنظر اشرف در آورده معروض داشت که لکور ماه و بچه خود را بدو دست بر سینه کرمه و بر شاف
 در سسبه بود مکی از لوبکال لکور ماه را بهندوق رده و او که را از سینه خود جدا کرده بر شاف در شتی گذار
 و بر زمین افتاده جان بداد مغارن ان حال می رسیدیم دآن بچه را فرود آورده بجهت شیر خوراندن نزد یک بانو

بر دم حق تعالی نذر ابراهیم را بن حنت و شروع در رسیدن کرد و با وجود جنسیت با هم جهان الفت زنده اند
 که گویا از شکم او برآمده حکم شد که بچه را از نظر سر نهان سازند نیز از مادر دیدن اولی مالی و فریاد اغار نهاد
 و بچه شکور سر مطهری نموده جنبدان ناله و فریاد اغاز نهاد که حاضران را بر حال او ترست آمد الفت بچه شکور بگفته
 خوردن بندها مستعدیت هر دو بستگی نیز بر فراغت تمام دارد و در هنگامی که اهدا باد بود و در ایات کشت
 شک بلا دردی ربن سدر احماد رسیدن ان ن ملک سر عصمت بر اسنان شغطف نهاده قس کم کسها
 از اسبان کاهی و غیره نذر آیند و بدولت سردرهای سور و شکار فصل فرموده را بابت اقبال بصوب
 دار الحلافته اکبر ابادار اعلا یافت و در منزل اصن شاه زاده شاه جهان مشن ولادت فرزند^{لبند} ابا
 خویش سلطان اورنگ زیب ترتیب فرمودند و بور و دندوم سمبت ازوم دالبرز کو ار منزل خویش
 را محمود خلد برین ساختند و پنجاه رنجیر فیل برسم سکس معوض مجلس فرودس نظر کردند و چون بسبح
 مبارک رسید که نزدیک معموره اصن در گوشه صوای از ابادانی دور نشسته واقع شده و در ان نشسته^{طی} سورا
 کنده احمد بدو نام سناسی کن حور ساخته حسب مکانی ملاقات او عیبت نمودند و در دین او خلی^{قیت} حوسو
 شدند و دین سوراخ که راه در آمد و برآمد او ملاحظه نمودند طویش پنج و یکم گرفته شده شد خاطر اندس را نمجی
 دست داو که درین سعل چگونه میداید و می برآمد الحمد حضرت امرای نظار کان بودار اسباب دنیا خبر به

با خود داشت سار و کرمی همچنانم ذراع بس و بس خود را پیشید نه در میان انس به در میان
مادونه بود بایمی کجاسی هر روز و در مرتبه بدریاسل میکرد و در تمام شهر مفت خانه برین که حسین
و فرزند بودند و اعتقاد و روشی و غایت بان داشت اعتبار کرده در روزی کمتر بشهر داده پنجه
بجانه سه نفر از آن هفت نفر در راه مروش که امان می‌سازد و اسامی نغمه خوردنی از آنجه برای خوردن
خود مر سب داده بکف است او می‌نهادند و اولی خابیدن و ادراک لذت فرو می برد بشرطی که در آن
طوبی و مصی و دلا دلی و انفع شده وزن حاصل نمید و مستند خان مولف تاریخ اقبال نامه جدید در
تعریف او نوشته مرقوم میکرد و بعد از ابدی دیدم از بهمان سته در مروی بهمان سته نه از
بدل زمین باری نه دشمن از چرخ آزار می‌دارد و از به این دوروزه در نیک خانه چون دولت بنکر
درس از حلقه مکتر می‌وزد و درون علمی دکتری علمی ارسده ارشد و شور کرده عا در درون دیده
و بهار و تموز و صیف و شمس و سمر و تین و عارغ از کله و قبا کوسس در نو خورسد بهرین افر بر سایه بیدار کنند
و درین جهان دزم حرفه و نغمه بارس و شکم درین و لا عبد الحسبم خاتمان سه ساله به سلام عتبه خلعت نایم
نوزانی خست و از بکشتها و ادانجه بسنداقا و موازی کابلک و بهجه مکرر رویه می‌شد و پس از روزی چند
درین فرصت را مجید و صاحب سوکی ملک خاند بس و دکن سر ملندی کشیده خلعت خاص ماکتر شیر

مرصع و میل خاصہ با مادہ میل رحمت شد و منصب ان رکن سلطنت از اصل و اخافہ ہفت ہزاری و
 ہفت ہزار سوار متفرکشت چون خان خانان بہ برتا پور رسید فرزند عروشاہ نواز خان را کہ جوان و
 وجہ رشید عالی فطرت بود صاحب فراس یافت پس از چند روز بہ جنت زندگان فی ہر شاہ جاودا
 کشید و ابن خبر در قہر پور بعض اندس رسید و بر خاطر حق شمس حضرت جنت مکانی کرامی نمود و
 و از اسبہا ترا منصب ہ ہزاری ذات سوار سہ ہزار بی گشت و بجای برادرش سرداری صوبہ برار و
 احمد نگر طست فرمودند درین ایام شاہ زادہ پرویز از الہ آباد آمدہ بسجود خلعت صبا خلاص نوری
 سخت در بنو ما حکم شد کہ از اکرہ مالاہور بر سر مرکرہ پہلی زند کہ علامت کردہ باشد و دریل سیوہ
 الی کہ مسافران از شکی صعوبت کنند و ما سد خجالبان دور شدہ جنت لٹ مد درین ایام ہر ہر رسید کہ
 کلین نام انکر نری عم رصف خود عا س شدہ ہوسنہ سردری احو دارد وزن با کیمہ ہوست اصل ہسای
 او تن نمیدہد و محبت او در ہش از نمکتند ہر دورا کھنور ہر نور طلبد کشنہ بار ہر س فرمودد و مر چند عورت را
 بہ ہونداد عبت نمودند انصار کرد و انکرار عابت معلق نے تابانہ گفت اگر یقین دانم کہ حضرت اورا بمن غایت مفر ہند
 خود را اربال شاہ برج قلعہ بزیر می اندازم با دشاہ از روی مطایبہ شد شاہ برج موقوف اگر خود را از بن نام بزیر
 اندازی حکمی اورا بنو میجشم نور سخن تمام نشدہ بود کہ برق اس دودیدہ خود را بنر براندخت و بچہ و افتاد و چند

قطره خون از تسماس امانا و جان داد و در دست مسعود عزم کشید بر هفت مکتب منصور اتفاق افتاد
 سرخان را بخواست و از الحلافته گذر کرد و در منزل شهر شاه راده پرویز محبوب اله اباد دستوری یافت
 و اما پس کسائین احمد روس ساسی که در کش مال گذشت سلطان ضرور حبس خلاص شد و حکم فرمود
 که بکورس می آمده ماسد و در منزل دار السلطه لامور خان عالم سابقا ملحق گری نزد والی اران رفتند
 امده سعادت استان بوسی دریافت و منصب سحر هزاری و سه هزار سوار مقرر شد و چون خط
 مورد را بابت کمال سکوه بر دید دلاور خان کا کر فتح کشور نموده با سلام علیه خلعت سعادت آمد
 و چون طغف ضرورانه اخفاص گرفت و ظاهر انرف هماسای مکلار و را جین کسمه رب مطیر نسا و تمام یافت
 و چون در سبب مظهر شده که خوردن زعفران ناط و خنده آرد و اگر کسی مسه خور و نقد منبسط شود
 که بیم ملک بشد ما بخواه جهت امتحان در گذشتی را در حضور با و انار زعفران که به منفال باشد خورند
 اما معری در حوالش را دریافت روز دیگر ده مسان رسا وصال ممد بخورد او داد مطلقا لبش
 به تبسم انشانند ما بخواه سه رسد و مردن چه صورت دارد و از غرایب انکه در مرم ساری دولتخانه
 مردار بدی که بانزوده هم ار در به قیمت و نشت کم شد حاکمرای پنجم معوض رسا بد درین دوسه روز پیدا شود
 و صادق رمال معروض داشت که درین دوسه روز از جای که مخصوص نماز و تسبیح باشد یافته خواهد شد و دولت

رماله بعض رسا خند که در بن دوسه روز زن سفید پوستی از روی کفکی و خب طبعیت مبارک خواهر
 داد افشار را در سیوم یکی از کنیزان برب مروارید کم شده در عبادت خانه یافته بود تبسم کنان آورده است
 مبارک داد و سخن هر سه کس است آمده موجب شد همه رنوبلا همگیین آوردند چون کوشش خورده شد
 بود حضرت فرمودند که طعام از آن کس دست میزد و بطعم طاهرند از حیوانات کوست کس صحیح بود فی و بر
 علمی این بیت مقدار این حال صبر رسید که امر او کن ساحت را که نشسته بود در ارب خان فراموش
 اندو بر کنایان فوج فوج بر کرد شکر میکردند و قزاقی میبایند اگر چه در ارب خان حبس سخت نموده و بختان
 را هم سحر محسوسه مر حبت نموده لیکن غنیمت داخل رسد رسد و دارد و از کرائی کار بصورت کشنده بودن
 در همین نزدیکی فلو کا مکره که سور محل ولد باسد بود در تصرف خود داشت لکن میست نشاء مبداء مال نشاء
 همان دبه سی راجه مکر حبت عمده و در این بن مفتوح شد نظر اشرف از آن کرائی و امر چوبت مجدد اباد نشاء
 در ده کیمی سان را با اتصال اربانیا و ولایت کن محسوسه بودند و مکیرو رود به حرا لطف من و دند خسر و
 که تظنیر بود حکم شد که همراه خود بر د و تعبد دارند و درین بنا را بایت غلط بصورت دارا لکل فتنه کنه را با د و تفاع یافتند
 کنه تان زیاده سران کیمی که مایه ریایی نزدیک تعارفی های حراست پیش نموده بودند نیزه فرموده زده و بسته مایه کی بودند
 و سه روز در بده مایه کی توقف نموده سپهر را بخوبی و بران حسد که اباد می آن با مسال دیگر مکان نشاء و مسال

مشروح در محضر وزارت نمود که بعد از این سر رشته بندی در دولت خواهی از دست نمیدم در آنچه فرمان خود از جریمه
 و تنگنای منتهی داشته بمرکب ریس غم و مادر شاه زاده جوان بخت مقرر نمودند که سوانی کللی که از قدیم در تصرف
 بنده بای درگاه بود و موازی چهارده کرور و دیر از محلی که متصل سرحداتی بادشاهی است و انذار دو سحاه
 لک روپیه برسم تنگنای خزان عامه رساند و درین سال اعتمادالدوله خست حیات برست حاکم و رسم
 مسایر حساب ریاست و امارت او را بنور جهان مکمل از الی دست و نواجده ابو الحسن بمنصب دیوانه
 کل سر بلند می یافت و همدرین ایام سعار اسلام و نضر البطین مبین در قلع کاکره که درین نزدیکی مفتوح
 شده بود و محل آوردند و حضرت حجت مکانی خود سیر قلعه و تماثلی سحاه درگاه به سوانی مشهور است و هم
 فرمودند هنوز مسکو نیک که چون زن مهادیو را عمر سیر آمد از غایت محبت و تعلق کوماه داشت لاس او را
 برد و شش گرفته سر در جهان نهاد چون بچندی برین گذشت ترکیب او متلاشی شده و از یکدیگر فرو ریخت
 و برضوی در حاجی افتاد و در غرر شرافت و راست هم عضو انوضع را غرت و سرت داشتند چون سسه
 که سبب را اعضا سینه است و بمقام اما و انیمقام را سبب می دیگر کرامی برد و سسد و دوکان کمری
 فرمودند و نژدیک سخانه مذکور در دامن کوه عامر کان کوکودانت و از انحر حرارت و تابش ان به سسته
 اتسی سعه میکند از باب فضالت انرا جلاله می نام نهاد و کلی از خوارق بت فرود داده موام الناس را بدان معنی

در رند و مقارن این حال عرض شدشت خان جهان ارمغان رسید که شاه عباس با عا کر عراق و حراسان آمده محامره
تلقه قند مار پر دافیه است و خواجہ عبدالغفر نیز نقش بند ی بسعد جوان در قلعہ محکم نشسته و زین العابدین کشت ازین
در افراز اسرار خیزند مار طلبش زاده شاه جهان زنده بود آمده ملازمت نمود که امام مار مدکی را در قلعہ سز و نینده
منوبه درگاه خوانند شد چون شاه زاده بلند اقبال برگزیده دسولپور را حکام سر خود التماس نموده در افغان
مجر است و حکومت آن جا محس فرمودند و مس رز رسیدن عرض شدشت ابان نور جهان میگم آن برهنه را بکام
سهر مار این را که صدهم کم مذکور که از سر فلن ترکان دست ابان زاده شہر مار وصلت شده بود بخواره کرده
و شریف الملک ملازمش زاده شہر مار مجرب است آن حارمه بود مان در یاد کور و شریف الملک نابره
تقال اشتغال پذیر و مری حرم شریف الملک رسیده ظهور این سانم سب انشوب خاطر تکم کت و دمانه
را حمه ماه مسه بیت اعداد و غنچه برداری نور مسل حضرت قند بار سهر مار فرموده مست و دازده نراری دات
دست هرار سوار سار فرزای کشندند و در مولافضل خان دیوان شاه زاده بلند اقبال با عرض شدشت ابان بخت
فروغ نیدن بخار و بریس با صاری مدارا بدرگاه رسیدیم که او را راه سخن بازده بی نبل مقصود حضرت معادست
فرمود و بنا زاده جوان بخت فرمان ما در شکله موبه کن و کجرات دما لوه بان فرزند عا بیت شده ازین مجال
هر جا خواهند محل اقامت قرار داده منبظان حدود و بردارند و جمعی از نیند با را که کسمه و بریس صدها عطف فرمودیم

روانه درگاه نمایند و در ضل این حال از واقعه دکن بعرض رسید که سلطان خسرو از عارضه تونج و
دعوت جات سپرد جمعی از زمین سازان و اصفهان را بجا نداری شاه جهان منم در نشسته خاطر مکرم را از چنان
برادر مخوف ساخته بودند و هرگاه از بیخاطم ستمی مذکور میشد اصفهان سکونت را حصار و عزت خود میباختند و با
مسدود از اخلاص منته و انشای فروزی سعی داشتند و مکرم را برین آوردند که بهاسفان را که از قدیم با اصفهان
حقوقت دارد و با شاه زاده بی اخلاص است از کابل با بد طلبید با مقصدی انتظام حساب آنوب کرد و
و هر چند فرامین مطاعه و نفعان بکیم بطلب ما بختان صادر میکنند حرارت بر آمدن نمی نمود و مینوشت با
اصفهان در درگاه باشد مدن من متصور نیست اگر در واقع بر هم زدن دولت شاه جهان پیش
اوردن شهر بایر معصوم خسته اند اصفهان را بصورت بیگانه باید فرستاد و ما من خراب بر آمدن بود و مقصد
این سفل خطیر سوم و اما اندک مخالف به خانه را و خان سپهر معاشرت خان بمنصب سه هزار و معصود
سوار بر فرازی است فرمان شد که او را به بابت خود در کامل گذار نشسته مرده متوجه درگاه کرد و به
منصفیان دیوان اعلی حکم شد که محال متعلق همان را که در سرکار حصار دمان در آب واقع است
حاکم شهر بارتخواه دهند و این عوض آن محل را صورت کجرات دکن و مالوه منصرف کرد و در صف
خان را بدر آن خلافت اگر فرستادند که تمام قراین انجا را بر رها آورد و مطلب اصلی جدا شدن و به و چنانچه

مهابت خان لباس نموده و کتبان بطلب شاه زاده پرو میر با لشکر صوبه بهرامشمن شد و درین تاریخ
مهابت خان ارکابل آمده به سعادت رسن بوسه سرافروزی یافت و معارفین این حال عرصه نیت خواهر
اقتدار خان حاکم قندهار که بمنصب ششمن خراسانی ذات چهار فرار سوار سرافراز بود رسید که شاه جهان بشکر
بگیران از ماند و بر خواجه استیصال متوجه در آن محله دست نهادن برادران خزان و فرستادن صف خان
صلاح دولت ندانست بوضع این خبر را مانع محبت مصوب کرده ارتفاع یافت و در آن نای راه هرگز
عظام در طرف و جنوب در ظل رایت اقبال فرستاده آمدند و کوب شاه زاده شاه جهان بفتح بوسید
و در بادوی سال هجدهم جموس نور محصل محکم بهامان اصفهان و حواریه ابوالحسن و عبدالله خان و دیگر
امر بایست و محمد سوار موجود متقابل شکر شاه جهان فرستاده شاه زاده خوشناس از روی حادثه صلی
مواست بخود قرار داد که مقابله ستانند که بر از راه رست عمان نامه با جان خانان و بسیاری از زندگان
بر که کوه که در رست متعارف است که و بجانب دست بود و مسدود در ب خان و راه بکر محنت را در
برابر لشکر متصور کردند و مستند و مطمح نظر که تا انتهای فوج بادشاهی را که دارند و این فساد را با بایستی
مدار فرود نشاند و سود و صفا باین پسندیده قرار کرد و از غریب که در جین اسهای مصنف عبدالله خان بر اول
شاه بادشاهی حسن و وزیر بشکر شاه زاده پیوست و قضا را در بیخفت هر سبک که از دست عیب مفضل را به بکر محبت

رسیده منت و دل شکر را از کار برد و یک افرمای روز انواع طرین کای مقام خود رفته و در آن فرستاد و ب
حضرت جنت مکانی محبوب اجنبی نصرت فرموده شاه جهان طرف نازون را برادر رسد و صوبه کجرات را
که تپه بولان منقر بود از طرف خود و عبدالله خان لطف نمودند و صفحان حلف اما سخا و مامر خان جاگیران
کجرات با عبدالله خان جنگ کرده او را مهت و او را در بنولافه زاده پرویز سعادت زمین بوس رسیده
با چهل هزار سوار موجود و مسکن در حراره تعاقب شاه جهان با دشمنان نخست یافت و معان احسانه زاده
و مدار نظام شکر لعل و اب وید و میا سخا حواله شد و مری عظام مثل خان عالم در راه سرسنگد لو در راه
دجی سک و سد سرخان و منال ان تا در غنیمت شاه راده دستوری یافتند و مارسدن این لشکر بدریا
فریده اکثر اعتمدان شاه جهان ارغشیان جدا شدند و بمقصود و بارنگهای مناسب خان صوبت عبور فرستاد
ای سده و حامیان لغز مسلمانان از راه رفت و مسل را کشف نهاده پرویز برادر باخورد و اخل خود شاه جهان بصلاح
عبدالله خان که اگر کجرات رسیده بود از درهای می عبور نموده در عین شدت باران طعمان ان با از راه و لک
مطلب الملک محبوب حاله و او دیسه رسد و در حدت این سوای عبدالله خان و داراب خان و دریا فغلا
و چندی از فام پرستان و دیگر کس نماد و اسیر هم خان صوبه در مکه و او دیسه با شاه زاده جوان سخت جنگ
کرده حاکم شدند و انوالیت مسخره اسان و در آمد و در سال نوزدهم محرم این خبر بوفض حضرت جنت مکانی رسیده و

و در این طرف دولت عبدالله خان فوج یافت و در شش ماه

ساه زاده پروبر و هاست خان عبدالنسیب میام دکن حسب الحکم معسوب ملک بهار و صوبه بنگال مفت فرزند
 چون طهارت سازی خانی نان کمرانی ثبت و داراب خان بسرو در دست شاه زاده جهان پهلوی
 دولت خوانان او را نظر بند نگاه داشتند و خواستند فهم نام غلام او را که از عده های دولت او بود و سباعت و کار
 که جمع داشت تقدسارند او را بیکان خود را بدست نداد و بای میهنش رده با سر و ضد لکر حاضر امدای عرت است
 دین ثبت که حضرت منت مع فی سرتزیمت سرای کشمیر و ملکست آن بهشتان سرت میرای طهارت فرزند
 از عدا بغض منمبان صورت کجاست بمع بهار رسید که خان اعظم بهار را خبر کرد که عرس آسانی باطل طبعی مسافر دارالملک بقا
 کرد بدین مرحوم در مدعا نویسی و سلسل کونی و تاسخ دانی سر آمد روزگار بود خط معلوم ام را او ستاد آن مشهور
 از عرسب ساده بود و سبقت پس در فارسی فارسی اما در عربی و ادعیم اربطای اوست که مردم دولتند را
 خازان مازمست عراقی و خراسانی و هندوستانی و ماورالنهری عراقی بحسب محبت و مرامی و حراسانی برای
 سامان خانه سدی بواسطه زناغوی ماورالنهری همیشه شلاق که هرگاه یکی از آن بمصدا تقصیری بود او را شلاق باید زد
 ما دیگران عبرت گیرند حضرت عرس آسانی عاقبتی بود داشتند لیکن که بعضی زندان مبلبی ندر سه ها و گستاخی ها میکرد
 و آن حضرت مبراهم صلی میکند را نبندند و میفرمودند که در میان من و عزیز تو که جوی خبر و اسطه است از آن میتوانم گذشت
 و سلطان داور بخش معروف مولای پسر سلطان خسرو را که کجاست بحضرت طلبد رسنه و خان جهان را بمویداری

کجڑت سرافراز ساختند و از عرض داشت مہا تاجان معروض و اتفاقان بابہ سرپرست و نیر لہامت قرار دل
 از خدمت شاہ زادہ پرور سریدا کچو کا آمدہ معروض داشت کہ باشاہ همان جیک نمود فتح کردیم و ان بن
 سکت خورده سحابہ و ہمار مسند و راجہ سیم سپر را ، ماساری مای مہالت ہسردہ لعل رسید در
 ملاں محل بالہاس مہا جیسان خانزا و خان بہرا و ار کا بل طلب فرمودہ سردہ درش فرستادند و صوبہ
 کامل عمدہ خواجہ ابوالسن مقرر گشت و حسن اللہ سپر خواجہ را منصب ہرار و پانصدی ذات و سصد سوار خطاب
 نظر عالی سرور رسامہ بکات بدرجہ است کامل نقین فرمودند و چون شاہ جہان داراب خان سپر خانخان را
 گوئند دادہ بجلومت بنگالہ باز داشتہ زن اورا با یک ہسرو یک ہرا در زادہ ہمراہ گرفتند بیدار گشت چون
 اورا طلب فرمودند تا عذر نمود کہ رسیدار ان با ہم اتفاق نمود و ہرا در محاصرہ دارند شاہ زادہ از اغوب ظہر
 سپر داراب ابامبداللہ خان سپر دند و کارخانجات و بیانات را ہمراہ کرند همان رای کہ در دکن آمدہ بودند
 رایت مرحمت ہر فرستاد و عبداللہ خان سپر جوان اورا لعل رسامہ دشاہ زادہ پرور صوبہ بنگالہ را کاکر
 مہابت خان و سپر شس خواہ فرمودہ عثمان معاودت معطوف داشتند و بر مسد را رانجہ کہ داراب خان را
 دہسہ فرمان مدکہ دست تعرض اردو کوناہ داشتہ رداہ ملا دست سازند او آمدہ مہابت خان دیدہ و جان
 مذکور الحکم سرور را بر بردہ بدر گاہ فرستاد و در سال ہستم ملوس با شاہ زادہ ملہ مال ملکن رسیدہ کو مکمل فواج

عصر حسبی نعلو بر بانو را محامره نموده مکرر رانده و کاری نداشتند بعلت عروض ساری بر کسبه مالاکام و سکه و مسکه
و مردم عصر ناکام بر کسبه مرد او رسید و حضرت جت مکانی مخلص خان را مراجع استعجال فرستادند که نزا ولی نموده
ایشان را با همراهی عظام روده صوبه دکن فرستاد و در مسکن که کعبه آوردن سلطان بهوسک پسر پادشاه
زاده دانیال و عبدالرحیم خان خانان نرود پادشاه زاده مرور رفته بود آمده دولت رین بوس در شب
و بهوسک با طوف روزان فردن مختص من بخشیده نوعی سامان سرکار او شد که از هیچ ره گذر کمرانی خاطر در نشسته
باشد و خانخانان سعادت ملائمت من خدمت نورانی ساخت زمانی مستند ناصیه بخت از در بر کفایت ^{حضرت} ان
بجهت دلخوازی دلی او فرمودند که درین مدت آنچه بظهور آمده از آثار قضا و قدر است نه محاربا و مساهلات
رفت که بخشان او را پس آورده در حاجی مناسب بار دارند درین ایام داور بخش سیکس آورد که با بنر ^{الغنت}
گرفته بود در یک چوهره سود و آن بر نهایت محبت و لایب کبری ظاهر شد و بدستوری که حیوانات جفت نموند بر
در اغوش گرفته حرکت میکرد حکم شد که آن بنر از مس او و مرده محقق دارند فریاد و اضطراب بسیار نمود
انگاه فرمودند که نزد یکر همان رنگ و ترکیب در آن نفس در او در دنا اول ان را بوی کرد بعد از ان
کمترش بدان گرفته بنگشت فرمودند کدی را در بدون بجهه در اند فی الغور از هم درید و بخورد و بار همان بنر را
نزد یک او بردند الغنت و هر بدستور سابق ظاهر شد خود برست اعاد بنر را بردی سکه گرفته و دانش سید و مدال

مدای جهان را سرد بادشاه زاده برادر فرستاده بودند که مهابت خان را از خدمت ایشان
جدا ساخته بجانب مکاره روانه سازد و خان جهان از کجرات آمده بخجرت و کالت مبادشاه زاده
فرق عزت برافرازد و در بنولاه در معرض نشست او معروض گشت که مهابت خان بمحبوب بنکار ستافت
و خان جهان مبادشاه زاده را ملازمت نموده در بنوقت از مر محبت کشمیر بدولت خانه لاهور
نزول اجلال افغانی بخت و یک لک روپیه بجان خانان افغان محبت فرمودند و عرض داشت
خان جهان رسید نوشته بود که عبداللہ خاں از خدمت مبادشاه زاده شاه جهان جدا شده اینا
ندوی را شفیق خود را ختمه اسید وارم غفور میرایم است در جواب فرمان شد که طمس او بمر قبول
مقرور گشت چون مهابت خان فطانی که در صورت مکاره و غیره بهت آورده تا حال فرستاده بود
و مسلمانهای کلی مطالبات سرکار سرداومی آمد و سر از محال کایر بندهای درگاه در وقت تغیر و تبدل
مسلمانان منفرد گشته بودند تا بران عرب و مسلمانان کجته آوردن فیلان و ماریافت ترنای مذکور
و سوری یافت و حکم شد که اگر او را جواب مناسب باشد برگاه آمده مادیو اسبان عظام رجوع نموده
معزوع سازد و درین تاریخ بطهورت ببر کلان مبادشاه زاده دانیال از خدمت شاه جهان جدا شد
بملا مت بوبست و چهار ماهه خود را بطهورت و بنشیند با تو یک صده سلطان مسرور را بهو یک برادر

اوست که درین سال همه سلطان حکم و خیر مر را رساند که منگوه عرس اسمانی بود در میان و چهارده
 سالگی جلوت کرد و سیم ماهی الثامه بزم سرور و کامیانت کوکب اقبال بصوب کابل اتفاق افتاد و چند
 روز در ظاهر شهر مقام کرده و سیم و سوم هر مدکور کوچ فرمودند در بنو لاسی ظفر خان و دیگر امرای کابل
 اعدا و مفید کوستان کیمس و تبراه رگسته سرور و بدرگاه و رستاوند و عرب دست و دست در سادی
 سال بست و یکم حوس با مهانت خان بجوالی اردوی معنی بعبست و چون طلب بهایت خان بر مرکب کار
 برداری اصفهان شده و پیش نهاد و نظرات آن آگاه او را خوار و بر سر و ساحت دست تعرض و ناموس و
 جان و مال اندازند و این مطلب کران را بغایت بیک دست پس از مسدد او بر خلاف اسان نامهار
 و سحرار و صوت و خونخوار و مرکب و کیمسه مدح و تحسین خبر آمدن او و عرض رسید که مقام شد که با مطالبات بر کار
 بادشاهی را بدو انبان عظام جواب بگوید و مدعیان خود را معتقانی عدالت نسلی با مدراء کورنش و ملازمت
 مسدد دست و نسلائی که درین مدت فراسم آورده بدرگاه دالاد حاضر سازد و از یکد و خیر خود را بکلمه بر خوردار
 بر خواجده مسددی نسبت کرده سورش سراط هر کرده احوال و کجی و طبع و نشانه بخاری و بیانی کوره کاری
 فرموده دست بکردن بسته سر رسیده بر دالان سپردند و حکم شد که آنچه نامس خان بوی داده فدای جان تحصیل نمود
 بجز آن عامه رساند چون منزل در کنار آب مسد واقع شد اصف خان حسن خیم قوی با بر و دشمن از جان و سر گذشت

که بر بارنده مختار در نهایت غفلت ولی احتیاطی حسب توبه خود را در آن طرف دریا که نشسته خود را بجل
و انفال و قدم چشم از راه بل عبور نموده و درین روی آب منزل کرد و همچنین کار خانات بیوات
عالی از ترانه و قورخانه و غره می همکاران و بندهای نزدیک در کل از دریا عبور نمودند چون مها
بت خان دریافت که کار بنا موس و جان رسیده لا علاج در بنوقت که تکس در کرد و پیش حضرت
جنت مکانی نماید ماحار حمار را را چوت که با نطقول و عهد نموده بود در منزل خود برآمد و نمک بر سر بل
رسیده مرص دو هزار سوار در آن جا که پشت کمر را نش زده اگر کسی اراده آمدن داشته باشد بمرد فعه
قدم بر جا دارند و خود متوجه دولت خانه کشته بر در و تنخانه از آب فرو آمده باد و بیت اچوت نجاب
غسلخانه شافت و معتمد خان بخشی و میر توکر و بعد و دی از اهل تاق و سه چهار خواهر و برادر و غلخانه
ایستاده بودند و چند کعبه که این همه بی باکی از ادب و درست لحظ و نف نمایند که کورس شما بعضی باقم
بجواب ملتفت نشده تهنیتی دروازه درسم کسته با مردم خود بعضای دولت خانه فروخت و پستانان که بر
کرد و پیش حضرت مکانی بودند کسانى او بعضی رسانیدند آن حضرت از درون حاکم برآمده بر پاکی که و برود
مکته نشین برسانند بود و جلوس فرمودند و مهابت خان مراسم کورنش و قد بوس تقدم رسیده بر در پا
کسته معروف و پشت که چون معین خود کردم که از آریب عداوت و جان کر فی صنفان رمانی ممکن نیست

اندر وی اضطرار جرات نموده خود را در پناه حضرت انداخته اکنون اگر مستوجب قتل و سیاهم در حضور آنزلف
 سیاهست فرمایند و بوقت راجه نماند او فوج فوج مسلح آمده و در سرا پرده بادشاهی را فرو کرد و در دست
 حضرت مکانی بجز دست غیب و غیر متصور بدیسی و جواهر خان خواجہ سرا ناظر محل و غیر در خان و چهار سحر از
 خواصان و بکری حاضر نبود و چون آن بی ادب ظالم اقدس را شناخته بود مزاج ابدال پشت را غیب داشت و
 دشت و مرتبه دست بقیعہ شمشیر را بنده میسجد که همان را از لوث وجودان بی پاک ماک سازند و بر ما مقهور
 نمیشی بر کی عرض میکرد که وقت حمله از مای است ملاح خان منظور داشته سرای کردار نا بجا تیره بخت بپزد و دار
 حواله فرمایند و منت استیصال او در رسید چون او بفروغ و دنیای در اسکی داشت ضبط خود فرمودند ان بیعت
 عرض کرد که هنگام سواری و سکار است بضابطه مهود سواری فرمایند ما سلام فردی در خدمت باشند و بر مردم
 ظالم شود که این گستاخی محبت کم از من بوقوع آمده ان حضرت سوار شده تا دو شیر انداز بر برون و دتخانه تزیین بر بند
 بعد از ان محل حوضه خود پیش آورد و الماس نمود که وقت سورش و از دحام است صلاح دولت درین میبایند
 که قبیل نشسته متوجه سکار شوند حضرت بخت مکانی مصلحت دلی مبالغه بر همان قبیل سوار شده سردکی از را حومان معتقد خود
 و پیش محل و در احوال دیگر و عقب حومه نشسته در باب مسعود سکار بر سمت سرل نویسنده سری نمود و ان حضرت
 مردون خانه او در آنه زمانی توقف فرمودند و فرزندان خود را بر دور ان حضرت گردانید چون از دور جهان بیکم ^{اندک} حال

در وقت بار حضرت شاهنشاهی را بار داده همراه گرفتن مهد علیا بدولت خانه او در قضا در هنگامی
که حضرت جنت مکانی بقصد سوار شدند یک فرصت غنیمت نموده با جوهر خان خواجسرا از آب گذشتند و
مغف خان فتنه بود و محاسبت خان کم فرصت از سهو خود زیادت کشیده در فکر شهر یار شدند و
که خدا دشمن او از خدمت حضرت جنت مکانی خلاست لاجرم رای فاسد او برگشت و آن وقت
را با سوار ساحتی همراه کردند و آن حضرت از وسعت حوصله هر چه او میخواست میگرداند با محمد نوحه
یکم عمده های دولت را طلب داشت معاتب ساخت که از عقلت شما آنچه در محله مجلس گذشته بود بنظر آید
اکنون بنظر آن مایه کوشیدیم مگر دل و یک زمان بعضی رسانیدند که تدریس درست آن است که فردا
فوجانتر مسداده در رکاب سعادت از آب گذشته آن قصد مقهور را مکتوب ساحت بدولت من
بوس حضرت سرافراز شوم چون این کنکاس نا صواب بمبا مع ندکان حضرت رسید از ضابطه معقول بگانه
من و همان سب مفرحان و صادق خان بخشی و میر منصور و محمد خاوری در بی نزد آصف خان و محمد تاج
دولت فرستاده فرمودند که رای شما مخفی نگه دارید و بجزند است اری برین خاسکار بی مزب نخواهند
هرگاه من در بنظر با سم بدام دل گرمی و چه اید محک نکند و محمد عماد کسری ببارک خود مرستادند
اضحان کمان اند این حرب با زاده طبع داشت . فی عاقبت است همان فرار داد و ای عزمت انسر و

و در بوقت فدای خان با هندی از نوکران اسب در یازده پهلشنای نمایان کرد چون و بد که
 کاری مجلس نبود و برگشته ارباب گذشته حضرت جنت مکانی آن روز داشت و منزل شهر بار گذر دهند
 و در شننه صف خان با نفاق حواصه ابو الحسن و دیگر عمداتی دولت در خدمت سعدی نور رحمان مکمل از
 گذری که سرف نواره، ماب و بده بود قرار کردند شن و دادند اتفاق مدرین گذر تا تعیین او دسه چار جازا
 عمیق عرض مانتی کرد و رفت گذشتن اسطه افواج بر جانماند سر موی بطرفی او و صف خان و خواص
 ابو الحسن و ارادت خان با معماری یکم رومروی فوج کردن عثم که فیلان کاری خود را پیش ده کنار آب
 مضبوط ساخته ایستاده بودند در آمد و فدای خان با صله یک سر انداز با بان تر مقابل موج دیگر از آب گذشته
 تر و دات نمایان کرد و ابو طالب منقلب نمایسه خان سر اصمغان و سر حوجه و ساری را مردم بایان بر از
 فدائی خان عبور نمودند با بر حال هسان شاکرده بر اقامه رسیده علو وزیران کشته جمعی ببار پیوسته و بعضی میان آب
 رسیده و نارسیده افواج فیلان را منقلب انداخته و در دهن نور صفغان و خواص ابو الحسن در میان آب و دند که حلو
 مردم و مکر کسب که کسی نبرد دارد و سخن نشنود و بای عمت بره دارد و را صومان مردم این چای
 مجلس اداخته زده و نسبه آمدند در معماری یکم و قمر شهمار را که او و مسنده نوز خان بودند در چنین محفله نیری
 بر بازی اکه و قمر شهمار رسید و یکم بدست خود بر آورده بیرون انداخت و لباس ما چون زمین شد و حواصه خان

خواجہ سرا، طر محل و نیم خواجہ سرائی یکم دو خواجہ سرائی دیگر محل خان مارر دیند و در نیم شمشیر بر خرطوم قیل
 یکم رسید و بعد از آنکه روی محل گرفت دوسه زخم بر سر بر عصب مل زدند و راجو مان شمشیر نکشده ارنی تم سر رسیدند
 و ندبان سعی در راندن مل و آب مایگی کشیده آب عمیق در شش آمد و اسنان سما وری افتادند دم غرق
 شدن بودند تا که سر عطف نمودند و قبل یکم شنبه وری از آب کشته ایشان مرد و لمانه دنا ی رفته فرو آمدند و صفحن
 چون میداشت که از دست مهاجمان خلاصی ممکن نیست با سپر خود ابوطالب و دوست سوار معکوب از باربر و اهل
 حریت بجانب قلعه ایک که در قبول او بود رفته محصن شد و مهاجمان بسیاری از مردم خود و احدیان مادی
 بر کردگی بهر در نام بهر خود فرستاد که باشند کوب رسیده و بمقامات هم و هم قلعه را بست آوردند و بعد
 سوکنه آرام محل صفحن کشته مهاجمان نوشند چون معکوب کمان سکوه از در بای ایک غبور نمود مهاجمان از
 حضرت جنت مکانی اجازت رفته قلعه ایک رفته صفحن را با ابوطالب بهر شش و حمل اند و لد میر مران را
 بار دو آورد و جمعی کثیر از معجمان مردم خوش صفحن تیج سم شمشیر سخت و مست و کیم شنبان حضرت جنت مکانی
 بمیاکی در غل شمشیر کابل شدند و اعا فار و زنی جمعی را در احومان که سبب تسلط انفاقی دست تعدی بری یاد را ز کرد
 اهدی را موجود بشمار دند در سکار کاهی اسپان خود را محرک اندیشه بودند کمی را احیدیان که کسمه می فطت سکار گاه
 سمس بود مانع آمد و گفت و شنود محکم کشید و راجو مان بی باب اورا شمشیر کردند چون استعانه برادران و شنبان

اهدی معمول سهای رسیده که بجز آنکه فرستاده و در آنجا که داند قضا را نازل را بچوگان قریب بدریره
 اعدایان واقع شده بود همه مکل شده بر سر دایره را بچوگان رسیده و حبک غظیم در گرفت چون اعدایان سر انداز
 و لو بجای بودند آن با کوه ماه سلاح مانند زد و غور دین را بچوگان سبب گشته شد و خندی را که محبت تیره کلان
 از فرزند صبحی گرامی نر می دید علف تیغ مقام کردند تختی معصوم شد کس لعن رسیدند در بنوا المعوس رسیده که عمر
 در شما و ساکنین جل طعی در گشت او در بنون ساسانی و سر داری و در نوبت در بر و کارند رقی نظیر شدت و ما انظر
 بای عر مشل از حارب و در کار سبب بر آمد و در عریفش نهیای صوبه دکن بمابع جلال رسیده که شاه جهان از
 حدود متعلقه نظام الملک بر آمده از محال صوبه مالوه با جمیع توکمه از راه جلیمر معسوب تته نصبت مکانی عده شمر نور
 از کابل معسوب هندوستان را بت اقبال بر آمد شدند و از نارنجی که تمام و حم العاقب معصوم جهان گسائی شد
 حضرت جنت مکانی از کمال بر داری العدر کمان او دینه بودند و بکری التفات ظاهر می یافتند که از جانب انحضرت
 الهیسان طلب هر ساید و منقلب خود را از راز و اخلاص نموده عیار کمال میفرودخت و آن حضرت دایسته خود را یکبار یکبار
 و هر چه نه همان یکم در خلوت یکسفت یکم و کاست سرد او سان میفرمودند چاکه کر بر بر بان آوردند که یکم قصد تو دارد
 خبر دار باش ما اگر چه زنه تو هم خاطر او کم شد و مدارای و جنایات بدستور سابق بر جا نماند و نور جهان یکم بر خلاف
 او میوسته سطر درضت بود و نوکران نگاه میداشت و هوشیار خان خواجه برای یکم بموجب نوشته این دو روز را

در لاهور گاه و بگاهت با سعادتی و در رکاب سعادت سر صحبت یک فریاد آمد یک منزل پیش
 از جاس و بین محمد سوادان تعجب ساخته فرمودند که تمام سباه از قدم و جدید حبه پوشیده از در و درخت
 ماهی و دریا لسته و درونه با سدا نگاه بلند جان فوام را حکم شد که در جانب حضرت مردان قیمت
 رفته مقام گذارد که امر و رسم مردم خود را بطراشرف میکند از بهر آن است که همه مجرای اول روز را موقوفه دارید
 سوادان فغان با هم گفت و شنود هرزه کند و گاه بچنگ کشد و ارس بلند خان خواجه ابوالحسن را فرستادند که با او
 تو سر هم کند و بوجه مقول روانه سرل مس سازد چون وایم بر مرز جنش اسلحه زده بود و مجرد رسیدن مقام راه دلت
 و او باز پیش گرفت و مکتوب بادشاهی ماسنه کوب نهضت فرمودند او در منزل پیش سر نهضت ماقام کرد
 و مشترک می کرده ارباب رسا گفته فرود آمد و دولت خان بادشاهی در این طرف اب ارستی فیت و ایل
 خان را نزد ان غفنه دماغ فرستاده حکم فرمودند چون شاه جهان بصوب نند رفته او شرا بی سهفته المم را
 با تمام رساند و صف خان را بملک رشت فرستاد و طهرت و بیونک لبران بادشاه زاده دانیال که با جواله
 فرموده بودیم روانه حضور نماید اگر در رشتان اصف خان ایستادگی نماید فوج بر سر او یمن خواهد شد و ایل
 خان لبران بادشاه زاده دانیال را آورد پس از روزی چند اصف خان را نزد خود آورده قدرت خواسته همه
 گوشت خاطر و بهر دخته و بهر یک فردان خاطر طاهر ساه روانه درگاه نمود و متعاقب او ابوطالب سرخس را هم بعد از

نوایی تمام فرستاد از غرایب انکه موردس مهابت خان بر سائل دریای بهت بود باز اخطا طاعت بخت او
 بر عین لب روی نمود و چون نزول موبد اقبال بر دار السلطنه لاهور چهره افروز مرا کرد و دید او بخشش پسر سلطان خسرو
 و خان خانان و مورخان و سر حمله و اعمان شهر مدولت رهن پوس سرف شدند اصفهان بجنب صوکی پنجاب و
 مصیب و کالت احصا صیت و خدمت دیوانی نجوا به ابو الحسن از رانی داشتند و فصل خان ابو عمر مرید بهت
 خان مانی سرافراز کردید و سیر مذکور بخت نیغوشی کری سر بلند گشت بخان این حال خبر رسید که با دشمنه زاده در
 ششم صفر سنه هزار و سی و پنج هجری از افراط شراب و می کساری بمرض مرع مبتلا گردیده بکوار مغفرت ایندی
 بهت معتقد خان تاراج حلتش و فاش نهاده بر و نیز یافته و خاشی نان که زخم های کاری از مهابت خان
 در دل دشت مباله التماس او نمود تا مرگ الممال عاکیران معامت بتول حاکمان نخواهند و نعمت و تسخیر مرصع و
 اسب نیقی بمنش الله غایت نمود و بصوبه جمیه حرکت کردند و چون شاه جهان در سد ماسک سر یک فتنه اقامت کردند
 و بمرض حضرت جت مکانی رسید که مهامت خان عازم حدستان شده علی خرم او خان جهان را مخاطب به
 سالار اسار کشند و وصف خان بمنصب هزارری ذات و سوار و در سپه سه سپه فرق عزت برافروخت و صاحب سوکی
 بکال از نعره راد خان به مکرم خان متفرقت و جلال انجال عساکر بم خان خان خانان بهار و درس نهاد و
 دوسالگی با جل طبعی و طبیعت حیات سپرد بزرگ منشن صاحب دانش بود در عربی و فارسی و ترکی و هندی مهارت تمام

به صفت فضلا و شرافت کلام و نیت و اصالت با بری را ترجمه کرده از واردات طبع و قیاد اوست رجمه
 بهمنور در بگرداری که بر نفس ز توپوئی کباب می آید ای دل ان نیش شنای بی و دوت چه شد هر دو عالم را با
 ردی بگو سودت چه شد و ردی نزدیک مغیره هاجون ما و شاه مدفون کرد بد صفت خان روزی چند
 در شهاب خیال متعلقه را نا بجا تبه روز کار سیر برده و انقباض متعل بر بندمت و خجالت و غدر که مان بجز دست
 شاه جهان ارسال نیت و ان حضرت فرمان احتمالت فرستاد و طلب محصور فرمود و بعد از آنکه بجزمت بهیوت بولاع
 مرجم که در غنبد او راه نیافته بود و فرق دولت بر فرخت چون هوای کرم بهراج حضرت صنت مکانی ماسار کار بود
 لاجرم هر سال در آغاز موسم بهار خود را بکلی از دست بکامبیر میرسا بندند و این سفر اضطراری بود نه اختیاری،
 در میان سال است و مردم معلوم میباشند که در این روز بی سران کل مینی توجه فرمودند و دین
 ایام مرضی نوعی استیلا نمود که فوت از شهر بند غفری بدر رفت و در غایت زبونی پیوسته به پای نشسته
 سیر و شکار خود را مشغول میباشند و در راه رفته است و معقود گشت و اصلا بعد از اسل میبشد و طمعت در افشون
 که محب چسبیده بود و نفرت کردند و غیر از چند حاله غراب انکوری و کرمیچ بهر نومه نمی فرمودند و رفت
 شهر یازمانندی بمرض و ان تغلب امرویی خود بخت و موی بردت و ابرو و دمه تمام افتاد و هر چند اهل ابداد
 بهر رسد انتری بران منرب گشت ما بهر محلت الماس نمود که بهر ملا بورشافتن روزی چند به عالم برادر

و حکم انرف ردا نه لاهور شد و مغان این حال را بابت غیبت محبوب دار السلطنه لاهور را تفاع یافت
 و در مقام مردم کویت که هر چه رسید گفت این سنگار است که آن جا کوی است بغایت بلند و در ته کوه نشین
 گاه با بخت بدوق اندازی مرتیب نامه چون رسیدار آن آهوا را نده بر منته کوه می آوردند و بطرف شرق در
 می آمد بدوق می آمد رسید همین که تا هو می رسید از مرز نیکه کوه جدا شده معلق رمان آمده بر روی زمین می افتاد و
 عجب نمودی میکرد در برفست کبی در بیا ده های آن مرز بوم آهوا را نده آورده و آهوا بر مارجه سکی معیت
 حاکم نه بود چه که ماند محسوس میشد باده خوش است که پسر آمده آهوا از آن مکان بیجا بزد و مجروح قدم بپایند
 بای خود را نتوانست در جایی خود مضبوط نیست در پیش تبه نود دست بدان زد که کواند خود را نگاه داشت قضا
 را نه کنده شده باده را اینجا معلق زنان مرز بین افتاد افاد آن همان بود و تسلیم شدن همان و تمام اعطای ارم
 کسبخت در راه باده این حال مزاج انرف بنورش و آغوش از باده ظاهر نشی منظر بغایت مکرر است و ترک
 سنا کرده بدست حاکم شریف آورده اند ما در آن بیا ده آمده خمر و خمر بسیار است از ره او را منظر بی فرمودند
 اما ظاهر انرف تسلیم یافت کوی ملک الموت با صورت ممکن نشسته بطهران حضرت در آمده بود از آن است
 آرام و قرار از پیش و حال تنفر گشت از مردم کلمه بیته و از منته بر او شریف آوردند و بدست خود
 یک چهار روز مانده کوی فرمودند در خنای راه پناه خود رسیدند بلکه بر لب پناه و نکلوارا میفاد و گرفتند و با رسیدن

بدست خانه حال برموال بود اختر نای جنب که در محبت خسر روز عباس بود کار بر سوای کشیده
 و حکام جانت روز کسبه بت و هشتم شهر مهر را رسمی و مفت محرمی سال است و دوم از خلوس که
 عمر کرامی پنجپه و نه سال رسیده بود همای روح مطران حضرت اراشبا به خاک بل فشانده بر فوق
 ساکنان خطه افکار فکند و زینت اصفهان بارادت خان به استان منده و او کفش سپر و را میبرد
 سلطنت موم شهر منکام ساخته و جبر بر سر گرفته رده منزل پیش منده و تارسی نام منده و را که در تیر روی بد
 طولی نیست بدست بلند اقبال شاه جهان در سنا ده میر شتافار شدن حضرت جنت مکانی مقبره او حواله نمود
 و ان شب در نو شهر توقف کرده روز دیگر از کوه برآمده در سه شهر نزول فرمود و در آن جا بنشیند و بن
 بر دره نفس حضرت محبوب منقود خان و دیگر بندار وانه لاهور است و در جمعه در آن طرف آب لاهور با
 که نور جهان مکمل اس نهاده بود بنجا کسپر دند و چون امر اعظام مید رسید که اصفهان بحکم است و دولت شاه
 جهان این طوطه بر کتفه سه اصفهان موافقت و متابعت نموده رضائی او بودند و در حوالی شهر خطه دوازده خوانده
 روز لاهور شدند اصف خان چون از خست بشیر خود نور جهان یکم ملین ظاهر نبود نظر بد داشتند اصحابا و می نمود
 که تمکبش نزد ایشان آمد و رفت نماید و یکم در این اندیشه و تدبیر که شهر بار سر برارای سلطنت کرد و آن گشته
 روز کار و در لاهور حرکت زن خود را به اسم بی سهای سلطنت بد نام فتح دست تصرف بحر این کرده و سایر کارها بجا

بیوتات را از خزانه فیصل خانہ و غور خانہ و غیرہ کہ در لاهور بود منصرف گشتہ و در عرض کلمہ مفتاد لک روپہ
 بمنصب درجہ بداد و جہانچہ بعد استقرار دولت امدت حضرت صاحبقران ثانی مستعد باین در صد و مطالبہ
 درآمدہ در ہر جا ہر گاہ مسدود جوہرست کردند و از آن جملہ چہل و پنج لک روپہ در حل حرارت شد با سوسہ ^{دانیال}
 سلطان کہ بعد از شفا رفتن حضرت حجت مکانی کریمتہ ملاہور بر دہشہر بارآمدہ بود بجای خود سر در سافتہ
 لشکر را را بکند راند و در سرکروی شہر ملا فی و نقین اتفاق افتاد و در جملہ اول متطلم فوج شہر بار از کیمت و
 نوکران رربندہ کہ بنازکی فرہسم آوردہ بود ہر کدام برای شناسختن شہر بار کہ باد و ہزار سوار از مردم قدیم خود
 و نظاہر شہر لد ہواستادہ بود بقلعہ درآمد و شب ارادت خان درون قلعہ رفتہ صبح آن امرای
 عظام در ارک شافتہ و اورکش بر سر نیزت نند و شہر بار راست بستہ بگورنش او آوردہ بعد از دوروز
 کھول کردند و پس از روزی چند ظہورنش و ہوسک ہران شہزادہ دانیال را نیز بکشدند و شاہ مہند
 اقبال شاہ جہان برسیدن خبر از زبان بنارسی و در عہد خمیر سر عدتظام الملک از راہ کجرات مستقر حاکمت عاہدہ
 و جان نثار خان را با فرمان لطف نحموی بر ہر رسم و نوازش نزد خان جہان مہمان کہ در اہانت حصہ مودت
 بود در سنا و ند چون ہنگام زوال او نزدیک سبہ بود راہ ہولاب از نخت دادہ بطنظام الملک موافق مطلب
 خویش مہود و موافق در میان آوردہ بسو بکند این مغلطہ موکد کرد و تہدہ تمام دلائل بالکھاب را بنہم واکور ^{گشتہ}

بر ما نور آمد و معارف این حال در مار و مہلبکہ کہ پیش از سفارش شدن حضرت جنت مکانی از حضرت شاه
ملک انبال شہ جهان جدا شده در ولایت نظام الملک بناکاری سمرقانی مرد بخان جهان بخشیده مکر
سلسلہ فتنہ و فساد دولتی آنکہ عرضہ نشینی در جواب فرمان عثمان قسیمی نباید جان نثار خان را بی
نیل مقصود حضرت معاودت فرمود و چون سواد منہرا احمد اباد مخیمہ اوقات شد نامہ خانرا کہ خطاب سنیر کا
سرفرازی دشت منصب چہارزی ذات و سوار و حجب صوکی تجربہ بند مایکی بخشیدند و مہنرا عیسی خانرا
منصب چہارزاری ذات و دو مہنرا سوار و ابالت ملک مہ سرفراز حسد و حدت بہر خان فرس
رضا بہادر را مرد صفیان ملامور فرستاد و در فرمان عثمان بدستخط خاص نفر صدور یافت کہ درین
مہنگام کہ بہمان فتنہ خبر است اگر در اور بخشش بہر خبر و و برادر او شہر بار ناسدنی و بہر ان شہ زاوہ دانبال
آوارہ محرابی عدم سازند بصلاح و مہواب قبر بنر خواهد بود و در کتبشہ سبت و دویم حمدی الاولی سال
ہزار و سی و ہفت اتفاق دولت خوانان در ایوان دولخوانہ خاص و عام لہ مور خطبہ بنام نامی شاہ جوان
شہ میان خطبہ خوانند و بولاقی را کہ روزی چند مہجنت وقت سلطنت برداشتنہ بودند و سگیہ ساختہ در گوشہ
ادبار مجبورس کرد و بند مذکور شہ چہا شہ سبت و ششم حمدی الاولی سنہ مذکور را در ابکر شاسب مرد و را و و شہر بار
و لہمورث و ہوشنگ بہر ان سلطان و انبال باد بہر ہمایی راہ فنا کرد و بندند و بر وقت مکر ب انبال شہ جهان

سجد و د ملک را نا پخته بود و سب سالار مهابت خان بعبادت رکاب استعداد داشت و کوچ بکوچ از
 راه حمیر طی مراحل فرمود و بخت و ششمین شهر حمادی الاولی و سته مذکور مدار الحلافته کرده نزول قبا الی ان
 فرموده بودند و صبح آن از باغ نور برکت نشسته خرمین خرمین رشکوب بر زمین و سارنار بختبدان
 سهرکرت سهر را بغزو محال جهان ارا بی خود روشنی کشیدند و چون عیت حلوس ششم حمادی الثانی
 سته مذکور مقرر شده بود تا ده روز دیگر در حویلی که بابام شای تعلق بان حضرت داشت توقف کرده در
 قلع مبارک کرده بده باب افزای تخت و دهم شد مدور از آن جاکه احوال سوات حلوس آن حضرت محل خود
 مرقوم خواهد کرد این نمایش مدح و محبت مکانی از اینس انجام فیت آن حضرت بیج سپرد الله برود و دختر
 نمک اختر داشت اسمی بران سلطان خسرو و سلطان پرویز و شاه جهان سلطان جهان دار و سلطان
 سهر بار سلطان خسرو و پرویز و جهان دار در حین حیات بدروال تبار مرحدی طریقی عدم شدند
 و سلطان سهر بار یار او بخش و کسان سب بران سلطان خسرو و طهورت و شنگ فرزندان سلطان
 دانیال بعد فوت جنت مکانی بختد و سعی افغان نهادن خانه عدم شافستد نمایش چم در ذکر برخی از حالت
 بدیع نشین جابر بشر سیدانی فرودس شبانی ابواسمعه فرشتاب الدین محمد شاه ساه با دشاه
 غازی جلوس آن حضرت ششم جماد الثانی سال هزار سی و هفتم هجری کسن کره شس سی و شش سال شمس

سبت و شنبت روز که سی و هفت سال و دو ماه قمری و شنبت روز باشد رسیده بود روز دوشنبه در
 درالخلد فته اکبر اباد بر حکمت فرد ساهی و شش سیاه و افیع شد و تاریخ جلوس را حکیم کنای کاشی ^{متخلص}
 مسج گفته هر سال جلوس او کفتم در جهان با و تا جهان باشد و سعید ای کیدانی این مسراج ملهم شد
 مسراج جلوس شاه جهان داده نریب ملت و دین و سیر صالح خوشنویس جلین نظم منوه ملک قضا
 نال جلوسش بوست شاه جهان باشد شاه جهان و زبست سرع و خدا حق بمقدار داد نیز گفته اند
 سنج عهد المجد شاهنامه نویس دوشنبه سبت و پنجسم همن یافته و درین جشن منتهای دو ملک روپیه
 افام شد از آن عهد دو ملک اشرفی شش لک روپیه مختار الزمانی و صد هزار اشرفی و چهار لک
 روپیه بپادشاه زاده جهانیاں بیکم که بخطاب مستطاب بیکم صاحب استنار دارند و باقی بدیگر بزرگان
 سرادقات عصمت و پادشاه زاده های و الا که در عیان دولت و سادات و شایخ و فضلا و شعرا
 و سلیانه مریم عهد مختار الزمانی ده لک روپیه و بیکم صاحب شش لک روپیه و بومیه همن پوز در
 شاه زاده دار اشکوه هزار روپیه و شاه سنجاع مفتقدزاده و خدیو دین دولت زبب اورنگ
 خلافت المعنی پادشاه زاده محمد اورنگ زبب بانصد روپیه و پادشاه زاده محمد مراد بخش دو
 و پنجاه روپیه مقرر فرمودند اصف خان کم هفت هزاری هفت هزار و در سپه سبب دشت و هنوز از

لاهور رسید و به دستور کرامت کبوتر بدین میزان صادر شد نقل فرمان دانا به دستور سلطنت عظمی
 و نف اسرار خلعت کبری سرخل بکرنگان وفادار سپه سالار بکشان حق گذار کار فرمای
 سیف و سلم بر امور عالم زبده جوانان عیاشان قدوه امرای بلند مکان غصه الخلافه بمیس الدوله عمومی
 دانا صف خان در امان حضرت ملک منان بوده برانند که در چه رم کبری روز مبارک نشسته
 است و بنجم ماه بهمن موافق ششم شهر جمادی الثانیه ستم هزار سی هفت مبارکی فروری در
 دار الخلافه کمره جلوس مینت مانوس بر تخت سلطنت و سر بر خلافت دافع شد بدستوری
 که معروف داشته بودند لقب را بشهاب الدین محمد قرار دادیم چنانچه نام مبارک ما را بعنوان
 قبل نشان شهاب الدین محمد صاحب قران مالی شاه جهان بادشاه غازی در خطبه که در
 روز بلند آوازه کردند و روح نمودند و سکه بهمن نام مقدس زده شد لدا الحمد که ان لعش که
 خاطر میجو است آمد افراس که تقدیر مبرور اسید داریم که الله تعالی این بادشاهی کل هند و سنان
 را که محض کرم خود ببا عنایت نموده بر ما دشمنان که سر یک این دولت جاوید طراز ابد مبارک گرداند
 در روز بروز فتوحات تازه و مغرت های بی اندازه نصیب ادبایی دولت روز افزون سازد
 خدمت پریشان افر روز جمعه رسید و حدیث شنید را گذرانید و بعضی رسانید که مقرر نموده آید که

روز پنجمه ست و یکم ماه بهمن از آن جا روانه شونید و روز جمعه چهل و یکم ماه بهمن در نزد پهلوانان
 کردید این معنی چون دلالت بر آن نمود که زمان در بخت ملازمت نزدیک رسیده خوشحال
 شدیم فرار داد این معنی که مادر شاه زاده های کامکار بر خور در راه همراه مبارید و خواجه ابوالحسن
 را و بر بلامور کیندار بدست حسن افتاد سر و مای که روز مبارک جلوس میمنت مانوس پوشیده
 بودیم بر آن آن عقد الخلافه فرستادیم هر چند که بان عموم غایت فراموش زباده از آن گنجایش دارد
 با فاعل منصب هراری ذات و سوار دوسه و دوسه غایت نمودم و سواهی ان بندر لاهور
 را بطریق اعلا ممرحت فرمودیم این غایت های ما بر شما مبارک باشد و غایت خان و خانجهان
 منصب غایت هراری ذات و غایت هزار سوار دوسه و سه سوار فرزند و غایت خان بخارا
 خان خانانی و سه سالاری و حبس موکی، جمیع غایت غایت خالصه با جاقی طلب و در و خمر مرصع
 با سوکناره و شمشیر مرصع و سلم و نقاره و نوایان و طوط و دوسه از طوط مرصع با زیبا می طلای و بیل از
 صلبه حصاره مرقع و نقره و ماهی و چهار لک روپیه الف م فرق مهابات بر افروخت و در بر خان عرف حکیم
 علم الدین که بنحست وزارت اختصاص داشت بمصوب چهلزاری ذات و سه هزار سوار دیک لک
 روپیه العام و غایت دیگر سر فرازی غایت و سید مظهر خان با سه و دلاور خان مرصع و سه در خان

دومید به منصب چهارم نزاری و سردار خان و بیله اس کورد و میرزا مظفر کرمانی و راجه متروک که هوامه
 بمنصب سه نزاری مرفراز شدند و رضا بهام در محفل بخدمت پرسی من بمنصب دوم نزاری مرفراز دو
 بست سوار و خدمت میرنورکی سر برافروخت و از ان جمعی که در زمان دولت حضرت محبت مکانی
 منصب داشته اند خان عالم بمنصب شش نزاری و قاسم خان و سکر خان و راجه که بکنده و در راجه
 سورج که خال زاده حضرت علی بمنصب پنجم نزاری و راجه حبیب و سید دبیر خان بارهه و راجه و سوره و تبه
 بمنصب چهارم نزاری و راجه بهار تبه بندیده و میرزا جان و مصطفی ملک و انیرای بمنصب سه نزاری عشر
 افتخاریه و سردار ادت خان و میرسیان ارلامور و دولت کورنش رسیدند ارادت خان را با نفاذ
 بانصدی ذات و نزار سوار بمنصب پنجم نزاری ذات و سوار و دیگر غایات بر فواخته بدست و سابق میرشی
 کرد و اندید و مقرب خان راجه سری از خدمت معاف داشته قصبه کیرامد و طش بی کرا و مرحمت فرمودند
 و میر عبداللهم مطلب با خفصه خان که بتعزیه ابراهیم خان عادل جان رفته بود بدکاه رسید و شکس او
 از نظر گذرانیده بمنصب چهارم نزاری ذات و دوم نزار سوار و خطاب اسلدم خان و صحبت منشی گیری هم
 و عرض کرد سر بلند شد و فصل خان ارلامور آمده خدمت میرمانی بر سوره کس نیست و چون درین ایام
 راناکرن را روزگار سپر آمد حکمت سنکه خلف هاشمن او را بمنصب چهارم نزاری و سوار و فرمان حاکم

رانای باویر غایبات سرفراز گردانیدند و سایر امرای بقدر مرتب باضافه منصب و سوار و انعام نقد و خط
 سرعیند شدند و روز چهارم جلوس خانه رادخان منی طب بنحان زمان سیر مهبت خان ارلامور آره
 سعادت ملازمت دریافت و اول حکمی که غرض دریافت منع سجده بود فرمودند که سزاوار این تقسیم
 ذات معبود حصی است برای دیگری ناهیه بر خاک ندلت نه نهند و منس خان بفرس رسند که اگر کسی
 سجده زمین بوس قرار یا بدستم سر بسته یا سار خادم و مندم از دست نمبرد و دستم سجده بر طرف نشود
 عتسی و بد برای یافته فرار یافت که هر دو دست ر بر زمین که بسته پشت دست را میوسند اما در تبصره
 تقدیم رسید و سجده بروی کار بنا بدست دلت غلام و علما و صل را این توافع معاف نموده مسکانه ملکه
 و ران خست بقا که کثافت فرمودند و سس از چند سال رس بوس بنبر بر طرف شده تسیم چهارم بجای
 آن سس دریافت و اوقات ششانه روی انحراف با وضو میکند و پیش از بام داد بدو عت کوی
 بیدار شده بوضوی برداشتند و در آغاز صبح صدق سنت ادا میکردند و در وقت متعب نماز فر میکردند
 و سایر صلوات را بطریق که در مذمت ضعی احوط است ادا مینمودند و درین موسیقی مهارت بسیار داشتند و
 بعضی از ضوئیه در محفل فیض منزل در حالت نواجید جان بحق تسیم کرده اند و در بن سال نظر محمد خان
 برادر خود و امانتعلی خان دالی توران واقع ناکر بر جنب مکانی را شنبه خود را بکمال رسانید و قلع را محو

محمود خاقان کیستی ستان مهابت خان را عیدافعه او رخصت فرمودند و طالب کلمه تاراجی رخصت
 افواج لغت امتزاج لشکر فتح یافته و چهارم محاسبه جهان گیر فلسفی سپهر خان اعظم ارتعیر بکرجان
 ناظم سرکار سورت کردانیدند و با نهم فاسخان را بصومعه در ری محکمه سرعبد رخصتد خان زمان پیر
 مهابت خان منصب جهماری سر برافراخت و نذر محمد خان چون شنید که لشکر فیر دزی اثر متروقی
 حد و دست دست از میمره باز داشتند خود را مسیح برسانید و مهابت خان در سرزمیند عیان بار کشیده و
 لشکر خان صومعه دار کابل که پیش از مهابت خان رخصت شده بود در خل کابل شده حقیقت مقهوری
 اعدا داشت بادشاه جهان پناه جبهه شکر این مأمور بانی حکم فرمودند که یک لکرو به از خور کابل معوای
 دید فاضی محمد زلمی بعبارت و بدکان کابل قسمت نمایند و در همین ایام مکتوبی مانام قلی خان والی توران با
 تعالیم هندوستان معصوب حکیم صادق ابراهیم نیست و علل دیباچه اندک مار شخت کلک بدایع لکار و معانی
 خانه شکبار در اهل ر دوا بط دوستی و دل دوسان مرتب مدق و معالمرادت بخش چرخلت و دوداد و عطر
 اذنی محفل مدنت و اتحاد پند دیباچه اهل دانی و عدله حشمت و کامرانی سلطنت باب مدلت تقابل نصفت
 آیات سکوت انسب عنوان صیغه است و کام کلیم طمع ای شورش دولت و مختاری فارس مضار نفوت جهر
 مرتب صف و منفوت خمبند و افسر فاقانی شایسته و ساده کنورستانی سلار دودمان عالی نشیبه شجره مغافر و معالی

کوه بر عدل و حسن محمد و نائین ابای علی مکان الموبد بتائیدات الارسه من الله المعین المستعان
 امام قسطنین دامت امام اخوت و سلطنت و زادت اعوام خلد و کسبه بوفع سعادت و جاد و دانی مرشح
 بر شمس سحاب کریمت و وجبانی مرشح با دغره حب انبال با دشا و زاده های والاکبر محمد دارا
 ننگه و محمدت هشیخ و خد بودین و دولت و رب اومک سلطنت که در خدمت جد بزرگوار می بود
 و عین الدوله امف خان و دیگر خوانین جسم و سایر عسید و خدم ار در سلطنته لاهور و در بار خلد فیه
 اکبر اباد رسیده سعادت ملذمت اندوختند و حضرت شاه مره جمال اولاد و مجا د سجت امو دشت و در انوش
 عاطفت کشیده مقبل صین روشن سازی کرد انبندند و بعد ازان بمن الدوله را که سرحد بیت بر پا
 فلک بهما کدرشته بود بهر دوست برداشته در اعوش کرمه از روی غایت صحت خاصه با حارب
 مرصع و خمر مرصع با بهو لکناره و شمیر مرصع با برده مرصع و سلم و ناره و تومان طوغ و دویب از طوبه خانه
 کی مار بن مرصع و دیگری از بن طبله بنا کاری و سیل از حلقه خاصه با طلا و ما و قبل مرحت نموده سراننده نو
 نوسان بکوان رسانیدند و خدمت و کالت لعل مرصع و مهر اوزک که مرد و مهار از زانی بود با لمتس
 این بان عا و دولت سپردند و در مخاطبات معطو محمود چنان کرد انبندند و رسته خان حسین خلف
 او بخلعت فاخره و خمر مرصع با بهو لکناره و شمیر مرصع و افاضه هزار دبا لصد و اوزن بختن زاری چهار کار

و علم و لغاره و سپه بازین مصلحتیست اعتبارت در روز دوشنبه دوازدهم حجب سنه هزار سی و نهم^ه ملای
 جشن نوروز عالم افروز شد حضرت صاحبقران ثانی با فرستائی و شان سیمانی برادر مک جهان بانی جلوس
 بیمنت مانوس فرمودند و بادشاه زاده و الا که چهار صفر شخص دولت بودند در چار گوشه تخت قرار گرفتند
 و بمن الدوله اصف خان ایستاده بر افتخار برافروخت و نورش با اشتیاز یافت و در ایام بادشاه
 زادگی ده لب رو به که بفرودت وقت از سر خان گرفته بودند در محفلت باز ما و محفلت نمودند و عبدالله
 خان با سلطان عبدالرحیم خواجه ولد خواجه خلان جو باری که بکرات مسلوب سلوی کت معنی شغل داشت از
 زندان رمای نامه بمنصب بمراد بدارت و سوار سر ملندی یافته و در بار و سبک که در شیرازی و بیانی تحقیقی
 جوی کزیده نزد خان جهان نودی صوبه دار دکن رفته بود و بنوبه بدگاه واد رسید و تقصیرات او عفو
 فرموده چهار هزار بی هشتاد و عطا فرمودند و میرزا اسم صفوی از بهار باستان لوس رسید و چون کبر سن
 او را دریافته بود یک لک و هشت هزار رو به سالیانه با و مقرر شد و بت و سیوم شعبان هزار سی و نهم^ه ملای
 بادشاه زاده نیز با بنوبیکم ببارفته آید در وقت سالکی خشت هستی بر بت چارشنبه چهارم رمضان سلطان دول
 افزای سعادت ولادت عالم را نور کین خشت و هم سلطان لطف الله سر از زندگی کمال و غفلت ماه دنیا را بدرود
 کرد و پادشاه هشت خان را صوبه داری دکن و خاندلس بجای خان جهان سر ملندی شد و حکم

که خان زمان او که سوبه دار مالوه بود عامه بیلم مہات صوبت مذکورہ بردارزد و خان جهان صوبہ
 دار مالوه باشد و درین سال مجہار سکنہ سپہ را جہ بر سکنہ بوندہ مہات بل از اکبر آباد کرکے باند و جہ
 تخت و پرہکاہ خلعت مہات خان بہ منہ او نام زد کردید مجہار سکنہ چون طاقت کریر و سنیر درود
 ندید مہات خان نوشت کہ اگر تفصیر من ارور کاہ والا بخشیدہ آید بصدق عقبت ملا فی کدشتہ تمام
 بالہاس مہات خان کنہہ اورا بخشندند و ہزار مرہو باندزدہ لک روپہ و سہل قبل معوان جریہ و
 مفرر شدہ بوسیدہ مہات خان بعدادت کورنش رسید و در ہجرت بل نظام الملک از محال بالاکہات
 لہ خان جهان لودی از کوتاہی راہ دوستی سر کردہ ما و او کدشتہ بود دست باز داشت و درین
 روز و یک کروہ و شہنا د لک روپہ از نقد جنس انعام فرمودند و درین سال چہار لکت بکے زمین
 دیکھد بہت موضع درست ہوا یی از نقد بوسیدہ صدر لطیفہ ارباب سخا و رحمت شد احوال سال
 دوم مطابق سنہ ہزار و سی و ہشت ہجری جشن قمری روز مبارک دوشنبہ سہ ریح اللہ در سال
 سنہ اکہ آغاز سال سی و نہم ار سن مبارک حضرت بودار استہ شد و بعد از ہفت ماہ و سہ روز سہرزمین
 و ایاد شہکار سہر مرہوہ مدار الحلاۃ نزل فرمودند و خان جهان لودی کہ در انہای روان شدن از
 مالوہ بہ سعادت زمین بوس رسیدہ بہ سہ مجہار سکنہ ماور شدہ بود شرف کورنش ابرحت نوم رجب

این سال محبت خان بهای موکبی، دارالملک دلی سر بلند گشت و مکرها در حاکمی به وجود آری
سرکار سنبل سرفراز شد و ششم فلجیان مصوبه داری آله آباد و منصب سه هزاره ی اصل و اخافه سر بلند
شد و بیت و مدارم شهر صد که جشن روز عالم افروز بدستور سال گذشته از استی فیت از اصل و
افاضه سالانه مدد طلب ممتاز ازانی ده لک روپیه تقرر فرمودند و خواجه ابوالحسن با فاضه هزاره ی مرتبه
شش هزاره ی مرتفی گردید و بحری بیابانچی شاه با نهیت مامه بدرگاه رسید و بیت هزار روپیه انعام یافت
و ارادت خان را از تعمیر محبت خان مصوبه داری دکن و عنایت حاکمیت ما عارفب طلا دوزی
و ششبر مرصع و دو سبب مسل با ساز طلا و طلا مر بلند حسد و از نعم او دیوانی کل بولای فضل جان
شیرازی که در ایام مادشاه زادگی دیوان کل بود موقوف شد و بر منصب او که چهار هزار بدات
دو هزار سوار بود و هزاره ی ذات و پانصد سوار فسرودند و تاریخ در ارس مهره شد و فلان و وزیر
اسکندر یافته اند و بستم رمضان شاه زاده دولت افراخت و سنجی بر بست سعید خان با اصل و اخافه
منصب سهراری و سرفراز خان با اصل و اخافه منصب چهار هزاره ی سر بلند شدند و درین سال فیصل
سفید آب خواجه نطف م سوداگر که در جاکیرش بود بدرگاه والا فرستاد و ازین رو که مرغوب بود کج منی
موسوم گشت طالب کلم این رباعی گفته صد یافت رباعی بر مسل اسپد که سینا کردند شد و عین هر که

او دیده نکلند چون شاه جهان پرو سر آمد کوی خورشید شدار رسیده صبح بلند و عین الدود
 دوزنار دوار را که ده بیت هندی مک سدن باد میکردند و ده دیگر همان وزن و مضمون منظم
 ساخته است بیت را سبب میخوانند که بنور پر نور در آورده خان جهان لودی که هزاره از کردار پادشاه
 ناساسته خود را توهم بود و مکام از کبر باد راه فرار پیش گرفت و حکم شد که خواجه ابو الحسن با
 خان رمان و بسیاری از مراد معارف او شناختند از جمله این اسیران پیشه پیش سید مطهر خان
 و خدمت پرستان و پندکداس و هندی و دیگر بر سر تعبیل لغت نموده در حوالی دهلوی با و رسید
 سبزه آرا شدند خدمت پرستان عرف رضا بها و زبیر خیم جاکوئی سر روانه ملک نینا می شد و حسین و غنیمت
 پسران خان جهان و دامادش از بسیاری عمده های او قتل رسیدند و خان جهان باد و سپهر که باقی
 مانده بود و هندی و دیگر در محبککل او ندیده اند و از آن جا در مل کوئز وانه شده از راه برادر بولایت
 نظام الملک در آمد که با مقسهوران در مقام مدار بود برای استیصال خان جهان محبوب دکن امتیاز
 نماید چنانکه روز دوشنبه ششم جمادی الاول اعلام فیروزی در حرکت آمد و اسلام خان را بجزرت
 در الحلقه اکبر آباد کردند و بر منصب او که چهار هزار و دویست سوار و با نصد سوار بود با نصد سوار افزودند
 و از اعزاء خدمت محشکری دوم با منصب هزار و از صرل و اخافه معتمد خان مرصمت بخند و درین سال نامه

معرفت شاه عباس تهنیت جلوس شاه صفی مسحوب سریر که در رفعت بگری بک اعلی شاه
که رحمت اعراف یافته بود ارسال یافت و درین محرم جبهه فخره از نامه علی حضرت که نباه صفی دالی
ایران افضل خان مرقوم نموده ابراد می باید حمدی که کبرای معبود یحیی را سرزده زبان حال آن را
بیان نتواند نمود و زبان نال بغیر از عجز و قصور رای و کرم و ب درین وادی نمی تواند پیود و پس درود
نامعد و در مقابل لا احمی شاه علیاک انت کما افئیت علی محمد باو که حمدان و است مقدس را
تعالی شانه عما یقولون ما عراف عجز و قصوری می آورد و سرگردانان این وادی را به شاه راه ستقیم
ان مقصد افعی بنمای فرمود و بر آن سرور که وجودناض التجو دایت ن حمدان بر دیت و بر صاحب ان
فیکر کتر که د فیض و بن متین ماری آن یاران بر سبط زین کست و شده شد که بعد از عروب
اقتاب سمر و دولت و انفعای ابا م حایت و سلطنت عم خلد را ام کاه محل الحنیه منواه مثل ان گوگب
عالم افروزی از افق دولت طالع و لامع کشته و مانند ان مناد ارمح و کنی بر سر سلطنت و دودان
صفوی نشسته و همچو آن تازه سال برومند اقبال گلشن سکوت ر تازه ساخته و مطران مای از عواج جلد
بر عرصه ایران بر نوا نذر خسته امیدار کرم و در پ لب منت و بخشنده می سب است که این خلوس سمینت ارم
را بران صفوه دودمان صفوی ثمره شجره مصطفوی نور حدیقه مرتضوی و بر دوستان ان دودمان

رفیع مکان مبارک کردا ناد و سحر بن سال مرتفعی خان موسوم میرجام الدین الجو در صوبه
 تنه مر اهل زندگی در نوردید منصبش چار هزارری و سه هزار بود و در غولاجن ورن مسری است
 سال سی و نهم و ابتدای حکم ترس یافت احوال سال سیوم مطابق سته هزار سی و نه و سیم حادفا
 اثنا سته جشن وزن سی اسامی سال سی و ششم و ابتدای سی و نهم ار استه سفد و ششم شعبان نوروز
 بود لبانه مهد علیها ممتاز لانی از اصل و اضافه دوازده ملک روپیه مقرر گردید و هر یک از وزیر
 خان و مدد یابی روپیه با ضافه هزار سوار و سیلج خان اضافه هزار ری با قصد سوار خوانتی فرستند
 و در بن سال رایات جهان کشا برای مالش نظام الملک و برابصوب خاندیس در حرکت آمد
 و حضرت خاقان پس از در و د اسلام کیتی نورد و دران ولایت سه فرج بسر کردگی سه سردار
 ارادت خان نالم صود کن و راجه کبسکه دناسته خان مقرر گردانیدند ارادت خان را خطاب
 اعظم خان مرفرازی بخشیده دناسته خان و کبسکه و دیگر امار را حکم فرمودند که از صوابید اعظم
 خان بیرون نروند و مقام حضرت منصب شایسته خان با ضافه هزار سوار چهارری ذات و چهار هزار
 و منصب هر کدام از چهار سکه و او و اگرام با ضافه هزارری هزار سوار چهارری و چهار سوار و منصب
 راجه کبسکه با ضافه هزار سوار چهارری چار هزار سوار مقرر شد و منصب را و سور سورتیه با ضافه با قصد سوار چهار

هزاری سوار سوار مقرر شد بمب و ششم حبیب را بایت عالیہ بہ بر ما پورہ پرتو نزول کنگند و دیار
 رسید ازین جا عارفزار بر خود پسندیدہ نرد بہر اہانت از ان جاکہ میان اعظم خان و شایستہ خان ہماکار
 نبود شایستہ خان را بمغفور طلبیدند و بسر کردی فوج او عبد اللہ خان بہادر را خست نمودند و زیولا
 معروض شد کہ اعظم خان با غنیمت زوار اگشت و عثم حلی مکر نبردہ جمعی را کشتند داد اتفاقاً در زانی
 تماش ملتفت خان ولد اعظم خان با فوج چند اول از قول مدو کردہ دور مانده بود پیر او دریا و ہلول
 و مقرب خان رو برداشدہ و فدو بان ر فاسل دیدہ کمک برداشتند و چندی از معمول و راہبوتان
 در کار خداوند جان در باختند و درین ایام جادو و نیرای کافر نفست کہ با بہر ان و دیگر منسپان ممیت و
 چہار ہزاری با زردہ ہزار سوار منصب دہشت ما فرزند ان و حوٹن کرختہ نرد و نظام الملک رفت و او بیست
 لازم ذات ان مد برداشتہ پیش خود طلبیدہ خواست مقید ساز د ان خون کرفتہ دست و بازوہ بادو
 سپرو نیرہ بکنم ہویت و ہرادر ان و ہر رانش مد رکاہہ ٹیجی گشتند و ہو سیدہ اعظم خان بمصوب سر
 فرازی بایستند و یک ملک سہ ہزار رو بہ مد خرج بانہا ہمت شد و ہدیرین ابام کمال الدین زہیلہ
 کہ در زمان حبت مکانی بنیر خان خطاب دشت ہوستہ ہرادر ہا و رکرا د بار بست و عبد خان اورا با
 ہر امانش ہزاران بندہ مورد عما بایت شد بعد از منہ مرات افواج فامرہ بنسہ عثم ہر کہد و چون میں المردو

امف خان در تقدیم لودزم سرداری و کافرهای کبتای دشت و کنگان متابعت او نمودند
 سرداری کل عکرا بالکات سرفزاری یافت نهم ربیع الثانی حس وزن قمری ۱۱
 اقسام سال چهارم و ابتدای بهار و یکم ارکسته شد و چون مقرب خان و سول از جانب بوردو
 پاتری نهادند اعظم خان بر فرار این هر دو توقف یافته با فوج تعقب نمود و برادر مهاکافو
 انتظار رسیدن این هر دو دشت چون رسیدن لشکر فروزی انفر راه فرار برود سبته دید بحک
 ایستاد چون موکه کازار اکرم شدند بهادر خان رو سپید داد سیامت داده و در خرم سیر برداشت
 و نهر داس جهال المصلیهای مردانه جان در باخت در بوقت اعظم خان رسیده در دار و کمر
 آمد و سپرا کار را بر خود تنگ دیده رو بفرار نهاد درین اننا لعلی به بهادر برادر زاده تیر رسید
 و حیدری بر کلو خورده روانه ملک فغانند و سپرا کتوبستان در آمد و اولیای دولت بعد از کتاف
 بر گردیدند و اعظم خان را بی سودگی مردم در سپرافاست کردند و حقیقت فتح معروض درگاه والایست
 و ما پیش و بگذردی ان صلع و شمشیر و سپر و فیل بحان فرستادند و چون بهر قصد دولت آباد نمود
 بدان صوب کوچ نمود و مسقط که در دولت آباد آن فواج افتاد اعظم خان بدان صوب رفت
 مصامت ندید و به تنیال مقرب خان و سول برار و رفت و درین ایام سانومجی بهوش که لشکر

هندو نظام الملک بود بشکر مهر و نری افرید پست و منصب پنهان ری با و مقرر شد و دیگر خندان او نیز
 فراخور مراتب منصب یافتند و سید مظفر خان باضافه هزار ری ذات منصب چهل هزار ری سرفراز
 شد و میر محمد باضافه مئویر منصب چارم هزار ری سرفزاری یافت و قلعه مسفور کده بسی باقر خان
 صوبه دار او دیه مفتوح گردید و احوال سال چهارم مطابق سنه هزار و سیصد و پنجاه و پنج بحرانی چون
 بنومی پیر اولایت نظام الملک کدکوب توایب گفت و عرض نظام الملک صورت نه بست
 پیر از دوستی نظام الملک اعتماد بر گرفته رو بمالوه نهاد و عبداللہ خان بہادر کہ در بالاکمات بود
 تعاقب نمود و از ہکاه خلافت سید مظفر خان بارہم و جمعی دیگر رحمت یافتہ با و ملی شدند و در رنج
 رسیدہ اکی یافتند کہ مفاہیر از نواحی شہر سیہ فیل سرکار خاصہ بردند و خواجہ عبدالہادی بہر صغیر
 خان کہ فرسلس بدراخی بود بہت بر نگاہانی شہر کماشتہ خلق را از شراب مایہ خراب نمود بہرا کزد
 بہت سر و سح بکک بندیدہ در آمدہ در کالچی سر بردارد و دیگر مہبت بہر صہیہا رسککہ تعاقب محاذیل
 در آمدہ خود را بدینکہ چند اول بود رسانید ان خون کزشتہ بی می با مراد تاحست و در انشاء فرد و خورد
 لشکی با و رسیدہ کاشش مانجام رسانید سپاہ بندیلہ اورا بہرا الکاشستہ هجوم آوردند و بہر افرمت ہتہ
 جان بکر بردید و بکر بہت بنیدیدہ خطاب حکراح و باضافہ ہزار ری ذات و بنیرد سوار کہ دہناری دو

هزار سوار باشند سر مبندی یافت و در و غایب این سال فتح قلع و در و سبب می میل اعظم خان
 و اسیر شدن سید عالم قلع و در و اهل عیال سمن عم ملک بدن و جده مادر می نظام الملک
 که در قلع و بودند چون کیفیت این فتح بسامع و الا رسید خاند کور با خافه هزار می ذات و هزار
 سوار که کشتن هزار می ذات شش هزار سوار باشند نو ازش یافت و دیگر بنده ما نیز در حور حالت
 مشمول مرجم شدند و قلع و را فتح اباد نام گذار شدند در بنو لا جشن و زن بنمسی انجام سال سی و
 نهم و اغار جسم العا و یافت و چون پیرا گشته شدن در مایدل مای داده راه فرار بود اولیای دولت
 در تعاقب او بودند روزی دست از جان نشسته سر راه بر مظهر خان که مراد بود مسکود خان مذکور داد
 تردد و نموده نمیداد و راجه دوار کا اس و شبر را د فوینس خان عالم دلیرانه جان میسبازند و فغان بسیار
 با محمود پسر پیر گشته میبوند و چون پیرا توانای تلاش در خود ندید فسلان و سپاه را اندر شدند بجا
 نگر رسید و سید احمد قلع و دار کا لجر سر را گرفت و انش حکم شتعل شد حسن پسر پیر رسید و پیرا ماعر
 پسر خود سوبی سید شافت لس اران که سید برسد مجاهدان فبال او را با پسرش پاره پاره هفتند
 و عبدالله خان بهادر از عقب رسیده سر پیرا و پسرش را مصحوب مراد داده خود بدرگاه جهان پناه
 چون ازین امر و نوبت مست لهنده تقدیم رسیده بود عبدالله خان بهادر با خافه هزار می هزار سوار منتهی

چنانچه در این کتاب مذکور است این امر در آن زمان
 که پیرا و سید احمد قلع و دار کا لجر سر را گرفت و انش حکم شتعل شد حسن پسر پیر رسید و پیرا ماعر
 پسر خود سوبی سید شافت لس اران که سید برسد مجاهدان فبال او را با پسرش پاره پاره هفتند
 و عبدالله خان بهادر از عقب رسیده سر پیرا و پسرش را مصحوب مراد داده خود بدرگاه جهان پناه
 چون ازین امر و نوبت مست لهنده تقدیم رسیده بود عبدالله خان بهادر با خافه هزار می هزار سوار منتهی

شش هزار و شش هزار سوار و خطاب غیر در ملک و دیگر غایب معکشت و سید منظور خان با فاقم هزار
 سوار منصب چهارم ذات و سوار خطاب خان چنانی سر بلند کرد و نیز طایبی کلمه در شسته شدن دریا
 و پیر این راعی بهلسم در آفرینم این مزد و فتح از بی هم زبانه بود این کبف و دولا به لب طاقرا بود
 از رفتن دریا سر بهرام فتن کوه سوار و خطاب و این کار با بود و درین سال باران در ملک دکن و
 کجوات و اطراف آن باطل منقطع شد و فخر عظیم رویداد و در سپکا بز و نوال مفتاح لکروسه بعد از دیدگان محبت
 شد و در شتاب و در دام محال فاعله که باز در هم حصه ملک مرده است بحقیقت دادند و نیز درم نخبان محمد
 علی بیگ اعلی ابرار که مادرش ه صفی شنبلیله است جلوس و الا آورده بود در بر با پور بدولت ملار
 رسید و در مغان صمصام ملک و در به از طرف شاه مطرا قدس در آورد و نایع قیمت بجهه هزار رده از
 حویشش نمود و از وقت ملائمت ناز و زخمیت سه ملک و شاتر و هزار رده نقد و در یک لک و پشتر
 ما و عنایت سند و عظمه خان در تعاقب نظام الملکیه و عاد النجابه که رفقت ان مایموندند و نسیم قلعه سر بنده
 مساعی عظمه و ترددات فحمة بجا آورد بموجب التماس او مقرر خان علامه یک معتمد شش سر و میر شکر و
 نظام الملک که از سکونت ناموار او دل بر بسته و معنی به بندگی درگاه ملک بارگاه بنده بود و منصب چهارم
 چهار سوار سوار از بی یافت و هم درین سال باسان معلی رسید با نعامات و غایب بکیران سر بلند کرد و بد

و اعظم خان حسب الحکم لشکر را در سید سر گذارسته بر گاه رسید خان و درین صواب گزین با و موزون
 اگر چه او درین سفر دو خدمت شایسته یکی یافتن بر سر و او را در ساختن او دوم فسخ ساختن قلعه
 و بار و روقوع آمد و دو خط نیز واقع شد اول آنکه هرگاه بطور پیوسته بود که تسخیر قلعه بر بنده صورت
 نمیشد و با وجود قلت آذوقه توقف نبایستی کرد و بکارت ملک مغرب خان در بندگی رسیدن
 بشکال بجانب بندر نمی بایست شناخت تا بر شایع مجال لشکر راه نیافتی و خان مکر بخطای خود معترف
 گردید و بیست و همدین سال فسخان سپهر کلان ملک عبر سیه سالار نظام الملک که نظام الملک
 او را در قید نموده با گردان زشته بود چون دشت که هرگاه ظاهر او فراسم آید با و محبوبس حواید دشت
 بهشتی رده بهشتوری که پدرش او را نظر بند میداشت متغیر گردانید و تحقیقت بر آید نوشت و جواب
 حکم شد که او را در گذارند فسخ خان او را حقه نموده و سهرت داد که با قبل در گذشت حسین نام سپهر و محاله
 او را جانشین گردانید و تحقیقت بر گاه نوشت بعد ازین بفتح خان حکم فرست که اقبالی را که در درون حصار دشت
 اناج برده از بی اذوقی ضایع خواهد شد با نفایس و جواهر نظام الملک بحضور بفرستند و همدین سال سیه
 در خان بعد از فسخ قلعه تم مجامره قلعه سوده پر در حس و سیدی جمال قلعه دار الهامس امان نامه نمود
 قلعه را بمنصرف بدکان در گاه گذارست و عصر همان که بعد از آن دوران شد برج قلعه فند را که از قلع

نامدار و یار ملکای سبب نوها را رسد و اهل قلمه بوسیده راجه بهاء الماس جان بخشی نمودند قول طلبیدند
 نصر خان الماس اها پذیرفت و راجه مذکور را قلمه و رساد و صادق قلمه دار راجه را دید
 و در قلمه بر روی اولیای دولت مابکر و بدو درین سال مکه عفت لغاب از حیدر بانو یکم هم
 یمن الدوله اصف خان الملقب ممتاز محل سبای حاودانی شرافت و ان کجینه عفت در باغ رن
 اباد و بریا منور برسم امنیت مدفون گردید و بعد از از شاه شجاع و وزیر خان و ستمه خانم نفس را
 بدار الخلافه کبر اباد آورده برکنار در مای چون بنجاک سپردند و حکم شد که در ان جا مقبره رسیعنه
 کنند بی بدل خان تاراج حلت را جای ممتاز محل حنت اباد یافته و اعلی حضرت تا دو سال قسام
 مستلذات خصوصاً السماع ساز و نغمه و پیش جوهر دمنش کرانما به جنتاب نمودندی و هشت سال و دو
 ماه عمر دهنست و نوزده سال و یکماه و شش روز در شکوی اقبال بود چهارده فرزند از ان مرحومه
 موجود دهنست پسر و شش دختر نفیض احوال هر یکی در محل خویش گذارنش پذیر جوهر دمنش کرد
 بنظر حسین صفوی که بقدر تاریخی محل موسوم بوده پیش از اردواج محمد علی بابک سال دهنست ماه فرس
 از دواج یافته بود و در و صبیقه سیه بر میر بانو بیلم وجود آمده و دختر شاه نوزاد خان بن عبدالکریم
 خان خانان بنزیر تیر و سج ان حضرت در امد اما بترلت و ختمه اص عبد علی کسی بر سیده ترمکات

آن مغفوره که از نقد جنس زیاده بر یک کرور بود نصف به یکم صاحب نصف دیگر فرزند
 بخشیدند و چهار لک روپیه بر سالیان به یکم صاحب که شش لک روپیه بود افزودند و در غولامشن
 دزن فری انتهای سال حمل دید و ابتدای حمل و دوم از شش نفست و سرخان پس از غیر صوبه دار
 کابل که سعید خان مرحمت شده بود بدرگاه والا صوبه داری و اهل سر بندگشت ساس چشم مطابق
 سند مراد و پس یک عجزی نشن و زن شش انتهای سال هجده و ابتدای سال و علم در سنی
 گرفت چون فتح خان سپهر ملک عنبر با وجود اظهار اعدا و فرستادن به کشش تعلل و رزید و زیر
 خان را باده هزار سوار به تسخیر قلعه دولت آباد رخصت فرمودند و چون کسب فتحی آن بعد از روانه
 شدن وزیر خان معترض رسانید که فتح خان سپهر گمان خود را با شش بدرگاه والا فرستاده او دست
 درین نزو کی میرسد و وزیر خان فرمان صادر شد که هر جا که رسیده باشند از آن جا بگردند و چون وزیر
 خان مجهور رسید صوبه داری لاهور از غیر صفی ان سرفراری یافت و بخش مجزای بود و درین
 سال بمن الدوله اصف خان را برای نمونه عادی و لغنی صوبه صواب اطاعت به سحر فرستادند
 و معلم خان و سعید خان جهان کجسکه و خان زمان و عبدالله خان بهادر و ظفر ملک و خواجه ابو الحسن غفر
 محمد با همراهی آن نوس والا مرتبت امور شدند و درین تاریخ مهر آورس که پیش بمن الدوله بود به یکم صاحب

سپردند و پس از جنگ و جدل و کتک‌های بسیار مصطفی خان با فرست خان چمنی عم‌الدوله آرسوبه برآمده مصف
 خان بخ وید و مقرر شد که عاقل خان به سال یک دهه از جواهر و مرصع آلات و نسیل بدرگاه فرستد و با از عاده هوا
 داری بیرون نکرده و دوم رمضان این سال مکتوبستی به از برای مهر برادران خلافت اکبر انا در محبت نمود و گفت
 خان سپهر عظم خان صوبه دار دکن را در بریا بخیر کرد و شد و صد سب عراقي که مردم علی بیک از عقب برای او
 آورده بودند بطریق مکس بدرگاه سی فرستاد و بطریق قبول منظور کرد و در و نظم بهات دکن از غیر عظم خان
 که مدت سه سال و سه ماه و نیم دشت بهات خان مقرر شد و نصیر خان از غیر معتقد خان بصوبه داری مالوه
 سر برافروخت و الله و سر خان با نصیدی بمنصب هزار بی سر میزد کرد و بدو عبداله خان بهاد و فیروز جنگ از
 نوبت مصف خان صوبه دار چهار محبت فرمودند و او را کامی مسلح خان صوبه دار را آبا و مقرر کرد و نمودند
 و بعد ازین سال میر که که از سفارت عراق برگردیده شریف علامت رسید و بعد خان از غیر باقر خان بصوبه
 داری او دیه سر دکانست بمین الدوله از دکن علامت رسید فرام میزد کرد و بند و غره دی الحجه این سال دار الحمله
 اکبر انا و بدو و داد س سمت نمود کرد بدو حاجی و قاص ایلی تدر محمد خان بدرگاه رسیده از سب و شتر و استه
 مع که نسبت مجموعه با نمرده هزار رو بی شد از طرا نور کرد و بند نوزدهم این ماه عظم خان از برای مهر بخیر نش رسیده
 هزار مهر نذر کردند و چون از حلت مهد علما منار ازانی کیس تمام گذشت حکم شد که مجلس عین از سب

لک روپہ بعلی و فضلہ و عفاف صالحات بر بند و بدیناں حکم مسیح الزمان و خواجہ جهان اربنچ لک
 روپہ کہ چند باب اسحقان حرمین الشریعت نذر فرمودہ بودند دفع اول دو لک و چهل هزار روپہ ارسال فر
 مودند و در بیستال قلعہ بند سوکلی بر دست فہم خان صوبہ دار کجالتہ مفتوح شدند و اردو کور و انانٹ فرنگیان چار ہزار و
 چار صد سی فقید اولیای دولت درآمد در نولہ جشن قمری وزن ہما سال چهل و دوم داعی اجل و سومہ انفا و کبر
 و قلعہ کالہ صوبہ دکن میر ہمدیسال مفتوح کردید و چون کسم خان صوبہ دار کجالتہ شہرہ صفخان کہ پھراری بچہ ہار
 سوار منصب داشت اجل طبعی در گذشت اعظم خان را بجای او منصب فرمودند حاجی محمد خان قدسی سیدی از موطن خود آمدہ
 با و ملازمت مستعد گشت و قصد مدح نذر بندہ بغایت خلعت و اعام دو ہزار روپہ سربراہ فرست روزی در کمر
 ہشت آہن اسلندرد و القیرین سخنی مذکور شد بمیں الدور صف خان کت نامہ و در مجلس رسمی و کجاست اعتراض
 متبادہت فرمودند اگر نبوت او نبوت پیوستہ جامی عرفت والا مار برو و سخن بہت چسبناوتہ خردمند را بہ
 سعادت ہوساہ ہن چہ مہربان بود و در جواب مہول دارا پور را مرغ خواندن چاہی شمع نظامی مصرعہ سندان مرغ
 کو غابہ زرین ہناد چہ معنی داشت و کجالتہ نشان سلاطین دانا بود احوال سال ششم معانی بہ ہزار میل
 و دو ہجری درین سال قلعہ کجالتہ ہسری از و اج صوبہ مالوہ کسی مصرحان مہوج شد در نولہ جشن
 وزن پنجمی انتہا سال چهل و یکم ابتدای چل و دوم ارسال گشت و درین جشن از دواج شاہ زادہ

محمد داراشکوہ بنامادہ بابو یکیم بنت جهان بابو یکیم کہ دفتر سلطان مراد و زوجہ سلطان پرویز بنشد
 منعقد گشت طالب کلیم تاریخ ان جہن یافتہ قرآن کردہ معین برج جلال و درین حسن سوری و دولک
 روپہ خرج منڈ کشش کچھ از سرکار خاصہ شریفیہ و شانزدہ لک روپہ از جہان شاہ زادہ محمد داراشکوہ بادر
 عروس و کدو بہ خرج سند کشش لک نقد و جس بطریق سابق فرستادند و پنج لک بہ کابین معززند و بعد از میت و
 مدور و کدو خدای شاہ زادہ محمد شاہ شجاع باد خضر محمد خان بدایحاسب ہزارار نیم نفوی العقاد و نیت و تاریخ اچھن تکفہ
 منہ ہند نفیس سر نرمل بنشد آمد یک لک و شصت ہزار روپہ نقد و جس سابق فرستادند و دہ لک روپہ از ان مجمع
 لک روپہ جو اہر نمہ و مرصع آلات و سج لک روپہ طلا آلات و فخرہ آلات و غیر نامہ بر نوار پنج بنشد احتیاس کم حساب
 و سرکاری سخی خام عمر لادشاہ زادہ رسید و ہار لک روپہ کابین قرار یافت و بعد از سال منقاد و کشش تیمارہ و خط مبارک
 سناک برابر کردہ چند و دین سال بعد از آمدن ایچی نذر محمد خان والی ملج ہرستان خان را با سو فاست ہندوستان
 کہ قیمت ان یک کردہ بود برسم سفارت بدالغیوب فرستادند و در عین ایام فتح خان ولد ملک عمر کسی بعد از
 جنگ و جدال و عرب و قتال کہ از سنج شہان مجمرہ درآمدہ بود متدبیر صامہ معاضد خان خانان و تردد داشت
 خان زن ہر برس و مصر خان امان خواستہ از قلعہ دولت آباد برآمد و مغالبہ و لہای دولہ سپرد خان خانان جماعہ را برکاشت
 کہ بعد با بی محمان و نظام الملک کہ از ضعیف سن بد از نیک غیب است سر دازند و پس از انکہ ان را بدہ کارہ اور و نظام الملک

قبیلہ کو اب رنجوس بند فرستج خان نجات غلعت و دو کمرہ برہ سایانہ معمر کوفہ ارتفاع اس قلعہ مذکور
بافترت چاروہ کر و عرض ان وہ کرسٹ و این دژ اسمان مثال نہ قلعہ دار و صبح بر زمین است و چهار مرلہ
کوه نام قدیم ان دلو کرو مارا کمر سولہ عبد محمد شہ نعلیق بدولت اما مشہور است قلعہ سستی است سر بقلا کشیدہ
و دوران کہ از طہ تا بجائے کہ باب رسیدہ تر شیدہ حال متساوی ساحتہ اندکہ گذر مار و سور بران و سوار است
طول بچہ لکر نمر علی است و ارتفاع ان صد و چہل دراع و کردان خندق بعرض چہل دراع و نرف ان
سی دراع در سہل فارا حفرہ کردہ آند و از درون کوه راہی تا یک بر صبح و تاب چون راہ منار کہ
کہ در روز روشن جر محراب دیدہ سادہ بردہ آند و دوران انہا از ہمان سنگ تر شیدہ و ماین کوه و از
است اینین در ازین دروازہ بان راہ درآمدہ از درون حصار سر بر می آرند و ہمان جا تا بہ کلا فی از
این قلعہ نمونہ آند کہ اگر ضرور شود ان را بر روی راہ دہشتہ بالا انش را فروز ندانارند ت حرارت
راہ درآمدہ و کرد و اسباب شکار فک آبش قلعہ از قبیلہ و سایا ط و سر کوب دوران در کفرتن
این مول منع کار رفت ہندامنند و مہمہ سرچ کی اگر نگر کن بان والا شکوہ بکترہ نچران رسیدہ مہمہ حصار
کہ شش نذ بیت کس بود قلعہ دولتا ما و دس ظہور این لطیفہ مایند الہی بود کہ انواع نفقات در قحط و بلا
دران سر زمین حادثہ شد و قلعہ با برکان دولت خدیو موبدین تسلیم کردید چون این خبر سبب خوشنم

دې چې مسامح عليه رسيد خانمان و خان زمان بهر شس را بقم غنايات امتيا بخشيدند و غير
 ت خان خطاب خاندوراني سرافراز يي بافته از مصل و از انصب چهر زاري سر بلند شده و بعد از فتح
 قلعه که خان خانان خان زمان را با سيد مرتضي خان در قلعه گذاشته بود از فروني عاطفت فرمان
 رفت که قلعه را بر مرتضي خان سپرده خود بمالوه که صوبه دار ايج بود ساد و هم درين سال خواجه ابوالحسن
 که منصب شمس نمرري شس هزار سوار سرافراز بود حجت هستي بر بست و لمفر خان نور او که خدمت
 صوبه دار کي شمس حاکم بهر منمو و اصلا له بدان خدمت مقرر گشت و چون در مان روای ايران محمد
 علی بابا را با دایا که قيمت سه لک روبره داشت و نهيت مامه جلوس بدرگاه والد فرستاده بود در موبله
 صفدر خان را به منو قاف هند که قيمت ان چهار لک روبره پيشد سفارت بدان صوب فرستادند و همين
 سال از وقایع صوبه کابل بمرض رسيد که زلی سه پسر بک شکم آورد پس ار رند کي سه روز مقرر معلى گشتند
 و دوبری دخترى را يک که دوسر داشت يکي بر مکان خود دو نمين بر ناف و اين سر بامر دوششم و دو ابرو
 و دو کونش و سى بوده بعد از ساعتی در گذشت و در مین ایام زیب او رنگ خلافت که در ان او ان
 با برده ساله بودند بر همه بنی ملی که در انای بک حرف خود بر ان بن دو ویده بود زدند و قبل و زن
 زده است ان ترا غلط نيز و مجرود جدا شدن از دست دست بعهه سسر کرده منجور گشتند که رحم ديگر مروان دارند

یکبار فیصل دوم رسیده اور انغول خست و مرد و جنگ کنان بدر فرستند و اعلیٰ حضرت از دیدن این
 قوت و قدرت این نژاد نهایت کوماگون و خطاب به اوردی نوادرش نمودند و بزر سرخ سجده این
 منسوح را که بجز در اشرفی بود به مستغین مرحمت نمودند طالب کلیم این واقعه را در سبک نظم منظم کر
 کرد انبده جندبیت از معنوی او کاشته آمد مس شمشاه افاق شاه جهان فلک رتبه مالی صاحب
 قران: مدرس برآمد جو خور بر سپهر: دوران عرصه ابدیاست بدید: جو نویت بعدان جنگی رسید جهان از
 بخش غرق انوار میز آسمی در نظر فوج شکرت کشن که می کوه بیک رنگا در کزشت: جو سیر حبال انگار انود
 بعالم قیامت هوید انود دور بر سیم دریم او محمد جو ماران سه خون ریم رکتند جو سید راه مان
 غبار بفرمودند شمشه کار که سه راد مای سپهر اتمام برانید بر تونس خوشخرام دوران و ص
 سه زاو مای دلیر رسیدندان که در سه سیر دوید از فزاران دوفیل مهیب کی موی سپرده
 اور ملک رب بخشیم که شمس آمدش نوکر در کرامت نه بند و که بهم ناز خلق دریم درید به
 شهراده خبر مولت رسید مبردی رجا کسر موند در راه صبح سبیل ملک سولند کی سرو زن سال فیه
 نظر از رک عمرش فیه رقت همان رده ساس که حبت از فابرق رماس در آن کوه بیکر
 نهان شد سنان کو در ماره در رفتن این مکان بکلیف فطرت دیری نمود بسنی که بروی لکلف بود و بر

سس اگر بودی افراسیاب نمی کسی اردوی ملّی آب خدکین رزمیوم ان برحدل دران استین
 است دست اجل درافاز و انجام ان دار و کبر می دادش هیچ کامکار ازان خبر دل چون بود
 این مکر بفرشتی نیکج کهر سبت و دودم معر با دسا زاده محمد شاه سنجاع را منصب دونهرداری
 ذات چهار سوار و اعلا شمس یک رده سرافراز کرده محبوب دکن با حمانه و لشکر بسیار خست و نمودند نم
 ربع الاول این سال صادق خان نرنه من الدوله معین صحت نمود باریخ فوشش دگر نشود سفید
 صبح صادق ماهه چهار هزار و چهار سوار منصب دشت اعلی حضرت برای مفاخرت اجلش
 خفص صبحران که نسبت داده می من الدوله دشت زیب اورک خدفت را تبعز و فرستاده جعفران
 بخت چهار ماهه هزار و چهار سوار منصب چهار هزار و دونه سوار سرافرازی یافت و دیگران
 مر باضافه اعمار اندوختند در بنو الحسن وزن قمری اصنام سل چهل و سوم و اصاح چهل و چهارم مرست
 چون متفرک شده بودند که با دشا زاده های والا کهر بختی مامور کردند منصب بنامند چا بخت و شیخ
 سس اردو سوری هم دکن منصب دشت بادشا زاده محمد داراشکوه باین زمان هزار و دوه روز معر دستند
 لیکن ازین رو که علی حضرت از وفور مهر بانی بدوری او رضامند بودند و از دهم ربع الثانی منصب و دارو
 هزار و ذات و شش هزار سوار و اصاف یک دگر سردار در صند و سرکار چهار که میس بود این سلسله خواه

نغده امده بدستور ستر در بول مقر فرستاده و بعد ازین سال الاسلامان بوالله مایه بخشگری صعود نمود و بعد
 بخشی ممالک گذار نشن تاریخ بنماید احوال سبب غنم مطابق سنده نزار نویسل و سی ترقی و در نا
 مسی ستار سبب حمل و دوم و غار نویسل و سیوم عفا کزنت مسیوم سوال مرکب حلال از
 دار الخلافه کبر اباد بصوب بجا رای کردید و چون نواح دار الملک و علی مغرب ضیام ا
 قبل شد اعتقاد خان احرار ملازمت نمود و قلعه نور کده بغیر مزول اجلال آرایش یافت
 و از آن جا سکارا لم تفرغ برده حمل اموسا به بعلک خاص مان مام سکار و فرموده لازم پیش
 شدند و در ماع حافظ رخمه واقع سپه زند حسن نور و زنده و ششم سعبان دولمانه دار السلطه لاهور از
 نرول اندس اسمان ماه شد و وزیر خان صوبه داران جا بود سکس عالی گذار بند از آن جمله
 چهار لک روپه جنس بنبرف بد برای رسید و سعید خان صوبه دار کابل که بعد از جلوس بمبارت
 رسیده بود باسلام استان سران فرخت و قبی خان ارملان رسیده ملازمت نمود و نربارت
 مرقد صبت مکانی سر بقت فرموده ده هزار روپه از سرکار و الا و چهار هزار از باوشه زرده بادل بنار میدان
 شد و از آن جا که خاخری ناظر مصحبت خاک نشینان کوی بنار سل تمام و نشت معلوم این ماه
 کلمه صباح طرق بدایت معراج کنور ولایت مسان میر کعبور موفور سرور فردع امودار دابند و معصا

قطع تعلق شان سحر و صوره سحر نداشتند و نور دم منزل شیخ باول شریف بردند و هر روز روزه می‌طاعت
 شد و حسب الحکم الهامی من الدوله مرل او بغیر قدم مبارک از ایشان یافت و یکشنشش یک روزه بر سر
 قبول پذیرفت بست و چهارم از در سلطنت سبزه شنبه نصبت فرمودند و طی مراحل برای سر حال می‌فرستاد
 و هر دم دی الحجه دولت خانه واقع آن مصر و لیدریش تمام منزل معی رسک و دوس و برش کردید
 حاجی محمد خان قدسی که در رکاب سعادت بود گفته است: چون کشمیر و خاک پاک کشمیر که سر مرز و پشت
 اراخه کشمیر: ز جوش سبز در کوه و بیابان رسن کسه ناکسین: و درین سال ما شاه
 زاده محمد شجاع با لشکر کدن تبسمه قلعه پر بنده مصمت فرمود پس از وصول مقصد بواسطه می‌مره حجت
 و داد نرد و داد و آخر کاری می‌کنند و مصواب در مهابت خان که در جمع کار نا باستقواب او مامور بود
 به بر ما نور سعادت نمود چون این معنی بمسمع جاه و جلال رسید مهابت خان را که با مدای و کورسار کاری
 نداشت و شاه زاده را با جمع بندها طلب حضور فرمودند و از عجب مرتبت و سوم بروج الاول مطابق بست و پنجم
 شهر بود مصوب در باب سرفی فرموده هشتم ریح الثانی مطابق دم مهر در سلطه لاهور منوچه گشتند و
 همدین سال مهابت خان خان خانان که زمانه بیک نام و ثبوت با طرز زندگی در نور و بد و محمد خان «
 مایح فوت از زمانه لرام گرفت ماله معیت هزار ری محبت هزار سوار و دو سپهره اسبه مفید است و پس او را

بدین اوردہ مدفون صاحب احوال سال ششم ہجری الثانی دارالسلطہ لاہور بفروع سرخروں ملوث
 و درین سال موبہ داری بالکھت کہ مبارست ارکمل دکن کہ سرکار دوسا بادواحد کرومن و سر و جاندار
 و سر و کمر و فتح آباد موالع و مخافت باشد و لحنی از محال برار و تمامی ملکات کہ جمعش کتاب و سبب کروم
 باشد از حضور سبحان زمان تغویض فرمودند و موبہ داری مان کہات بعدہ جانداران و اکثر شمس و از
 بغیر اوالد مردی خان فراول کی موبہ داری مالوہ سر فرزند ہجری الثانی نہ سہ شجاع بہادر از دکن
 اعدہ ملذبت نمودند و سیوم رجب زب اور ملک خلعت برصفت ہزاری ذات چہار ہزار سوار بلند
 نمودند و صاحب خان باضافہ ماری ذات منصب چہار ہزار ہزار سوار و داسہ سہ سہ سرباز فرمودند
 و ست و چہارہ رجب سربت خان کہ برسم سعادت نروند محمد خان والی علی زنتہ بود بہ سلیم نسبہ رخ بر
 افزوت و کس نظر اقدس در آوردان میان جبری کہ اسباب طبیعت افزو مصحفی بود و خط ملک ساد
 خانم بنت محمد سلطان میرا این حدان کبر میرزا ابن حضرت صاحبقران کہ بخط ریحان در کمال منت
 و شنتہ اسم و نسب خود بر قاع رقم نمودہ و خانم مذکور در بلج اورا بہت آوردہ بود درین ولایت سن و زن
 سمسہ امہا رطلن چہل و سیوم و انبار حمل عارم نرس یافت مغم شعبان را بات عابات بصوب دارالخلافہ
 الکبر اما بہت نمود سبب و شسم بغان باوشہ زاوہ محمد داراشکوہ را از دھتر سلطان ہر و بر در غام

بلول فرزند بی بوج و ادب و سلیمان سکوه که مکرار یکبار تاج و تخت ولادت یمن و موسوم گردانید بدسوم سوال
 مدبر الحلفه اکبر را و نزول اجلال فرموده در حس نور و مرتخت مرصع که لمول آن سه کرد و بعضی در عرض
 دویتم کرد از تفاعیح رخ رازه انجام مدرسته بود اجلاس نمودند قسمت صد کرده است و در مدت هفت
 سال صورت انجام یافته و حکم کی که خاندان سلیمان مکان بر آن تنیده زده می سستند ده مکر و سه قیمت دارد و
 و از جور مری که در بن حکم باده اند علی است در وسط آن قیمت یک لک روپیه که شاه عباس مصحوب
 رسل ملک برسم اسخان نزد آن حضرت حنت مکانی ارسال داشته بود و آن حضرت در حلدی فتح دکن با
 علم حضرت بیست غلامی مصلحان بدکن فرستاده بودند تحت اسم سالی حضرت حاجی جعفرانی و میرانشاه رخ
 و میرزا النعمان ملک بران منقوش بود بعد از آن با انقلاب ایام بیست شاه عباس افکار و میرنام خود را برات
 مرتسم نمود چون حضرت حنت مکانی رسید نام نامی خود را بانام سالی پدر بزرگوار بران نگاشته و اکنون باسم
 اعلی حضرت مریم است و تاریخ امام تحت مذکور حاجی محمد جان قدسی حنت بیست مسجوت تارخیش زمان پرسید
 از دین کفایت او نگاشت شاه عباس: سر بر ساجون حسب الی سر قضا نذر و مدرین سال معین الدرد و صفحان
 سنجاب خان خانانی و سیه سالاری و اصناف منایات و مکر فرق منایات برافروخت و بمنزل من الدوله نشر
 بف فرمود و سیکس محکم روپیه رز نظر گذشت و از با و شاه زاده و خواهرین حضور و دو کسندهای عظم منظر در اید و

ستمهای بادش ماند درین جشن توغوج آمد و مهرسمان و کشتی بختاب رستم خانی سرافزاری یافت و
 اسلام خان را بصوبه داری ملک بیکاله گاهی اعظم خان فرستادند و او بصوبه داری الابد مقرر گردید
 در آنچه پیشتر باضافه داری ذات بمنصب چهارری ذات و سوار بر میندند و مبرم را از غنای اسلام خان برکناری
 کرد و انبوه ارسال و اضافه منصب محملاری سرمنند کرد و ایند و عوفی الحجه اینل مشکس اعظم خان که پیش از غل
 بیکاله ارسال نموده بود و قیمت مجموع آن معملک رو به نهند، هیچ نگردید و تقدیر قبول رسید و درین سال بیخان فیلو.
 خبر کرده که اگر سرحد ولایت سری ندرت نتوج کرد و ایند و چهار کالی بدست آورد و سده سانتور را متفرق شد چون
 کک هر دو را بر عبور نمود و شنید که جمعی راه در آمد افملک سد و کرده اند مستند کار شده می با هر سرانند رکت جمعی
 کتیر را سیر کرد و سرداران نامر اسیده و کل فرستاد و ده نگردید برای سرکار و الا و یک نگردید و حقه خان قبول نمود
 سرحد را اندام و صلح
 خواهد رسید و سرت و برسات سبب نزل لشر خواهد شد و اخر همچنان شد و خان از بی ند سری بحال صعب
 گرفتار شده بنا کامی معاودت نمود و علی بیمن داد و جمع کتیر کتیر سکی مردند چون این ماجر ابرض اند
 رسید خان را شمر منصب مادیب نموده فوجدار بر ابرمیرزا جان خانان دادند و مدرین سال محمد سکه
 بودند و دیگر جمیت پسر او با دیگر عصبان و زبیدند و عبدالله خان بهار و روهما و خان و سید خان جهان

و خاندوران که خطاب به اوردی یافته بود باستغیاں آهنگین میسند و ارادیشہ انکہ مبا و ابن لبر
 باکد کنش زند و وف یکدیگر را شنوند بادشاه زاده جهانیاں رب اورنگ سلطنت را بدان صوب فرستند
 و امراء نام دار را در خدمت ایشان معین کردند وین دلا حسن وزن فخری اصم سال چهل و پنجم و
 اغار سال و ششم منعقد گشت و برای دریافت صفت ملک مخصوص آنچه بنا رکی در حیطه نسخیه آورده بود
 . نرد هم رسم الثانی بر تنه سوار شده سیر و تاجا با توجه فرمودند . بادشاه جهان این سفر مبارک
 با و مارنج این نهفت شد و فرمان طلب بام اعظم خان که بعد غزل خدمت صوبه بنگاله بصوبه داری آید با
 معرک نشسته بود و در شد که ملقب خان خلف خود را با جمعی در اینجا گذارشته خود برار الحلامه بازو
 محراب است اینجا بردارد و صف خان از عمر سپهر در خان بصوبه کجرات تمس شد و سران افواج قاهره محکم
 و کبریا حبت را بعد تلاش و نزد سبار در جنگلی که رکنه میکرو بدند بغل آوردند و سر هر دورا در منزل سپور
 که معرک اقبال بود و درگاه عالم ناه فرستاد و از خودی که درین جنگ بدست آمد بگرو و روبرو بود سواي دکت
 که بجا لکرو به محال در چون از عرض حدودین و دولت رب اورنگ خدمت کعب آبادی ادره و سر قاجا
 دکن و مردی اصاف محکم ظهور بدست بازو هم حامدی الدلی از موضع باری بدال صوب متوجه گشتند احوال سال
 سه مطابق سنه هزار و چهل و پنج هجری است و محمده نکور نوابی او در معرک اقبال رود و تنجانه سنه یک و

اربع بر خستند و سيوم حب نادر شاه زاده جهانيان زيب اورنگ سلطنت از ناحه داموني معاود
 نموده شرف ملازمت در يافتند و پنجم شعبان اردوي كهباي پوي ار آب نر برده عبور نموده در نوبلشن
 درن مسي خانه سال ميل و چهارم و فائمه ميل و پنجم رنيت كرفت و سيم بموقع كرده كه محكمه حوالی
 بر بانو رست نر نه فرموده و در وزيرنگار بر در خانه منصوبه بالكمات نمودند و در نواح دوتا باد
 خان زمان صوبه داران جا آمده ملازمت نمود و چهارم ذوالحجه اين سال اعظم خان صوبه دار اكبر آباد
 از نر سيف خان مالم صوبه احمد آباد شد و سيم خان صوبه دارى البرا باد فرق مسايات بر اخيرت
 چون عادل خان در اد امي شكس تعلق مے و رزید و قطب الملک نیز ما او موافقت بنمود مكرمت خان
 را كه ماش ملازمت و مد تي مسايت خان لسر برده بود با فرين و مد و عبیده به بهجا اور و سيم مد
 الطيف ديوان س را نام كرده معي حصون نظام الملک را سفر كشت درين مكام كه حوالی دوتا باد
 منجم مرادات اقبال بود و كرسفورده را حكم شد كه رمد سه او نماید معي حصون نظام الملک را سفر كشت
 درين مكام كه حوالی دوتا باد و اگر عادل خان حمايت نماید او را پا مال كنند و سيمه خان سر قلمه
 جنير و سنگم و ناسك و ترك ما مور شد و چون مبع به لال رسيد كه سنن قلمه را مردم سا هو و د قلمه
 را بهو جل و سنن قلمه را دكر مده خوان متصرف آند و زير دستان نواهي را انرا انر ننداله و ردی نرا

حکم شد که قلعہ مذکورہ را تسخیر نماید و نظام بر شد کہ عادلخان در ہتالت سامہوہست اند اسید
جہان را با بدہ ہزار سوار خست کرد کہ رندولہ را کہ با عانت سامہو از جانب عادلخان امداد
بردارند و بناختنای بی در بی ملک بیجہ پور را و بران سازند ہمدان ایام از عزم نہشت شا
خان بعرض رسید کہ صالح بیک نظام الملکی قلعہ دار کبتر در ظہار بند کی نمودہ مردم سامہورا
در آورده قلعہ را با بولیای دولت بار کند نہشت و اند و در دینان قلعہ خاند و در را مفتوح خست و تا
بحرای امان طلبیدہ و وزارت منصب بہت و قلعہ کا کہ و ما کہ منصرف درآمد و ہمچن قلعہ و
حولہ و راجہ سرداہوہست و کول و دو لومہبر و اجلا کرو و دیگر حصون مفتوح شد و اند و در دینان از فتح
فاخج کشتہ بہت بر شکر و ہر پور نہاد قلعہ داران جابر رسیدہ بہر دن قلعہ را شرط بیک لکہ
انعام و منصب لایست و ثمنات او و بعرض الہ بردی خان در در کماہ مقبول شد و قلعہ بہت ا
دولت درآمد و ثالیسہ خان سیکمر رسیدہ بہر سال را در تصرف بہر سامہو و دیگر بر آ و در دینان فرید و قلعہ
الدین خان را بہ تمانہ داری ناسک و احمد خان را بدندوری و احمد مہمند را ماکولہ و با فرسر کردہ تا
بہن الدولہ را شکر و ساد و در بن وقت بنا سخنان حکم شد کہ با حمد مکر ساند و در انما را معلوم کہ
کہ بہر سامہو شکر و ساد ہر کس را فرستاد و ان تا فتنہ شہر را از بہر او منصرف شدند و چون عبال سامہو

خضر بود جمعی را از مردم خود همراه گرفته بار بر حمر آمد و همگام جنگ کرم شد و ساسنه خان بخت
تمام خود را رسانید، مقام میرا مغلوب سخت و سنگین و خسر مانده بکشته در خل محاکم محروسه شد و
فاسد خان حب الحکم بدرگاه روزگه گشت و خاندوران را در وضعی که به نزد بخت او دیگر رسیده
که از طرف بدر و ملک عادل خان در آمده بغارت بردارد خان جهان را بر حکم سنده بود که او
سولا پور در آمده باین کار پردازد و عا در و ران مطابق حکم پنجب و غارت و ملک و عدل بردخته
به قسره از آباد که دوازده گروهي بجا پورست رفت درین ضمن نوشتند که مت خان رسید که عا
دل خان بر انقیاد احکام مصمم شده است دست از خرابی ملک او برداشته باید که بکاشش اوست
و او دیگر پردازند و سید خان جهان قلع سولا پور را مفتوح ساخت و در وقت مرجمت بار
برود متعبد شد و این مخدول زخمی شده رفقا او را برداشته بردند و جان زمان از احمد مکر
محمود انده شدند و بیک خان را مسمر حمار کونده تعین کردند اهل ان امان طلبیده حمار را بخان دادند
و بخان جهان حکم معیا رسید که در ولایت عادلخان در آمده در و برانی ان جا تا دیب ساپوچی نگار
بفرمان کار بند شده قلع و قصبه لوکا پور را گزشت و با سامو در او نخته او را مرجمت داد و چون
در بایي بمبره معکر افواج شدند بخان زمان فرمان رفت که عادل خان اطاعت انجام نموده باید که بگذر

سادۀ تابش آفتاب در باب تسخیر خیر و غنمه او را ارسا نموده آید چون عادل خان التماس سسه و همد نامزدین
 بنفش جمعه نموده بود مصوب محمد حسین سلطه فر فرستادند و هدران ایام شیخ عبد الطیف سیرالکلیله
 مر حمت نموده مبلغ چهار لک روپیه از نقد جنس شیخ محمد طاهر کوکر نط الملك آورده و مرهم در
 میت اقامت با و داده بود بعنوان تسکین گذرانید و درین سال در ملک کلکند و خطبه بنام علمت
 خوانده شد که باسم سامی ان حضرت مزین گردید معدوم صف الویه قضا طرز ماسهری شدن ایام بارش
 مصوب ماند و برافراخته شد و کمرمت خان ارمی پور آمده مست نمود تسکین عادل خان منظر اشرف گذرانید
 دیانت ولایت دکن متحد بودن و دولت زیب او زنک سلطه مفوض فرموده ارجوالبی دولت با و مر
 حص یافتند و بدین سخر جمعی که خود را سپر سلطان در نیال میکردند در برابر اعدا و ایل عافیه محسن سارید
 ولایت و نیم ربع الدول دولت خانه سادی اما، مادر و بفر قدوم رونق تازه یافت در غیور احشون وزن
 قمری سال حل و نیم و ابتدای حل و نیم اراستی یافت چون موسم بارش منقعی شد اعلام اقبال نشا
 نزد هم حجابی الاولی از راه او صحن و کمالی حاندا ارا المکذنه مصیبت فرمود و هم درین سال قلعه او
 سه واد و کریمه خان دوران معوج لرید نقل و ساجه فرمان پنجاب نبط الملك ابالت و راهار
 بجاه ارادت و عقیدت و سنگاه عمده ما جکرام سلانه کارم ملثم نقاده خاندان غرور علا عماده و دومان محمد

و اعتبار بده مخلصان صلاح اندلس خلاصه متخصضان سعادت کنش مور و الطاف نشانی مصدر
 ادب خیرخواهی جوهر مرات صفا و صفوت فروغ ناصیه دولت و نعمت نرا در عالم کفایت بیکران
 المخصوص بعایت الملک المنان قطب الملک بشمول عنایات مآبش مانده مستظهر بوده بداند نظر
 و بیاید عمید نامه که بجاول خان ارسال داشته بودند امانت و موکرت و عدالت و نصفت و سخا و زبده
 ارباب دول عمده اصحاب ملل خلاصه مریدان عادل خان بوفور عنایت مآبش مانده مغفرت مستظهر بوده
 بداند احوال بنسبت بقی سینه فرار و جل و شمس ملای مغفرت و حب بدر لحر احمر درود
 سعادت اسود فرموده دولت خانه و انوار حل نالاب انا ساکرا بمرول معالی فروغ اسود کردا
 نیدند و از دولت خانه تا فرار غلدا انا اسود اصحاب اهل تحقیق حضرت خواجه معین الدین قدس
 سره ساده و صامات نمودند و ده هزار روزه کده عنایت کرده مسجیدی که در ایام مرحمت از حضرت عقیبت
 منوره حکم ماران صادر شده بود پس از جلوس حضرت جل جلاله هزار روزه با تمام رسیده تشریف فرمودند
 بی بدل خان مایح انعام ان امانت صد اهل زمان شد سجده جهان درین سال خاندوران باجه
 هزار ذرات و هزار سوار منصب بجهاری بجهار سوار و سپید خان جهان با مقام هزار ذرات مصعب
 بجهاری عرافت میسر مردم شعبان مکتب معالی بدار الخلدن اکبر اباد بر نو ترول اندخت و مجلسی درین

اسی سال چهل و پنجم و غار چهل و ششم ارایش یافت و دهم ماه مذکور ساجی یک یک رفت
 هزار روپیه منزل ماه نوز خان صفوی که سرکرمه او را برای پادشاه زاده زیب اورنگ سلطنت
 خدیو دین و دولت فرستکاری نموده بودند فرستادند و سلج ذی القعدة زیب اورنگ خلد از
 دونا باو که برای از دواج سمست انتراج روزه حضور شده ساج نور مرل رسیده بودند عظمت ارکمال عوا
 طف رباعی طالبی اعی مرتوم نموده نژاد فرستادند رباعی بافرده کر زور و رای چه شوده با منش
 از برای چه شوده رود ایت سطر سطر دبیرت از و و کر زور و برای چه شوده غه ذی الحجه پادشاه زاده
 محمد مراد و شش ماه پس از دونه و خاندوران بهادر و افضل خان و دیگر نو نشان حسب الحکم با استقبال ساجه ان
 رب اورنگ خدمت را بجاوت کورنش رسانیدند و مدیرین سال خان زمان بهادر و در وقت با خیرت
 حیات مریت سجاج و صاحب محالیت بود و منظم اسرار سل شیت و چون هاشم امان الله بود اما بی شخص
 مسکود اردت ربا جان تب دارد امانی چون جراحی محمد بن حبیبی زان استین با بیکه کار آخر نمود
 ای امانی کل مدیرک چرا میخندد: بر لعی خود و عظمت مای خندد: چهارری محمد رسول و در سپه سه اسبه
 منصب شیت و ادیبی غارب ابران در حص مدو شمس مرصع و منکامی مرصع که بجا هزار روپیه قیمت ان بود
 ساجه معی معیوب او فرستادند و چون ساعت حسنه عقد پادشاه داده جهاهاا زیب اورنگ سلطنت نزد یک رسید

بنواب فلک جناب مکمل صاحب که موافق دوازده و دوازده بادشاه زاده محمد داراشکوه و شاه شجاع تر
تیب داده بودند فرمودند که لوازم ابن حس از سرکار اقدس سرانجام خواهد یافت بانز
دم ذبیح و ده کک روپیه بعد از نیت اورنگ خلعت انعام شد با اسباب طوی اما ده بمایند و
مست دوم ارخانه سه نوزخان حنا و رند و بزم خانبه ان از دو سحاه خاص منعقد گشت شب
سه شنبه است و سه بوم ماه مذکور که ساعت عقد بود فرمان شد که بادشاه زاده محمد مراد محسن و بهمن الدوله
و جمع نونان عظام در کراسمیت بادشاه زاده عالم ریب اورنگ خلعت سوار شده بمنزل شاه نواز
خان بردند و او را بر این سبب علم حضرت از دوز شرفقت منزل شاه نوزخان را بفر قدوم آسمان پایه
کردنیدند و در حضور به نوران و کورانیایه کوهر و سلک عقد از دوازده انتقام یافتند و چهار کک روپیه کا
بین مقرر شد طالبی کلیم تاریخ یافته دو کوهر مکب عقد دوران کشید مست و نیم علم حضرت
مهرل زیب اورنگ سلطنت که در ایام بادشاه زاده کی انحضرت را بنمن اقبال بود بعد از جلوس بر
اورنگ خلعت غایت شده شرف بر دوازده انواع مشکس مطهر در آمد از سوانح این ابام خفر فتن
شاه علیخان فوجدار دامن کوه کاکره است بر بهوت مرزبان مومن که در سره رای بنخواست شاه
علیخان را بکرو حید از سان بردارد و چون کنون ضعیف او ظاهر شد برده از دوزنی کار برداشته بکند

و در آنجا بی زود و خور و گشته شد و خان بنایت خلعت فیصل و سپه منار شد و بدرین اوقات عبدالله
 خان را حکم شد که پرتاب آوجنه را مالش دهد و بهاب و همین هم مورد منتقصن گردید و در اندک مدت آن
 همین با قلاع دیگر مفتوح شد و او که کینه در جای نهان شده چون کار و ملک شد دست زن کرشمه
 مان آمد و چون این معنی بعضی افسوس رسیده حکم شد که پرتاب را بغیر آورد و زن او را متصرف شود
 و سید شجاعت خان را بجای باقر خان ناطم صوبه اله آباد که باصل طبعی در گذشت مقرر فرمودند و هم ربيع الثانی
 بر حمله میر بخشی مازار لقوه و خانج رحمت هستی برست و معتمد خان بخشی دوم ماه میر بخشی کری رسید و
 ست و سیوم انماه ریب اورنگ جلالت بدولت باد حضرت یافتند و درین سال طفر خان حمله از
 ملک مصوح نمود و چون سال یزد و هم می رسد هر رعل و ختم چندی غنیمت سید جلال کجانی
 دوم هزار روپیه غنایت شد و خان کلاوت را که سر آمد غنمه سران سپه خلعت و خطاب کن سید بر لود
 او داما و یلاس بر مانیت چهار سپه دار در بهرین اسما و شمال است و سر ام که خطاب خانی رسیده اند
 و درین ایا جم حکیم حاذق را از منصب باز داشتند و پانزده هزار روپیه سالیانه کردند و ملا علی لطیف سکر خانی فخر
 درین خطاب عهد مکان مغر شد اما همان که سح خط او خط نسخ لوسان و مت کسبه در جائزه کنایه کرد
 کسبه آسمان رفعت هزار ممتاز زمانی گذاشته بود و معافیت سبیل سرافراز گردید و درین سال کرم داد و کور سپه

جلالہ عسم اعداد را با اہل و عیال او سعید خان صوبہ دار کابل بہت آورده بعد از عرضداشت بدرگاہ والا
و صدور حکم معالی بقل رجا عبدالحکیم کہ سفر حصار قندمار و کاس و دیگر قلعہ زہبستان کہ از سال قبل تہ تیغ
صرت عوس اشیا بی عبدالحامد مرزا مظہر حسین منوچی و پس از او ملک نشینی صرت جنت مکانی شاہ
عباس ارشداری عبدغفر خان قلعہ دار در میمرہ چیل و پنجور متصرف شدہ اہتمام قلعہ کیج عثمان رک
ہر دو بعد فرستاد علمبرداران خان بہرئس را بنہدست اہل مقرر کرد و اسد جندی سب بعضی موانع و ہر
وہ ہوتف مائدہ بود و بنبال سعید خان ناظم صوبہ کابل بکشدن انحصار بر بنگ رفت خاند کور و
القدر خان را نزد علمبرداران خان و سنادہ بر مرتب عہدت ماہ شاہ جہانگ اکاہ کرد و بند و علمبرداران
خان بوالی ایران نوشت کہ معرب افواج ہندوستان مسخر قندمار برسد شاہ این معنی را موجب کئی
بازار او حمل نمودہ مانند مار مجلس بر کرد کہ اورا با عیال ماسا مادر رسانند و بدین عہدت سادوش قول را
خاصی را بصوب قندمار فرستاد و خاند کور را دوستہ خمر کالان برین قصد اکاہ کردیدہ ماچار ہستان کیون
مکان رہاری شدہ عہد نہت نمود کہ بنجام قندمار باولابی دولت سپارم و سعید خان ناظم کامل و طغیان
صوبہ دار ملتان نوشت کہ اسطارد و حکم از محمود کشندہ بدیام را می نبود و سعید خان عوس خان و
محمد شیخ بہر خود را بہ شہر وادست و علمبرداران خان قلعہ قندمار را بہر بنوئی کشتہ ارا ناویای دولت قمار

سرد و طمحن ار اصل و اضافه منصب پیمبراری ذات پیمبرار سوار و خدمت صوبه داری قندهار سر بلند شد
 و بعد خان فرمان داد و شد که زود تر روانه قندهار گردد و چون احوال آن بود که سه ماهی از معین خبر سحر
 قندهار منوجه آن و باز کرد و سه شجاع را بد القوب مخلص گردانید و بعد خان بعد از وصول بعد از
 دست که ما این سرزمین از لوث و جور و سادش که اصل فرمان داری ابران همه سه و تادیب علیمردان خان
 دستوری یافته بود باک بود و ملک محبت او از هم شکستگان ولایت امانت و انقباض نخواهند نمود بنا
 بر آن باستقواب علیمردان خان مقرر است که هنگامه جنگ کرم شود و با نشت هزار سوار بر عزم سادش
 که در موضع سحری شکرگاه ساخته بود روانه شد و از طرف ساوس با پنج شمس هزار سوار در یک فرسخی
 از قندهار میروا رانسته چون تاب مقاومت نیاورد روی نزمیت بفراده نهاد و لشکر ظفرانتر نقاب نموده اموال
 و اسباب مسموم شد و چون میاوش بسته بود که لشکر هم از دست از نقاب و کسودن چهار زمیندار
 رو بست نخواهد کسب چهار زمین دار و در پیش سلطان و جماعه لشکریان بگویند قلعه دار است و اگر هست و بعد
 مودع شدن حقیقت خبر گاه و الاسعد خان ار اصل و اضافه منصب پیمبراری پیمبرار سوار و در سه سه ماه و
 خطاب ساد ظفر حاکم و دیگر خانات و انبار است و فرمان شد که در قندهار توقف نموده سمت برکات الفلاح
 سرکار و هرگاه طمحن خان برسد قلعه قندهار را با سپرده علیمردان خان را با محمد شریف بهر خود که بختاب خان ^{رازدانی}

سرافراز می یافتند و در آن عیسه معینی گردانند پس از ورود و فرمان در رسیدن طلح خان عبیدان خان
 روانه کابل گردید و پس از رسیدن ماه شجاع کابل رسید بعد از آنکه مادر شاه زاده کابل نیز تفریق
 آورد ملازمت نمود با تمام الطاف و لجوی یافت و پس از چند روز درگاه شد و چون بقدر
 خبر رسیده بود که لشکر معینه سمرقند قلاع مسوره در مقام سازگاری هستند سعید خان خواست آن صوب
 ستاد طلح خان بر گزارد که من خود را برسانم و برکت هر چه تا متر رسیده حصار بسازد و رمحه نموده و در
 سلطان قلع دارکار را شک و بدیده در حصار برآمده طلح خان را دید و خاندن کو را خاطر مضطرب و اصل و
 مخارج آن مول ثبوت و مخافات آن مرد افتد و به سمرقند سبب نهد و محراب خان قلع دار بعد از تردد
 و تلاش با یک در شد و قلع مردن مسخر گردید چون مدار آن قلع کن شروع در کندن اساس نمودند قلع
 دار نگه طلبان نامه نمود بعد از رسیدن امان نامه آرب را نیز با دولای دولت سپرده روانه
 عراق گردید و قلع فولاد و قلع دکنک نیز در تصرف درآمد و تمامی ولایت قندمار با قلاع ششگانه مفتوح
 گردید و بغیر اسمی القلاع در مادر شاه نامه اعطیست مسطور است و حاصل کل آن آن هفت لک تومان
 است که دو کرد و چهل لک روم باشد و هر یکی از دارالخلافه اکبر آباد و دارالملک و همی و دار
 السلطه لا مورد که در صد کرد و جمع دارد و در یک پدر و کرد و پنجاه لک روم به حاصل نیست و است بر

ایران مالی بطریق علوفه یک لک روبه است و بارسیم الوزارت که ان را وزیر معکش شاه
بنمایند و یک روبه و سه سالد سه لک و فورمی ماسی سیح لک روبه و سیکه سی خراسان که از نیمه ناز
می باید و سه ده لک روبه داد که داران دیگر در فور صلی بهر او که هر کمی از فور ماسی و نسکی ماسی یک
لک سالیانه فور همان بوز ماسی از ده ماسی نومان جدیدی از بن جمله حمل پنجاه نومان نر می مانند و از
ماسی نسکی جدیدی که مثل منک ماسی از پنجاه ماسی و بوز ماسی از پاره ماسی و دیگران عار و پنج و غلده
نور ماسی از ماسه ماسی از بن حاشه سرحدی صل و سی نومان موجب دارند و المنة العدة که در بن دو
باید از حاصل حاکم هر یک از بنده مای که منقب هفت هزار می هفت هزار سوار و در سه سه سه هزار
و لک در دام انعام دارند که مجموع طلب دوازده دام باسد سالی سی لک روبه است که صد هزار نومان عراق
است و محصول مول من الدوله اصف خان سیاه لک روبه است و در بن مال اشا مباح بر حصول مسک
سجون آورده و قلع را مستغرق کشد سران لشکر از بن ما جوامش غنرت بر افروخته و بقلع محمول نهاده
و در عرض دو هزار نهاده حصار آنها را مفتوح نمائند و زیاده از چهار هزار آشامی کشند و دام در زمان
اسام که سر کرده منظور ان بود با جمعی مار سور کنند و او بای دولت پس از حصول این فسخ سری که با
دعا در اگر مد و ترش پانصد سینه بدست براه افاد و تمامی محل کوچ ما خوبت در آمد و مله نو که در جا

های تنگ مریده بود و بعل شافه با بسرد مل هم کرده و چون این ماجرا عرض اقدس رسید اسلخام
 را که صوبه دار ولایت بخارا بود با اکثر مردم، می بغایت اخافه منصب و خلعت سرافراز بی بخشند
 چهارم دی الفعه حسن نوروز سد منصب مادر شاه زاده محمد دار اسکووه از اصل و اخافه پانزده
 هزار ری و رب اورک خدمت خد بودین و دولت دوازده هزار ری مقرر دید و علایم افضل جان
 هفت هزار ری شد و دیگر بنده نام با ضافه با سرافرازی باشند و علمبرداران خان را که در سنگ دو تخوانا
 سنگ کشته منصب پنجماری و ارسال علم و تقاره پرتواید چشند و بعدین امام راه کسکه که بدست
 و فرابت از دیگر راهای هندوستان ایثار داشت حب هستی مر بست موسسکه حلف او را
 موس و مس پدر منصب چهار هزار ری و خطاب را بجای دو دیگر خانها سر بلند رسد و امر سکه بر او کلان
 او را بصل و اخافه منصب نهاری مقرر فرمودند و خطاب رای دادند حال این فرق کلاف سا به رضو نه
 است او و مرقوم که هر که نزدیک بود عاشقین بدر کرد و درین طالع مر که مادرش بخودش و محبت خود
 مختص پند او را سانشی کنند و درین سال تبت سعی ظو خان داخل ممالک محدود کرد بد بهر دهم
 ربع انالی حس وزن قمری شد بهر بنال با دیگر یک سفیر اران که او شش از خبر صد بار روده ننده
 بود باستان معلی رسیده از ملازمت ما رخصت با بنام یک لک و دو وجه هزار روپیه دفا بابت دیگر هزار

کرد بد و کمرست خان بیو مات بکدنت برسمانی و متغیان و لد اعظم خان به بیومالی سرافراز شدند
 و اتقی بک تبریزی دیوان سرکار مقدس نقاب بکیم صاحب مند و حقیقت خانی یافت و سیدین
 ایام به سعی بادشاه زاده زریب اورنگ خلافت ضد بودین و دولت خطاب بکلامه و حصون
 ان دیار کنش یافت و اعظم حضرت محبوب التماس زریب اورنگ خلافت برحق زمیندار
 ان جارا به منصب سه هزاره بی ذات و دو هزار پانصد سوار غایت کرده برکنه سلطان پور بخت
 قوطن نو آرسن فرمودند و ان در میل خود محمد طاهر و جمعی از معتمدان را بکراست فلاح اولاد
 معین مسعود و لاس بام کمر منصفانیت و لایت بکلامه که در تعرف سود بود اما دهر حرمی مدور بود
 محسن سنی این مفتوح شد و از اینجا که خراج از بخش افزون بود به بهر مرزبانان که باجوبی
 اولیای دولت اقبال موده بود ما بر کد رشته سفر حسد که هر سال ده هزار روپیه بطریق تنگس در
 باشد مقدم بر بیع انانی از دار الخلافه اکبر آباد مدار سلطه لاهور انتهای رایات عالیات واقع شد
 و سعید خان بهادر فرمان رفت که چون مهات صوبه قندهار حسن انجام یافته در لاهور خود را بدرگاه
 معی برساند احوال سال روز دهم مطابق سنه هزار و چهل و ستم هجری در بن سال مکرای برادر
 رسندار مکه و ملک مها کمر رسیده اسلام خان را که ناظم صوبه بکاله بود در بامت و در امان در اید

که از ایران مرز محبت نمود بود جریده رسیده درهند شرف ملازمت دریافت و هزار ~~مهر~~ ^{مهر} دینار
 که همراه آورده بود بکس گذرامید پانزدهم رجب غره اور ماه دولت خانه دار السلطنه
 لاهور محامیہ نزول الی اسمول منور کردید و همانروز بموجب حکم والا سمنند خان میر بخشی و سرسما
 کنی دوم اسروں دروازه خاص وعام مرمره شد علیم دران خان با سیدم غنہ ملک مرنبه
 سعادت اندوکر داندید و نعلایت خلعت خاصه ماحرنت طلا دوزی و جعبه مرصع و منور مرصع
 با هوکناره سمنند خاصه مرصع و منصب شنس میرارجی ذات و هوارد و آب خاصه و چهارفیل خاصه
 و ابالت موکشفیر سر بلند می یافت و حسینی که بایران رسین رفته بود بملکیت والاحمره طالع بر
 امروفت و از عصر عبد الطیف عینیت خان دامت رایی دفر در حاله شد و بسبب نزاری از
 اسل و اضافه منور کردند و درین سال در حسن ابدال بر خلف سنین و صه نوعی برف
 بارید که تمامی دست و صحر او کربوه و شاگ برامود و سکس مفرخان مالمدر است عراقی که از
 ان مجله هم رسیده برای رسید و مد باد رحمت شد و اصفاف نمشته و متوه نقب ایران از
 نظر اکسراثر که دست و سج لک رده قیمت سد و معدر خان یمن برست و لواریش خدو در بانوال
 خدمت سعادت مابین ساسنه بعدم رسانید و از ادب دانی و فاعده سخنی او شاه صبی بخانه وی

رفته بود هزار تومان بعد و سوادیب مامدی دیگر بنیاد فحاشت باو داد و او ساج فرب یک
لک روپیه از نفاس هندوستان مکس کرو واریشگاه فضل و کرم با خاتم نزاری ذات و پاد
سوار منصب چهارمی ذات دسه هزار سوار مایهی کردید و در بیال با د شاه زاده محمد در اشکوه
با خاتم چهارمی ذات منصب مبت هاری ده هزار سوار و شاه شجاع را با خاتم نزاری
منصب با نژده نزاری مرافراز نمودند بمن قدر اخافه با د شاه زاده ریب اورنگ
سلطنت مقرر کردید با د شاه زاده محمد مراد بخش له با نفس روپیه روزینه دهنده منصب
ده نزاری چهار هزار سوار سر برافزخت و سبغیان حارس اکبر ابا د فرمان صادر شد که از فضل
شاه شجاع یکا که در قبول ایشان مقرر نشسته بود و در اجه موسس کنند را با خاتم نزاری هزار
سوار منصب چهارمی چهار سوار بلند مایه کی بخشیدند خواجه حاوند محمود سره خواجه علاء الدین
عطار رئیس سره که از قنبر ساسان معلی آمده بود مرچی و دوست هم غایب شده و باو کار یک نفر از
که خدمت یافته بود توسطه مرانجام سفر در لاهور متوقف بود و باو یک پلاست نمود و از رور پلاست نا
رور خدمت و ملاک مشهور و محاه هزار از بعد و جنس با و مرمت شدند و محبوب او همه ساه صلی مرچی و
باله و رکابی بر متع که قیمت پنجاه هزار روپیه بود ارسال نمودند و در بولاجس وزن شمسی شدند و

شاسته خان محبوبه سه از نفعیر عبدالله خان مسعود کرد بدو خان مسطور باستیعال حس
 مندمه و دیگر مخالفین محسن کرد بدو سیدرین ابام افضل خان و توان اعلی را عازمه بهمانی کار
 کشف اعلی حضرت جبهه عیادت بهرل او شریف بردند و از دهم رمضان این سال در
 لاهور از کدورت اباد و دنیا انتقال نمود جامع الفضائل و الکماله ملا شکرالله مام و است
 و سر از می الاصل بود پس ترسب بادشاه ارساد و سنگاه بر سه سدر افندق نموده بود که فر
 در حق او بر زبان انصاف ترجمان رفت که از فضل خان در ماده سح کی سخن پرسیده نشد
 عمرش هفتاد سال مدت بندگی درگاه خوانین شاه مست و شت سال فرزندی از و نماند عفا
 الله بهر امانین برادر خود را که می طلب بغافلین شده نفرزندی برداشته بود و کرس محل
 مجلس رفیع حوادث بدرفت مارج ارجاس یافته اند ر خوبی مرد کوی مننامی و علمی ار
 و هر رفت نمر گفته اند مقبره اش ان روی اب چون واقعه اکبر اباد است با سلام خان فرمان
 رفت که بعد از رسیدن سیف خان خود را بهرست بحضور رسام نهم صهر شاه شجاع که اراکابل ر
 سیده بود ادراک ملاست نمود چون دهم برار رسم صفوی صده ساه شجاع در کدسه بود
 صده اعظم خان را برای او حواسکاری نمودند سلیح هه مهمام صوره مکانه که معلق با سلام خان دا

و او برای دیوانی طلب مقرر شده بود رخصت فرمودند و از دواج همان جا واقع شد و
 مدیرین ماه میرزا خاندوران بهادر در عزت جنگ بقدم والد فروغ الین کردید و خان نیکور
 شجاع سه نکر و سه یکس نمود غره ذی نعدده را بابت فروزی ارلاهور کابل انتهای یافت و
 بست و هم محرم کابل مسیحه اعلام فروزی فروغ الین شد نزارت مضیع فردوس مکانی
 در مقدمه سلطان بیگم که حضرت را به درخشش نموده بودند رفتند و سعید خان بهادر و سانش فراخان
 حوالی کابل مقرر کردید و حسن وزن قمری ارسلکی گرفت بست و هم بیع انانی را بابت جان
 کث از کابل به دار السلطه لاهور ارتقا یافت سوال سال سیر و هم سانس ستم هر روز عزت
 و بست و یکم جمادی انشامه به دار السلطه لاهور فرستاد احلال فرمودند علی مردان خان که کشتی آبرو
 سعادت مددست در یافت و در اصل و اخافه بسبب نفقت هزاری نفقت هزار سوار مرشد
 کردند و با وجود صوبه کشمیر صوبه حجاب بجان مذکور ختم شد و والده حضرت مهد عللاروی در لهای خرم
 کشید و علمت برای نعره بجان اصغ خان سرحد فرمودند سسم حب اسلام خان بخور
 رسیده نوبت دیوانی کل سرافراز کردید و در آن اوان بسبب بهار ری ممتاز بود و مره شعبان
 شاه شجاع را در کلبه کمر سپیدی کرمت شد سلطان زین الدین محمد مامور شد و درین سال کسلوچی

فخر نظام الملک کہ در حرکت بندگان در گاہ انتظام دہشتہ از سعادت بندگی حمان مست
 پیش عادلان رفت و ان جا جانباف و بنوعہ خدیو دین و دولت ربیب اورنگ سلطنت
 بقول رسید بہت و ششم سبحان معتمد خان میگرشی از پنجمی سر رفت بہ سبت دوم رفان المبارک
 عبدالرحیم اوزنیک از تہ آمدہ سعادت کورنش دریافت و باعام سبت مزار رو بہ کامباب کردید
 از غریب سوانح انکہ اردوشت فوی عبدالہ خان بہادر فروردینک صوبہ دار بہار میان اودخان
 مذکور ماسازکاری شد عبدالرحیم ملک انرا بہ حب معرفت خواہن انکاشہ لس از غرض چند
 روز خود را بکلم علم ہر رفت و نامکمال حودرا در خلائے زمان از کومای در سبت چاکہ سج کی جی
 عنوان او مطلع نہاد بہند ما انکہ اسما حرا اردو قاج القوبہ بوجس رسد و حکم طلب صادر شد و بعد رسیدن
 حضور عرفادہ سبب کلکی معرفت شد و بکنانرا بکیرت انداخت ہم ماہ مذکور عمر مدہشت خدیو دین
 بہوزیب اورنگ خدشت کہ از دولتا باوقامد حضور بود مذمت تلمیذ تولد سرشتہ افتر منظر اندس
 گذشت و انرا سلطان محمد موسوم حسد و ہدیرین ماں حمزہ کہ از دارای ایران حکومت
 سبتان دہشت جمعی را بر علم سبت فرسنا و و عدل کہ ہمہ رایت سر رہن فندما روشت و
 غنت خان بتولد از سب بغیر مان برداری او فرس خورہ و نفع مردم کم کرد نہ بود حصار را با

واکذشت وفتح خان لطیف بک را باستخدا من قلعہ فرستاد و بعد از چپک و تلاش بسیار
 سکرخزہ قلعہ را کذاشته بجای تپ سیلکان کرکند و او بای دولت معاقب آنها شافته ساخت
 مواضع پرچم شد و بندی را که در ابادانی انکلاک بودند گشتند و بعد که بیت عنخان
 گرفتار شده بود بموجب حکم اقدس بیا سار رسید با نزد هم رمضان ریب اورنگ سلطنت
 سعادت ملاشت در یافتند و حسن وزن نشی اعطاء گرفت و بعد برین سال عاڈہ عظیم الشان فادان
 در ارک اکبر نکر و سوختن مامہ کار حاجات و مفاد و بجکس از خوادم محل شاه سنجاع که کهن سالان
 کمرشان دهند واقع شد و بت و حجم سوال معانی غره اسطوار اعظمیست در لاهور سیر کنشیر قوم
 فرمودند و ششم ذی قعد خدو دین و دولت ریب اورنگ سعادت را بد و ساد کن خدمت فرمودند
 و نهم ذی حجه دولت خانه و اتمه انجا بغض قدوم مبارک مع سعادت کرد و بر و طریف که برای اساع
 اسبان محبوب و دروم ساقه سلطان مراد خان فیض روم مامہ و داد و کمر مرصع کرانها مرده بود
 رسانده با ارسالان اقا سیر روم استان معنی رسید پنجاه بیت فرید و دو اسب از خود و نه اسب
 مکشش محمد شاه کالم محسوس در آورد و در ایخان خطاب یافت و در ارسالان اقامت قیام آورده بود از نظر
 کند را بنید اعظمیست از سیر سانبین ال جانب و فرادان بلخ شتره سیر ملان مسک سعید اعظمیست فرمودند و حکام

مرحمت از راهی که وقت رفتن در کمال اسانجی بود از شدت باران همان لایمی سد که سپان باز
بود محل در کل فرو میفتند و عروق در سیم بافته در خنان که کسرت باران از ته خاک برآمده بود در نجبر
پاکشده از نمکب باز میباشند و اردو سوار کداری کار بجان رسیده بود و ما در شاه در سس هر چهار گروهی
تمام در نوزدیدند بعد از دوپهر شب بمنزل آمدند و سه شبانه زور باران متصل می بارید و روزی که کسی
سواره در اصل دولت خایه میشدند اما آنکه اب رو نمی نهد بود کسی که از در در حال سامن کنار دل
و بهت اندام ماف میگذشت ارتفاع اب در تیش نال محوس که از عظیم سیل اب دل و بهت بهم پیوسته بود
که کرد و معنی دور من مرتبه چهارم کرد و ربعی شده و در س چهارم در راه بر کنار دل هست اندام یافت و ده
سماری را اب هر در بران حوادث دیده گشته من لطیفان اب نشان نمیدادند و از عرصه زنت جان
سار خان فوجدار بهره بطور پیوست که اب هست رو بغزنی نهاد و از عرصه وسی و شت موضع گرفته
بهره جار صد موضع به اب سد و از هر کج خوانات خود و کل امن کوه ازین انت زنت و عجیب اکثر
مواقع واقع هیچ کس کردی بهت حراس کشید و درین ایام عبداله خان باقیما نرا برای غلوه بر شیراج
پسر محمد رسکه مدینه و مسعود و بر سراج رده بیت مامان انما و وارنجه که خلاف حکم شد که بر سراج
رسید خان جهان سپار و مادر کو ابا و محبوس دارد و چون عبداله خان استقبال نمیداد جهانچه باید متواتر است

نمود و بجهت التماس بهادر خان رسید این خدمت با و مقوض شد احوال سال چهاردهم مطابق
 سنه نوزده و پنجاه و نهم بمطابق ماه ربیع الثانی طبق دوم مهر سرکاشای سر می سوی کنیمه و از آنجا
 مدور رسیده توجه فرمود درین سال شاد خان که نزد محمد خان دالی پنج بخت رفته
 بود خون رفته را همراه آورده که خود را کشتاب معرفت میر را بندهی بپیشرو و انموده بود حکم
 شد که او را بکشد مابعد دعوی کاذب کرده انتساب بجانان سلطنت نه نماید فرقه شعبان دو
 لت خانه لاهور بغوغ نزول نموده در سلطان اقامت فرمود و از ملازمت تا خفت با غلام سبی هزار
 روپیه و یک هر صد توکلی و یک روپیه همان وزن و غلام دیگر سرافراز گردیده یکس اعظم جان صوبه
 و از کرات حاکم رفته و سی سب از نظر گذشت و خان مذکور جانچه ماند و رنق صوبه سبی نموده تبعیت
 نماید بخان و بهار که دو سینه از عمده القوبه اند و بجهت نمود عام دست و پا کم کرده دادن یکس و برطر
 ف کردن دارا نصرت که در آن محمودی سکه بزرگند قبول نموده خان را دید و درین سال وزیر خان
 که منصب چهر لاری ممتاز بود بعد انقضای هفت سال از صوبه دارری لاهور بعمر شده بصوبه دارری اکبر آباد سر
 بند شده بود و یکی دسماه کامر و ابوده از فوج مدار بعضی شایسته و مسند جامع مدهور و وزیر آباد و دیگر
 آثار غیر مرئی را در کار گذشت طفر خان که قریب دو سال بی منصب شده بود بدولت رسیده منصب

سابق کا باب شد و ملکہ بانو مہلن و مرصہ صف خان مشرمد علیا کہ درخانہ سیفان بود نقاب
 مہات رو درپوشد علیحضرت بجایہ بمن الدولہ مرصہ فرمودہ تسلی بخشند و مسرہ سیوم ابن تا
 نزرک خاتم نام درخانہ ظفرخان ست درمولد حسن و زن نمسی ارانش نیست و مدرسین امام بادشاہ زاد
 مراد بخش را حقہ استیعال حکم سنگہ ولد را جہاسو حضرت فرمودند او کمارا وسیلہ شہزادہ العباس عفو
 جوامع و عرض بعضی مقاصد نہ درخور حال خود از درگاہ نمودہ شاہ زادہ را درمحل مطالب او در شکم
 خلعت ہر برای یافت ارشاہ زادہ رحمت کریمہ بولن رفتہ بارہ کرامی فاشد و شاہ زادہ جمعی را بر
 توسیع فوق کوشتان گذاشتہ بموجب حکم احرام حریم ملازمت بہت و در اندک مدت حضرت حرمت یافتہ
 عاکر منصور را بقلع و مع غلبہ کرم خست و ان مردود بذیل پنجاہ بنسک کشہ العباس صبح تقییر نمود
 مدرسہ است شاہ زادہ عوام او کشدہ اند و علم شد کہ حصار تارا کدہ کہ بافقہ ان تردد ورزیدہ بود بہ بدنامی در
 گاہ بسپارد و باہاس انرا با عمارت دیگر براندازد و جہان نام اتشال حکم نمودہ ہشہ شاہ زادہ آمد رسید
 خان جہان تارا کدہ در آمدہ حصارش را پنج ہزار دست حربہ الحکم معلی ضابطان تہستان بہ نجاست خان
 تعلیق گرفت و در مولد حسن و زن لری سرست افزای شد مدرسین سال ملا سعد اللہ کہ مولن او صحبت
 و نشانیش لاہور است بولت موسو بجایان بنیرف ملازمت خانیز کردید ماہ اخبار اورا انصافیت خلعت خاصہ بر

انفرخند و در عرض کمال منصب نزاری و خطاب عالی و دار و علی دولت خانه خاص سرافرازند
 علیردان خان منصب هفت هزار و سیصد و هشتاد و هشت صوکی کابل ارتقعه سعید خان بهادر طغر
 جنگ سرافرازی یافت و شاه قلیان بیگم سوگندگیر از معر علیردان خان مغر شد و چون پمانه عمر او در
 اندی راه لببر نیکر و دیدن مرگ خان بدان خدمت مامور شد احوال سال مایه و سهم مطابق سنه
 نذر پنج و یکم هسری درین سال شایسته خان نعلف عمن الدوله سوه در بهادر
 مرزبان بلدون را که سر رز جاده سکس برافته بود سه هزار و شصت و چهار روپیه سکس ساله
 مقرر و مقدم شعبان عمن الدوله صف خان خاسمان سپه سالار بر مرض استغاره کرای نوازوت
 کرد و بدو محضرت بزرگ مرات بهر شش سرف برده اند مقبره اش از نوای اب راوی واقع در السلطنه
 مامورست منصب ان زبده نوبان لمبد مکان نزاری نه هزار و سیصد و هشتاد و هشت صوکی کابل
 صحت عزت و ستادند و خانیها نمودند و بدو بزرگ فرزندان نبر و باین پایه منصب و نسبت دولت سج نوبانی
 در عهد سج بادشاهی رسیده بعد از ارتحال او سوای حوالی که در در السلطنه مامورده و نسبت یک روپیه جمع
 کرده بود به بادشاه زاده محمد دارا سکوه خانی شد از نقد و جنس مبیع دو کور و چهار لک روپیه از و با بانه
 جوامر سی لک روپیه انفرنی سه لک یک و روپیه و هجده لک و سی و نه لک و سی و نه لک روپیه دیگر اجاست

در ملک رومیه با آنکه وصیت کرده بود که یکی از و خناس مجرای عامره عاید کرد و با دنا هفت آئین
 سبب بست ملک رومیه نقد و جنس به سپرد و هم دختر او مریمت فرمودند و بعد از پنج سال میرزا ارتم
 صفوی قندار که شش هجری پنجم را سوار منیب داشت و ارسته دوم سبک بر سن از و اختیار نموده لیکن
 کز رومیه مؤلف بود جهان را بدو و نمود نهاد و دو سال عمر یافت و طبعش سلیم انشا و حاصل بی شرف بود
 فدای تخلص سبک و چهار سپرداشت اولین میرزا مراد که طبعش مایل به کفایت بود و حسن میرزا مستی که او در
 بین جوانی پس کرم می از خوانی بحکایت پدر در آب بهت غرقه گرفتار و بدبسیوی میرزا حسن چهارم
 میرزا بدیع الزمان محط بشاه نوزاد خان و بعد ازین سال قلمه مور و نور پوره می چون مستقیم حکمت
 سنگه سلی میل سید خان جهان و راجه سنگه و بهادر خان و الله مرد جهان مفتوح گردید و بموجب حکم
 بامرین برادر شد با دنا ه زاده مراد بخش استغفار جرایم نموده حکمت سنگه را با برانش حضور عطا نمود و آرد
 و نوب اورنگ سلطنت که فرمان والا ار دکن روانه حضور بودند با شدم سده سه مستقیم شدند و چون در کنگر
 از فرونی آب دل نوبت مزارع خراب گردید و عذرت آب بر در عابای آن دیار سدی و مخطوب باشند
 و بهر آور آمده زیاده از سی هزار کس در بای هر که در سن فرس شدند سبب یک کز رومیه خبرات
 مریمت گردید و گفت که تا اینجا در راه بود و هر روز ده جاطام مبلغ دو بیت روزه از هر کار میدادند

و سی هزار روپہ نمود و فرست خان کبکشمیر فرستادند کہ قسمت نماید و صد روپہ روز بلعام صرف
 نماید و چون خان مذکور باحوال ان جامعہ خوب خبردخت صوبہ دار کی کشمیر ازغیر او مطہر خان بعض
 یافت و مبلغ سب هزار روپہ معصوب او حکمہ خیرات ارسال پذیرفت و در بنوالمس و زن شمس نشاط
 افراشد و منیر اعظمی ترخان کہ بنظم سرکار سورنہ می بردخت از معمر اعظم خان کہ بحال رعایای خت کبکو
 مست صوبہ خرات سرازار ساختند و از اصل و اضافہ منصب مہماری ذات سوار دو اسب و سہ اسب سر بلند ^{نشد}
 و مطسومہ معایت اللہ پرنس موقوف گشت و سایر شہرت توجہ دارای ایران بحائب قندمار بادشاہ
 زادہ محمد دارالنگوہ بغیات بسیار و انعام و دارزدہ لک روپہ بعد معصوب قندمار ناچاہ ہر روز
 رخصت فرمودند و بادشاہ زادہ مراد بخش را سر مرخصی صاحب کہ درین طرف آب سلاب فامت
 گزیند و وقت کار تردد برا در برسد چون عساکر از غیلاب گشت خبر صحت سادہ معنی مباح جاہ و حلال
 رسید و بادشاہ زادہ حکم مند کہ در عرس توقف نماید اگر این خبر راست نباشد و شاہ منوبہ قندمار شود
 نبخش بر دہنتہ کرد کہ قندمار را متصرف شود بادشاہ زادہ بدین حکم اس از تخمین خبر مرکب و مرکب
 حکم معنی بدر گاہ رسید و ازین جہت کہ بی وقوع قتالی مجبور قندمار بادشاہ زادہ دارای ایران بملک
 سبلاب سداقبال مغلوب گردید و در بنوالمس و زن قمری شادمانی بخشید و درین روز بادشاہ زادہ ^{بکشت}

که از حسن ابدال روانه شدند و بودند رکاه والا رسید و از دواج بر ختر نیک اختر شاه نواز خان صفوی
 واقع شد و سیح ککروسه برای سرانجام این حسن بن اختر برج دولت غایت فرمودند و یک لک و
 چهار هزار روپه از نقد و جنس برسم حاجی نجانه شامه نواز خان فرستادند و چار لک روپه کابین مغر
 نزدیک احوال سال شانزدهم مطابق سنه هزار و هجده و دوم محرمی درین سال عبداله خان
 راسخی سید شاعت خان بهوبه داری الہ آباد و سید نکور را بجا کیر داری پرکنه ابرج بوبهانیرو
 دیگر محال از تغیر خان مذکور سرافراز گردانیدند و سید هماجی ره کرای سفر اخره کردید و بمهرارو روپه بسید
 جلال بخاری الغام فرمودند و چون بپیشگاه اقدس ظاہر گردید کہ درین اساق خلاف این نمک
 خوار کی از آمدن بر دستان سر بر زده و بر باننش اختیار اذیت از منصب و جا کیر تغیر شد و جا کیر کہ در سنہ
 دال نواحی داشت با عظم خان از تغیر صوبہ کجرات مرحمت شد و ملا عبد الحکیم سیالکوٹی را بزر نمید
 شش هزار روپه و پانصد روپه بمسکنس بدو عطا فرمودند و بادشاه زادہ مراد بخش را بهوبه ملتان کہ
 در تہول او بود خدمت فرمودند و خدمت خاصہ بابر فی مرصع الات و دو اہب خاصہ با ساز طلا و مینا
 و ہناب کمر غایت شد چون بعض رسید کہ باغ فیض الین لاہور کہ در سال چہار دہم جلوس
 حکم بدارت ان و غیر نم کرد و بہد علیمردان خان وقوع یافتہ بود و منت لک روپہ بہر و عمارت نفرت آمیز

با تمام فضل الله خان حسن انجام گرفته است این نمونه خلد را بقدم فیض لزوم مرین خستند و سید
جلال بخاری را بمنصب چهارمزاری سر بلند نموده از غیر موسو بخان صدرت مرحمت فرمودند چون خاطر معطر
از مهات صوبه پنجاب و کابل و قندهار و اهر و خت نزد هم نشان اینال از در السلطه لاهور بدار الحکله فیکر باز
هفت فرمودند و سعید خان بهادر حکومت صوبه پنجاب سر بلند کردید و سالیانه اتفاقات خان صفوی چیل فزار
رو به مقرر کردید میرزا مراد دانش بود و سپهر میرزا رستم و داماد خانخان و پدر میرزا مراد کام ملقب بکرم
میشد و ششم نوال غلام خان از منبر آمده ملازمت نمود و مست و چهارم دار الحکله نور و مسعود فیض نمود
کشت علی مردان خان بموجب حکم از کابل آمده بخطاب امیرالامرائی سر برافروخت و مسودین بمسی غلغله
مرست در جهان انداخت و امیرالامراء رخصت انطرف کابل بخت و اعانتت بر وفه مطهره مد علیا منار لاری
در مد و مد و دوازده سال سربکاری طرست خان و میر عبد الکرم صورت انعام بد برفته تشریف بردند و مدح تعالی
عمارت او سجا که در به است می موضع را از مضافات برکنه توطی اکبر اباد و دیگر حد که عایش موافق و دوازده
هیکل کرد به است و محصول دو کالین و سرانای معموره که تعلق بر وفه دارند و دیگر مد است قف این روفه منوره
نمودند و بار سکی حش درن قری عالسان را سرست نمودند و سلیح ماه جمادی الاولی سله مرار و سجاه و
سه مری شاه زاده و از اشکوه و از دهر یک نفر سلطان بر و بر سیری بوجود آمد و بنار سکو موسوم کردانید و برای

مواد حسن بلیع در دکر و به انعام فرمودند احوال سال مقدمم مطابق سنه هزار و چاه و سیوم عزیزی
 عرض داشت زب اورنگ سلطنت خدا بودین و دولت منحل بر خبر ولادت سیریک عزیمت رسید
 و ان مولود مسعود را بمحمد معظم نامو کرد و بنید و صه پاک کو هر که غره شعبان از و خورشاه نواز خان موجود آمده بود
 نبرس الفس یکم موسوم کرد بد و بعد رین سال ولایت بلالون کسین سبی شایسته خان کاس نامت و خاندان
 بهادر با کوکمان صوبه مالوه و مره سس از مدتش و نزد و سبیا قلعه کمنو را مفتوح ساخت و بهادرین ابام اعلمت
 نردم شعبان اردار الحلافت اکبر اباد بدار السلطنه جبر متوجه شدند بعد از وصول با جهر نربارت مرقد متو حضرت
 خواجه معین الدین حسینی قدس سره مسرف سه بلیع ده هزار روپه بخرام امکان و دیگر اصل اصناف تقسیم فرمودند
 و فرمان دادند که در میان دیک بزرگ که حضرت جنت مکانی و بعد ان مقام سعادت انجام کرده اند مدکان سکار
 خاصه و برج طبع نموده بغوا قسمت نمایند بکعبه و حل و عمن باو شای از کونشت و برج در و عمن و دیگر مصالح یکجا
 دران دیک بچینند و با نردم رمضان مرحمت فرمودند و درینا مبارک بلیع سسی هزار روپه مقرر بخت جان
 عطا فرمودند چون در دار الحلافت اکبر اباد عدالت مانشوع شده بود و بحایه پنجهور محل نزول رابات اهلل
 کنت و محمدی محبوب سکر سیر و سکار نغال و شمس و بهادرین اثنا پادشاه زاده دار الشکوه عارضه روداشت
 مرتبه بمنزل الشان و به عیادت مسرع بودند و از مرمری معیت بدل شدند درین امام صوبه قندار از تعمیر مقرر خان

بعد خان بهادر و محبوب بهاب در عید او تعلق خان تفرگشت با نزد هم مدار الخلافه بسرفه آوردند حسن و حسن
سسی طافزای طابع شد و سعد الله خان در اصل و اخافه منصب دومزاری با بنفد سوار و خدمت برسانا
سراغبار برافزخت و همدینال در و کنگه و نمانده خاص در عید او ما محمان و خدمت و من مکرزیر که با و متعلق
بود میرک سج منوم کشت عبدالله خان بهادر فیروز جنگل که بسبب با سبایی از منصب باز داشت یک لکرو به
سالیانه نموده بودند بار منصب سهاری ذات و سوار سبایی گردانیدند و هم محرم سال هزار چهارم و چارم احرار
نوروز شد و مبت و غم ماه مذکور درین حس کس بقیمت لکرو به بدرجه بدر برای رسید که از غم کس
اعظم خان دولک رو به بود و شیخ عبدالصمد عمودی بغیر شریف که بان با بنان طلا و لکرو به مایه و سر و
زین و چهار هزار رو به نقد غایت شد و سالیانه حکم حازق در اصل و اخافه سسی هزار رو به تفرگشت همدین ایام
شیخ عبدالصمد لکرو به مرض شد تا جین حضرت معاودت بهیمت مست هزار رو به با و عایت شد
و همین قدر از با دنا ه راده های و لکرو به و لکرو به عایت در موجب حکم یافت و همدین سال در اسی لکرو به
صاحب از خدمت علی حضرت نجواب گاه تفرغ میفرمود ناگاه عطف و امن طهارت لبان شمنی رسید و اس از
لوشه و اما ن رما کشیده غلام ملوکس مطهر را در گرفت و طهران استنظام رصفه و اضلاع سر طرف ان منع سعادت
و مرد و دست خود پخت ان معدن غراب محروق شد و اعلم حضرت از خدمت این واقعه غم افرا بر خلاف طرعه مسکه فردای ان
از شوی

اقبال بنیامند در روز دیگر چون شرف قناب بود پس از دوسم بدو نجاه خاص و عام شریف فرموده «
 بیش از یک کمری وقف نمودند و از روز نخست سیوم روز هر روز چهار روپیه بخت جان نقد فرمودند
 دست و دوم صفر که روز تولد آن صفت کوس است سر عین مقدار زر باطل محتاج نقد فرمودند و در
 حسن و اموال و سبب هزار روپیه بدفعات سحاح اتفاق نمودند و از افرامه دوم مقرر گردانیدند که
 هر روز هزار روپیه بار باب اسحاق میرسد باشد و جمعی را که برای مطالبه عظمیه و جعالت سببه از دیر بار
 در زندان بودند از دفرمودند و جرایم این جاعه بجنوده مبعثت لک روپیه از عین المال
 سرکار والا بجنشدند و هم درین امام حکیم محمد داود که از ایران بدرجاء کپوان جاعه رسیده با ق
 حکیم مسیح الرمان که پدر این اوستا و حکیم غایت الدوله حکیم داود بود و ارلامو طریقه بودند بمدا
 دابر دخت و محسن مدج و لطف تدبیر معز و کسین و افعال کرد بد فرمودین و دولت زیب او رنگ
 خلعت اردکن و بادشاه زاده مراد بخش ارملان مریدین محکم صاحب بجنور پرور آمده شرف ملاست
 در یافتند و چون زیب او رنگ سلطنت ما معنی امور از مواد دولت دست ما کشیدند و بکوشه
 سسی که مرضی اقدس نبود در ساختند حضرت نظم کن بنام دوران بهادر نصرت ملک ارتعرا لوه مورد نمود
 و منصب او هفت هر لری ذات و هزار سوار چهار روپیه است و بکرو دایم بطریق العام مقرر شده

و سرور خان را حاکم صوبه مالوه که منصبش از اصل و اخافه چهار هزار می شد منصوب نمودند و در انتقال
 سپهبد ارخان عارس قلعه خیمه سزاوار خان و لشکر خان بولد ار چند می را بخدمت متعین کردند و از
 فوت عزیز الله خان قلعه دار رس بردمان بروج منصوب شد و بذریعہ بادشاہ زادہ کلان الدین پور
 از دہلی آمدہ شرف کورنش دریافت و بازار کس ساری صاحب زمان خاطر شرف مکر شد و ہمہ رین
 ایام بادشاہ زادہ مراؤ بخش نعمت مرحمت بختان یافت و جشن وزن فخری بہت سرای عالی
 کردید و در او اسکنہ کہ پیرا جہ کھسکہ را تہور روزی چند از دولت اسلام عقبہ والا محروم شدہ بود
 افروز ششہ سلج حامدی الاولی مدرکاہ ملک اشباہ رسید و صلاحیت خان میر کشی اورا در عوایت
 منزل بادشاہ زادہ و در اسکوہ کہ علم حضرت دران حاضر فقہ زمین بوس رسا مد را و مذکور در
 صف دست چپ بکامی خود و تہ البتاد و صلاح خان میر کشی کہ در طرف دست راست او رنگ
 مددہ اسک السنادہ بود و در انامی انکہ عبدالزادای بخار شام اصلی حضرت سحر مسور سام کی ار لونان
 مام در اشتغال برای مہمی از فرار ابوان مامان آمدہ نزد شمع دان چار شاخہ مکی کم ملن بود
 ماکاہ اسر سکہ از راہ جون مکر کسودہ و وید و بر طرف چپ سہ اش زد و مجرور زن کار با بکام از بند
 غیل الله خان دزرس ولد را جہ سکہ اسکور و سید سالار بار ششوش مفت کس از منصبہ اران و کرز

بهادران ارمن و بزدوید و یکبارگی ششمین ابدار کارش بانجام رسانیدند و وقتی بمک اشرف میرخان
 بزنوزک و ملکچندشرف غلخانه جداوار برداشته آوردند که مردم ادبپارند مردم اودست ازجان
 ششمین مرد و رافضی رساندند و خود نیز کشته شدند احوالش نزد هم طایق سنه هزار و چاه و بیام
 بحرین درین سال صدتختان رمبربخشی و نیل اسدبرادرش بخشی دوم کردند و مراد کام
 صفوی خوش بکنی خند حسن بک ربح بخشی کری نزد محمدخان بفرستید که رسد و الدرد بخان
 که ازغیب برطرف نموده بود بار پستور سابق منصبی هنرری غایت فرمودند و بنولدرای العجور بار
 خدمت دادند و درین سال میرا برهم که یک ملک رو به رسم غیرات به ستمان و مین کریمین برده
 بود و یک کدو به مام قلمی که ابلت نوزان را به در محمدخان برادرش نفوذ نموده مغفود
 البصر عازم و مین شده بود و برادرش از راه فی از زمی هر چه داشت از کوفته بود غایت فرموده بودند
 که بخان سپارد و خان بخش از رسیدن میرزا کور در گذرشته بود و از آن مبع مردارید
 به قیمت چهل هزار روپیه اسپان و دیگر تحایف اران ولایت خربده بنظر اشرف گذرا بنوعی
 مردان خان فریدون و فرما و غلمان خود را با کروی ارما سان کابل به سه علی دطغان اما
 یعنی پسر سجان قلی خان ولد نذر محمد خان که بر حرام موحان ماحت آورده بود فرستاد

و بعد از جنگ و نبردش بر عتبت یافته رو بفرزنها و و بسیاری از پهلوانان او معلول و ماسور
 گشتند و فراوان سپ و شمشیر و کوسپند غنیمت شد و همدین سال انتهای اعلام غفران تمام
 رز کبیر را به بجانب لاهور و از آن حاکمیه واقع شد شب محسه ماروم شهبان شاه زاده دارا
 شکوه را از دختر پاک کوه سلطان برادر سپری بوجود آمد و بیعت او را به سپهر شکوه مو
 سوم کردند و برای سرانجام مشن دو کدو به عسابت شد و خاندوران بهادر نصرت جنگ
 را کشته مصالح ملکی از دکن طلب داشتند و فرمان بام راجه بیسنکه امداد یافت که از دکن بکن
 رفته مار سبدن خان محطت املاک بردارد و همدین سال از انش محس صحت منقبه میانی
 دوم رضیه مرعی سم مالک کمان مسک حجاب برداده مس الوان مع اسان و دو تنه خاص و
 عام اسک محل در بخت ماسان برادر اش و فرس های کونا کون کسر وند و رقم
 جواهر اعلی و با قوت و مردار بد و زمر دو مرصع آلات و زر سرخ و منقبه نادران برده کزین عجله
 عفت کردند و شاه راده های و اندر از پو نشان عفتت نهاد را در خورا حال هر یکی با نظام و امنه
 منصب کاباب کردند بدفعیل ان محبه طول کلام کارش نهایت حسب التماس ان که زمان خلو
 دین و دولت زینت او رنگ خدشت را که کوسه کرسی اسان موجب که درت خاطر منشی شده بود

مورد الطاف نموده ببطای خلعت و نادری طلعه دوز و یک لعل و دو مروارید و نصب رانی
 سر بلند ساختند و حکم محمد و او را بخلعت خاصه و منصب دو هزار و دوست سوار و عیدیت اهب
 ارطوبه خاصه ما زین طلا و فیس و یک مهر با نصد لوکی و یک روپه همین وزن نوازش فرمودند
 و عارف خدمت کار را که خدمت معاویه جراحاتی که در بدن طهارت سرشت بسبب احتراق بود
 و است بجا آورده بود بر سر سکه هفت هزار روپه هم سنگ او با خلعت اهب و فیس مرحمت فر
 مودند و از جمله پنج لک روپه که اعلیحضرت برای تندرستی نواب مدسی سابل بیگم صاحب
 ندر نموده بودند مساع یک لک روپه مکه معظمه فرستادند از آن جمله نصف برای شریف زید و نیمه
 بجهت بارسندان انجا و اسباب نجاه هزار روپه بوسطه منزه بان در نه مکره مامرع منزهلی که
 فرموده مکه دوران بعد از حصول صحت کامل مسکشفه بود روانه کردند و نامون مام منوار که از
 مداوای او اکثر جراحات مسمم گشته بود بر سر سکه سیع هم سنگس با صفت و رپ و فیس و دوی در وطن
 او باقی طعنا مرحمت فرمودند و از سر کار نواب فلک جناب و شاه زاده های کامکار با نعام ^{نداره} مجر و ا
 سر بلند کردید و چون محمد علی فوجدار حصار حقیقت او بوض رسانیده بود بخطاب خانی سر برادر خست
 الحق بعد از نیرم حبوس مقدس جنس نیری حسنی که جهالی از آن حکام دل رسیدند درین دولت دلا

بروی کار نیامده و ملکه زمان بیکم صاحب لشکر الطاف بی پایان که در حارقه احراق اندر پیر
 بان بطور آمده بود متصدی حسن شمسی وزن سده فزادان مار و شگس گذرانید مدد و حد کس از
 میثان مادر و ارکان دولت را خلع فاخره دادند از آن میان ما میر الامیراد بطبردان خان خلعت
 با چاقب محمل طلا و نورو، علمینان و اسلام خان و سید جلال و صبور خان و راجه تپند اس خلعت با درغی
 و عذروران بها در جریده در مومع بلوندی ملذمت سر بر سعادت رسید مقدم نوال این سال بعد انداختن
 بها در فیروز جنگ که عمرش قریب به هفتاد سال رسیده شش هزاری بود رحمت بستی مر بست و هم دین
 سال خبر بودین و دولت زیب او زنگ خلعت را از باهم بر حمت خلعت با ناری و دو سپه تمام
 مازین طلا مساکری و زین طلای ساده و نعل با براق نقره با نظام صوبه کجرات مرخص گردانیدند و درین سال پس
 از رسیدن اردوی طغرل و من کشته رضامندی را عبا و سایر اهل کمر موضع اندلس رسانید جهت خلعت و انعم دو
 بست هر ساهی گردید و در مولد جشن وزن قریب از اسکی فستاد و فایع دار السلطه لاهور موضع اندلس رسیده
 که خاندوران بها در نصرت حک که از مسکا و حرقت بصوب دکن رحمت مر رحمت باقمه روانه التمس کنند و دو کروی
 لاهور فرود آمده بود او را سب سده حمادی الدلی حد مسکاری محمد سرکاری بر شکم خاند کور رد و حاجه بعد از انقضای
 روز دیگر حیات در نور دیده موجب وصیت او بفرزندانش از جمله مرکه او عطا فرموده مسقیمت گردید به نظر میراد

با گردن او نسبت داد و می‌آمدند به خان داشت بدفن او و او را شش کوا بپار است و نسبت به تفراری
 هفت هزار سوار و دو سبزه سپه سرافراز بود احوال سال خورده سم سلطان سینه مرار چاه و مخ
 هجری کرد و می‌انتهی اسلام خان بخت خاسه و محمد مرصع ماهونند و نمشیر مرصع و دو
 دپار محمد و نه مار بن مظلوم فیس مار بن محمد و ده ماه و ده هزار سوار و سبزه
 شش مروری حسنه سوار و ده دور سبزه و ده دور شایسته سرافراز خسته و نسبت به هم
 هر چهار صوبه و کن سرافراز می‌نست و سواد الدخان بغایت صفت خامه و صفت دیوانی حاکم شریف از
 نفر اسلام خان و از اصل و افاضه بمنصب چهار تفراری هزار سوار و بطای قلدان مرصع سربند کرد و
 چون از فرط کار دانی بنور شش مای روز افزون مخصوص بود سم حب بدرجه والای وزارت
 کل و عتابت صفت خامه و محمد مرصع ماهوکناره و از اصل اضافه چهار تفراری ذات و هزار و پانصد سوار
 مراغبه برافزخت و زاهد خان کوکه حکم صاحب سر حوری خان که رخت رندگانی بر بست فیس الد
 بهر شش در و دو سبزه سبزه تفراری ذات و چهار صد سوار سرافراز کرد و دیگر سهران نیز همین دستور و
 درین سال سبی امیر الامرا علی مردان خان طعه کمر و مفتوح شد و خود را کامل بشیر رفته و مسخر بدخان
 نهاد و درین فرصت بروی طبع بر کمر و شافنه فی انکه کار بر حارسان مک کنند آنها آنان طلبیده بر آمدند و

امیرالامرا رفتن بدان سمت مساحت ندیده برگشت و در مکه خروفت بر کس او در پیوست
 که نذر محمد خان بامران و نوکران در افتاده بود پسندیده نیفتاد و در همین سال جان مارچان
 ولد زبردست خان را که منصب دوم نزاری داشت بپند سوار رسیده بود به تعزیت شاه صفی نوشت
 جلوس پیرش که با شاه عباس مسمی بود با کرامی مرسله روانه اکبر دد حسد و طعین امعه هندوستان را
 که سکه و نجه مرار رو به قیمت دشت محبوب او در سال فرمودند چهارم شعبان را بایت اقبال کفر
 ملا جو در تفاع یافت و با مردم رمضان ملا جو در دول جدول فرمودند و بادشاه زاده مراد بخش از ملتان
 آمد شرف ملازمت حاصل نمود و دومت و دوم این ماه سید خان جهان بعارضه فالح بفرما کرد بر خشت
 تربست و چون مسعود پیرش از کف طالعی توهم باطل از درگاه کریمیت با درگاه ملک حبیب الحکم با نژاد و فتنه
 ارمایه خط رفته که بری مصری همان شده بود پسندیده نگاه آورد و سید بشر زنان و مسعود منور پیران امر جم را
 منصب مراد فرار خند و بست و نیم نور محل جت مکانی که دو کمره به سال بایه میبانت زندگانی فانی بهر بود
 کرد و در لاهور متصل مرقد اصفهان برادرش مدفون شد و در سن سی و نهم امیرالامرا عیسا مردان خان
 از پشاور آمد ملازمت نمود سعد الله خان در اصل و اقامه منصب ششم نزاری دوم نزار سوار سید جدول صدر
 ذات لرح صدر و نزار سوار سرمنبذی فیت و دیگر بنده با نکر و در بن سال در خانه با و نه زاده شاه نجاش

از دحسرا عظم خان سپری نموده شد و هزار هر بدرگاه فرستاد و وزیرین العادین موسوم کردید و چون
بهت جهان گشایه تسخیر و استیلا و بدیشان که هم ملک سور و ثقی این دودمان خویشین نیست
و هم کیش سمرقند که منزه حضرت چهاران امارالدین بر نامه بوده معروف بود و مخصوص از آن باز که نذر محمد خان
باز خاوه بیرون گذارسته تعقد حبس کابل آمده و ماکام برگردیده بود و بعد از حدی از بطاول و نیکان
و امانان ارمان امارت او منزلت شد و در هیچ مرج و مرج پدید آمد سرانجام این مهم اعم در سند را
جهان گشایه ارامور محبوب کابل منفعت یافت و حیرت و سر و دیمی نذر محمد خان که از افساد و غارت
قوم امان خویش که بدرگاه خویشین بنا، رهنما کبر و علی می خاند، بود با دشا، زاده مراد بخش را که با ابر
الامرا عظیم دوان خان و با بچه هزار سوار قرار و دیگر مسر و ستوری یافته بود آمده و دید با دشا، زاده هنگام
ملاقات ماکار ساط رفته معامله نمود و به سلوی میزدانند و اصناف دلو می ناموده روانه درگاه معالی خست
و بعد از آنکه بعد از امت اعلی شرف انداخت و دلک روپه نقد و جنس با و محبت شد چون مواکب مسفوره
با دشا، زاده بوالی بلخ رسیدند در محمد خان هرام و سیاه نقلی سران خود را با سعاد میستاد و با دشا
زاده مراد بخش احوال را با نموده همه اطمینان ظاهر فرمود که بخان کبوتر که از بهیجا، حدیث شکر شمار رسیده
هر قسم مددی که مطلوب است از قوه بغل خواهد آمد روز دیگرش، زاده در تردکی حصار فرود آمده فرمود که بغل

قلعه بردارند درین حال نذر محمد خان او را متوهم ساخته از قلعه بدر آوردند و شاه زاده
 کرمی را بنعلیب آوردند و آن را بقدر حال تعاقب نموده مرجمت کردند و خلیل الله خان را با عیال
 و غیره برای کردآوری اموال او فرستادند و دوازده لک روپیه از مرصع آلات و طلا آلات و خزان و
 قریب دو هزار روپیه سب و مادیان و سهند شتر مر و ماده ضبط درآمد و از منقذیان سمات
 و نمودارین طایفه که یکی اندوخته های او نقد و جنس منقذ و لک روپیه بود از زن جمله افزودن
 از دوازده لک روپیه سیرکار دادند و درآمد و قریب پانزده لک روپیه در بخارا منکام قرار داد و از قری
 سنخ تباراج رفت و قلیلی عبد العزیز خان متصرف گشت و مشرعی لشکران و الهان و دیگر
 غارت کران بردند از باقی باره در وقت اظطراب مرفسپاه خود نمود اکثر از بیکه و
 الهان و قلمقان و روسان غارت نمودند و نذر محمد خان بعد از مریمت از شش غان باصلق
 محمد سیر و قلیلی از از بیک از اند خودمراه چهل ارشند مقدس گذشته بهفایان نذر شاه رفت
 و سیران و قلعان و سه و چهار سده رسیدند بهرام مرجمت خلعت خامه با عاقب زردوز
 و جقه مرصع و خمر مرصع با بونکناره و سنج پهلادی هزار دیک لک شاهی و عبد الرحمن نجیب
 خلعت فاخره و جقه مرصع و خمر مرصع و پاسبان طلا سرافزادی با سید عبد الرحمن دانش

زاده داراشکوه حواله کردند که تربیت نماید و زوز نامه او صدر و پم مقرر گردانیدند و سواران
را یکم صاحب نزد خود طلب داشته مورد انواع عنایت نمودند بادشاه زاده عالی نبار مراد بخش
مکرر خدمت نموده از ان ولایت که پسند طبع او نیامده بود بحکم مخفورش تاق و این
حرکت بیوقت بی جا بر خاطر اندس بسیار کران آمد و بادشاه زاده را مغیر منصب
و بنول ملتان مامور فرمودند و چون نزدیک بکابل رسیدار کورنش متغیر گردید
و فرمان شد که نسیر در مامور در پور رفته بمشند و علامی سعد الله خان حبه منظم بلخ
و مس سباه و ستوری یافت در عرض بازده روز مسج سافه ایکی خدمات را مطابق ار
شاد بر روی کار او را احوال سال بستم مطابق ستم هزار و پجاه و شش هجری در بن سال
میر عزیز را با کرامی مامور متغیر اظهار عطف و انچه پیش نهادت داده بود از انواع
مروت نزدند محمد خان که به هزاران خوار می خود را با بران رسانده بود برسم رسا
ست و ستادند و در بن سال نزد محمد خان باصفهان رسیده بار بخزان برگشته بود
چون میر عزیز بصفایان رسید حرج و مرجع او شنیده خواست که هر جا با و برسد نام را بر
ساند دارای ابرار این معنی را رساند و مشا الله توفع نموده تحقیق را بدگاه

معلی عرض داشت کرد حکم عالی صادر یافت که در ملی او مزد و ارسا، خدمت شده رود و
حضور کرد و کسبیت ملاقات دارای ابران باندر محمد خان بدین تفصیل است که شاه خود
استقبال کرد و بر بست است در مانده منزل اقامت فرمود آورد ادا اب تواضع و هما
مداری بجا آورده سبب آمدن بر سید خان بوفای بسر و روز مکه گزارش نمود، کوک
در خواست سپاه گفت آنچه سپاه مقدور باشد همراه خواهم داد لیکن خلفه سلطان وزیر
گفت و تعلل ظاهر نمود خان انفعه خاطر بخانه آمد باز نزد و ساه نرفت روزی شاه بدین خان
آمد استقبال نکرد شاه رسیده بمجلسان خود گفت که امروز ما من جان من است که باید رخانه
او بدریوزه رفته ام چون محاسبه شده در میان آمد بانزدیم روز را در صفهان برآمده در باغ
نوشخانه فرود آمد دوم روز شاه خلیفه سلطان را با دیگر ارکان دولت بدین خان
فرستاد و فردای آن خود رفت و خان را وداع کرده نقد و محس و دیگر لویی ارسال داشت
و در نوشته جان مار خان که بفرست ابران رفته بود معروفش گفت که تملعات شاه بنادر محمد
خان از اول تا آخر از نقد و محس چهار یک رسیده بود و دهمین سال سعادته خان از طبع
معاودت نموده بابتبلام شده سنده رخ برافروخت در ابات غایبات از کابل بدو السلطنه

لاهور پر نومی نزول یافت و درین سال فتحنامه صلح و بیخشان مصوب ارسال
 ملک بجانب دارای ابران ارسال فرمودند و در بخولامس وزن سسی و سید نشا
 جهان شدند بادشاه زاده مراد بخش را که از منصب بارداشتن بودند بار از روی کرم
 بطای منصب سرافراز فرمودند و زب اورک خلافت از کجرب موجب طلب حضور رسیده
 شرف ملازمت در بامند اعلی حضرت الشان را بطای ولایت صلح و بیخشان برنور
 بدان موجب رخصت فرمودند و سکر مارکم عمه محرمه خاقان ملک جهان که بر رخصت
 والا نشست صلح و بیخشان از کبر آباد در اسطه لدور آمده بودند بادشاه زاده دارا
 شکوه نذر شده مسکوی دولت آوردند و احتساب اعطاف مبذول شده چون مس
 مع جلال رسید که عبدالعزیز خان میخواید سرسرخ ساد الویه غالبه از دار اسطه لدور موجب
 سیوم بدار الملک کابل توجه نمودن زاده دارا شکوه را در لاهور گذارند و معید خان بهادر
 را که صوبه ملان آمده بود باسران بر دربار اورک سلطنت رخصت فرمودند امر خان صوبه
 دارمه رحلت نمود بجای او معلان حسن کرد بدو پدرین ایام کعب در گذشتن اصلان
 که حمل مدعه از عمر طی کرده بود بمع جهان داری رسید چون شده فرائج دان کار گذارند

تاسف نمودند و خلیل الله خان برادرش که در خدمت زیب او در یک همایانی بود در سیاه
 علامت بابر در ترک نعلین نمود و حقیقت معاد و موضوع شده از منصب بر طرف گشت
 میرزا نوز صفوی از پنج آمده طور سکاری نیز محمد خان را که در آن سان پنج کلو فغون بود
 از مطرانف کدب و باصل و اضافه سه مراری و دو هزار سوار نوارس یافت چون کنار
 آب بست مغرب خیام احوال سند اعظم خان که بغزمان والا باستان در ششمین کده را بنده
 بود سعادت انور مدد زینت گشت و محبوبه داری بهار حضرت یافت میر خلیل و میر اسمن پسر
 نش و میر نور الدوله داماد خان بهرامی او دسوری با صد خواجه اکا و خان فوجدار نواح اکبر آباد
 از اصل و اتمه منصب هزاره ذات هزار سوار و در سپه سه اسبه سر برافروخت سب از مع الملک
 در سگاه کابل به سرو ملعی ضابطه معرفت و حکم محمد داد و خطاب لهری که نامور شد و شاه شجاع که
 حسب الحکم از بنگاله مجبور رسیده بود با برادر بخش که بوسیده او اجازت کورنش با اتمه انبیا در امره بودند
 بدولت مددیت فایز گشتیم درین سال اعتقاد خان با نظم بهار و بنگاله و سالیته خان از مالوه
 کجرات و شاه نوز خان از جوینور بمابوه و میرا حسن صفوی محمود مقرر کرد بدند از داتمه اکبر
 اباد معرض رسید که سلطان سارنگم سن فرزند جنب معانی که از طبع ششیره راه ماسکه بود جهان

بدو د کرد و بر لیب طلب را چه میسکه از دکن شرف صدور یافت مقرب خان ولد شیخ
 بهناکه نود سال عمر داشت در کرانه موطن خویش بوطن اصلی شانت سبی السا خانم ختم مستی
 بر بست از استماع این سانحه تأسف نمودند او همشیره طالبای امی بود و با حکیم مسیح الزمانی قرا
 بت داشت و قدم صحت از دست مهد علیا ممتاز الزمانی داشت هر دو را خاص بود و در سوم
 خانه داری و اداب بندگی نیکو میداشت و از فن طلب و علم قراره الکاه بود بلکه جهات
 بیک صاحب نژاد اولمذ نموده بودند و از انزو که فرزندی در نشت و دو دختر طالب را بغیر زندی بردا
 شنت علان در از دواج عاتقان و عوز و در جهاله نکاح رحمت خان بود و دوم در بخولا معروف
 کردند که سید جلال صدر که برض مرض در دار السلطنه لاهور ماده بود و عه جادی الاولی ختم مستی
 ازین جهان بر بست و سیزدهم همین ماه کسج نامر که بعد از کشیدن ریاضت و نمودن مناسج عبادت
 از ایام بادشاه رادکی التزام دوام ملازمت نموده بود و از شام تا بام با کمی محام در دو تنه خانه
 ببری بر و پس از نماز خفتن فواف نشد بر بروی طاری شد و اعراب به سرسگاه افوت نشست
 مصد ظهور فرادران امور شریف بود چاکمه را قسم این نامه بدیع بعضی از ان در ضمن نمود عجا
 و عرایب نیت حوزار نمود مذ بودین و دولت تعجب ادر نک خلدت غزه جادی الاولی سلط

رسیدند و سهر در نیامده یک کروی آن قریب مکانی که سوادرخان روسته برای اقامت
گزیده بود معکوس شدند روز دیگر قلعه درون و بیرون را ملاحظه نموده در خاطر از بندوبست
آن جاقز هم آورده اکابر و امانی آن شهر را در فوراً حواله بگرام و انعام کا بساب کردند و
مادامه که ما دورا بمحافظت قلعه و مشیرخان ترین را با جمعی از منصبداران و اهل باین و کمان
به کشبانی شمشیر گذشتند و نرم شکر ماصواب و دهر ایدش ن صحن مقرر شد که روح دول
بوجود نفرت اسود زیب اورنگ خلافت اسطهار ماند و سوادرخان با تمام سپاه که با او در
بلخ بود مراول باشد و امیرالامرا سلیم در آن خان بر اعزاز و سمید خان بهادر نظر ملک جرقار
چون بموضع تمبور اما بد فرود آمدند شکر اورنگ که از اطراف هجوم آورد و هر که بطرفی فرود
آمده بود با فوج مغایل کرم بیکار گشت و چون حد بودین و دولت رب اورنگ سلطنت
در یافتند که بسیاری از سپاه اوزبکیه بر امیرالامرا هجوم آوردند را بهر یک که در او سر مال و
غصه و آله و له بردگان و مرشد قلیمان را که بگویم فرستادند و او با آنکه گویم با او برسد خشم
خود را منظم خست و معده خان بهادر نظر ملک که حفظ جانب حاکم شکر میده او بار گذار گشته
بودند از ضعف بیماری بر نیامده مردم خود را بر روی غنم مقرر کرده بود و در انشای که معنوران

از کین گاه برآمده گاه بر مردم ملک ساختند خان مدکور با جماعه که با خود داشت و نذیرن
در رسید ما و جوده توان مندی جیدان کوشش نموده که باب خویش بد کس را مروج
ساخت و نه زخم مرین خود برداشت آخر کار از راه بر زمین آمد و سپران او لطف از خان
و خانرا و خان بر مهمای متواثر جان در باختند و نب او را ملک فکله تعداد مخالف نموده
او را از چهار طرف کمره روزه شدند او را بر پروان کردی را در بین و بار افواج قاهره
که نشستند ما از دور خود را نموده باشند و همه بکمر نبه بفرج مراد دل رده اند چون مردم تو بجان
و با و در خان و روضه انرا از سعی حمله معدوم رسانیدند متعاهر رخ سر ماه به نگاه خود را می شدند در
آن ضمن ملک او غلی از بر ابرمداشت متعاهیر را از راه برگردانید و جونی را بر مروج مراد دل نگاه داشته
خود با سالیگر بر فوج امیر الامراء محوم آورد امیر الامراء اسعد کارا رشید خدو دین و دولت رب
او را ملک سلطنت بگویم او در رسیده مخایل را متفرق کردند و تمامی خیمه و اسباب خیمه و دالایی در نگاه
متعاهیر بود و دست مجاهدان طویش را افتاد احوال سال مس و نیم معاش سینه خجاء و مغفیت و
هجری چون بعضی رسید که گروه او را کشته میخواستند بیدیشان رفته موجب فتور انملک ننهند ما و
شاه زاده مراد بخش را برای نبه بدان سمت رخصت نمودند هر گاه ما و شاه زاده بکار رسید

سرو حق گفت که اور که غمخت نموده اند مطایف بر لبخ مرجمت محفور آمد و بلم تمام صوبه کشمیر را
یافت و انحصار آیات عالیاب ارکابل ملاهور و لاهور باکرا باد واقع شد چهارم سوال این سال^۲
اسلام خان ناظم هر چهار صوبه دکن که منصب مفت افراری مفت سوار سحر اردو در سپهر سپه سرفرا
زبی دشت اربن سر ارجت هستی بر بست و در اورک آباد مدفون گفت و پسرانش بغایت واهمه
ناسب سرفراز کردیدند سبب دایت احمد دبان فداکار که پدر اوسید احمد قادری در عهد حضرت
جنت مکانی مدست مدارت کل داشت درین دلا مغیره قبال رسیده بخدمت صدرت کل واصل و اقامه
بنصب فرمود و بانصدی سرفرا را بخدمت گردانید و درین سال نذر محمد خان مامور اراکانت و انقباد نذر
اورک زب جلاد اربال داشت و خواست که بوسبب شفاعت ابن مکارک افضل حال خود نماید صاحب
ابن عمر داشت متفمن شفاعت او با نامه اس بدرگاه فرستادند حکم شد که بغورزند بعد از ملاقات خان
مخ و بختان را باو بگرفتند و در راه حضور نمود و شاه منجیع را بکابل رجعت نمودند و مقرر فرمودند که هرگاه یک
اورک سلطنت دارند و کوه بگذرد او را کابل عظیم درگاه شود و بعد خان بها در نظر ملک ارج باستان مسیحا
رسیده بعبوطع و سعی سرابه آرام حاصل نموده اربعه عظیم خان صاحب صوکی بهار سرفراز شد و اعظم خان
را برای خدمت صوبه کشمیر طلبد بستند خاند کور و قصد داشت نمود که مرا تحمل سرمای کسمه نسبت ببا بران در تغییر

من مفعول بر است مکرار جو مورد مور است چون دشت قبل انداختن از اموری که وقوع آن سبب نعمت نصیب و جاکر
اوشده بود بعضی رسید، منصب سابق که چهارماری سه مرار سوار بود بر و اسبده ارسال بجای که به فتح بلخ که
بوالی ایران برده والد بر و بجان جاکر دار بر ابر کاه رسیدند همه عمر فرزند خان نامر سکوی دولت که سه مزاری
و هزار باغده سوار منصب دشت بر شد و خواجده فرست خان بدان حکمت و از فضل و افضله هزار و باغده چهار صد
سوار مرار فرار کردید و بعد از رسیدن حکم معلی چون در خان مرض بود قاسم ولد خسرو نبرد خود را فرستاد
زبانه در کمک خلافت بنا بر مصلحت سپهر و قلمه بلخ را با و سپرده مر حاجت فرمودند و غلبه بادشاهی از مر
و قلمه بلخ بود به نرخ انوقت قیمت پنج لک روپیه دشت سوای رخره قلع و دیگر بندر محمد خان همیشه
و اخراجانی که درین سابق واقع شدند چهار کرد روپیه است که فرست ببت کرد و خانی و چاره لک تن
عواقق میشود از بخنده و کرد و در غلوفه مبداء بود که در عرب فی تبرخواه می یافتند و سخواه بوسا و منصب دار
جاکر دار و رای انیت دود کرد و دیگر برای سرانجام این مهم فرستند و کجای محاسن پنج و چنان
که سال ماه و نهمت کند مبت و پنج لک روپیه است که فرست ببت لک خانی باشد و بنوبله مور نزول
احداث شد و بعد چند روز رابات اقبال برافزخته و سیر عمارات شاه جهان آباد نموده مستقر خلافت ابراهام
بر لوشا و مانی اندر مسند عشق نذرین شمسی عالم را مسرت آورد دوم درین سال شاه سنخای از کابل ابرار رسید

ملائمت نمود و مکرر ولایت بخانه ابا و رحمت نمود و خدمت فرمودند و برینج شدند که زرب او یک
 سلطنت که از پنج مرکز است نموده بحکم والا بر مل در بای است نوقف داشتند بملتان استانیند و دنیا
 سال چون بعض رسید که قلع و عمارات دار الخلافه شاه جهان ابا و که معرف و توفیق ان از غیر بملتان
 بیرون است با تمام رسیده و سالیستة قدم است از دم کرده الوری علیه استغفر الخلافه اکبر ابا و در آن سمت
 بملایانفت گذارنش لمی از خفایع الشبه خلدن ان این است که نجم ذی جم سنه هزار و سیست و بیست و هجری
 الحکم جهان مطاع بفرستاد قلع و عمارت و بعد از بیست و دو از ده دقیقه نخومی از بی جمع نیم محرم اس سال آن
 بناده آند در اسس مکر بادشاهی بنیاسیجه کرد در العاع عمار اسس اسرافات است و بیج کرد بنیاد آن
 با نژده و عرض ان ممان با سرده و بالاده و در میان عمارتشن ذراع است مضاعف زین قلع اکبر ابا و
 و خرج عمارت قلع و دیگر عمارات که در دن قلع است مضاعف کرد و بیست و نینم با و ده است و بیست و یک لک و پند
 نفصل بنام محل با سقف سیمین و توابع چهارده لک و پند متبر محلن رام کاه و مضامتنش بیج لک و پند و پنجاه
 هزار و دو تنه خاص و عام و دیگر و بیج باع حیات بشن با حاتم کش لک و پند منزل بیج صاحب و دیگر بیکان و در مل
 محل منفعت لک و پند و دیگر عمارات از بازار نا و چون که در دن قلع محکم کار خفایان با بی ساختن چهار لک و پند قلع
 با خندق بیست و یک لک و پند و بیست و چهارم ربع الاول سنه هزار و پنجاه و بیست و هجری از در دراره کناره و دیگر بنا

محصل رده دوازده درآمده دولت خانه را بنور و درو و برادر و صد بعد از آن در ایوان دو تنه
 خاص و عام تخت مرصع بلبوس شرف مانوس قرین نمودند و چکشیهای بسنده و سطر درآمده از آن میان
 جنس مسیخ و دوازده لک روبه شرف بدی برای یافت بیکم صاحب را چهار لک روبه انعام فرمودند و
 شاه زاده محمد در دانشکوه را باضافه هزار ری از محصل و اقامه سببی هزار ری سرافراز گردانیدند و درین روز
 صد کس بکلیع نافه سرافراخت و چون از آن روز تا شصت وزن قمری نه روز و جشن نه روز به نور
 کرد بدو حکم شد که هفت م جشن هر دو صد کس خلعت میباید باشند و بر عشیقی سی که مارج حمایت دار الحکمه
 شاه جهان آباد شد شاه جهان آباد از شاه جهان آباد بایسته بود بمرحمت هزار روبه کام دل برگرفت و یک
 مدخل موقوفه مطهره سرور کابناک محبوب سید احمد سعید ارسال داشتند که قیمت او دو لک و پنجاه هزار ری
 بود و آن قندیل با دسپرده حکم فرمودند که متاع یک لک و پنجاه لک و شصت هزار روبه باب بر عرب
 که متصدیان مهمات کجرات از آن جا غنیمه بوی لاله خوانند نمود سر باحد و میر و از آن میان متاع پنجاه
 هزار روبه مارج شرف که رساند و سبب منصب هزار روبه فروخته با نفع آن در که مطهره و مسیح
 هزار روبه مسع نموده مارج در دیه سوز و مستعان قیمت نماید و آن سال سب و دوم مطابق سنه
 هزار و پنجاه و شصت هجری چون اینا بسته خان نظم صوبه کجرات با آنکه هیچ لک روبه علف نه بندی نقد هر سال

می یافت چنانچه با بد صورت نمی پذیرفت صوبه مذکور به بادشاه زاده داراشکوه غایت فرمودند
و امی ملک که از قبل بنان معظم صوبه الی اباد می پرداخت بمحض رسیدن او اصل و افعی دوز
ری اذات بانصد سوار و خطاب غیبت خان سرافراز شده کجرات خمت یافت و ضبط بود
مالوه از نصر شاه نواز خان بن سته خان مغول کشت و سن صوبه او دلبه بتفسر معتقد حال از
قتل ساه نجبا عیجان بیک مردمی ملازم الشان لغو نص شد و بها در خان را که روانه
کامل بود حکم معنی معاودت نموده بمرست صوبه ملتان فرستادند و بعد ازین سال رشید
خان انصاری ضابطه ملکانه و قریبا بنش خان حارث احمد نکر خست مسنی برکشند و شیخ
عبد الحمید را موری کشتا کرد شیخ ابوالفضل چون سوانح دودور با بجام رسانیده بود و غیر از دودور
انعام یافت درین سال سبوم ذبی قنده ارد در الحکلافه شاه جهان آباد مدار السلطه الامور
اعلام فیروز بی افراشته شد و دوازدهم ذبی حجه دار السلطه بورد و فیض امود فروغ اکین
کردید و درین ماه جمادی اول سیاهی سال بجهه دهم و ابتدای بجهه و سیم المعاف و بدست
سعد الله خان بمرتبیه مهت هراری هفت هزار سوار و در سیم سه سیم هزارری یافت و هم در
من روزها زبده نونشان اعظم خان که مولد بنشان سلا دودمان خیر السیر طبعه ساده و اسر

میر محمد باقر و از بنمای دبار خود بود بعد تقدیم خدمات نمایان و اصداد کارهای شایان که بفعل
 احوالش در اقبالنامه حاکمیری و پادشاه نامه و انمودی درین کتاب مذکور است مثل صاحب صوبگی
 کسمرو میر بخشی گرمی و دیوانی اعلی و معظم صوره عمده دکن و بنگاله و راه آباد و اکبیر آباد و احمد آباد
 و اسلام آباد و عرف شهر او بهار و در افغان حکومت دارا اکبر و خونیو رسرا و از بود و شش هزار
 منصب داشت بعد طی معاد و شش ^{از} مملکت علی عمر در بلده مسطور از عالم فانی بجهان جاودا
 شرافت تاریخ فونش از کلمه اعظم خان اولیا مستفاد میشود و در باغی که پیش از انقضای
 سال حکومت بر کنار دریای بلده مونیور اهدا شده و تاریخ بهاء این است هم برابر
 وافع است مرفون کردند علیه المعترف من الله الحمید چون این مقدمه معروض شد نگاه خدمت کردند
 از آن جا که درین مدت این دو دمان سپهر نشان بود شایسته گردیده من بود او ملتف خان
 که پیش از خراسان معمر می و افع شدند و در رکاب نصرت است بود از من و افع
 به منصب هزار و پانصدی هزار سوار و پانصد سال الله سپهر دوم که مجلس با صه عس الدوله صف
 خان بود هزار و پانصد سوار و پانصدی هزار سوار و پانصد سال الله سپهر دوم که مجلس با صه عس الدوله صف
 نموده بودند و بعد با صه زاید خان کو که نسبت شده بود و نیمه صدی پانصد سوار و پانصد سال الله سپهر دوم که مجلس با صه عس الدوله صف

ورا هم و العفات تسلی کنندند و با ملکه محترم خان محرابین که صد کرمه مریدان و جواهر افغان و قتل و هر
 و ما در فرزندان بود و بدو دختر ستوده سیر خان مغفور که یکی بنامه میرزا نورالدوله پسر شاه حاتم الدین
 نیره شاه جمال الدین انجو و دیگر در سکوی مادر شاه زاده شاه نجف که سلطان زین العابدین ازو
 متولد شده بود و نوربا عیادت فرمودند و علم سرکار و نور محمد خان تقوی فیست درین سال بنامه زاده
 محمد مراد بخش را که از خیمه حسب الطلب آمده بود و برای تعلیم صوبه دکن از امفال اسلام خان حضرت
 و نمودند و شاه نواز خان را که نصابت و لایست دکن مین شده بود و انا بقی شاه زاده کردند و هم درین
 سال مرشد هفت دولت خان قتل در قندهار رسید که شاه عباس مالی فرمان رومی ایران
 قتل مذکور را محامره نموده نابرات سعد الله خان و دیگر بوسان را برین بقا مقرر ساختند و نیز
 او رنگ خلافت و جهان داری حکم شدند که از ملتان بدان سمت رای شوند و لشکر متعنه بجهت
 ایشان به پیوند و خود نیز متوجه کابل شدند جشن و زن قمری در راه را در اسکی گرفت و برین روز
 قاتل خان فخره در گذشت و چون بمحمره قریب دو ماه کار بر قسعه دار میگشتند و رسیدن کوک
 دور داشت و از بکر داری ترخیصی بدشت امان طلبیده بنشاد خان و قبیلق خان و نور الحسن
 و عبد الطیف دیوان و دیگر همراسان بیرون آمده شاه را دید و خدمت نده رو بهند و ستان نهاد

و میرانجان که بتسخیر قلعه سبب رفته بود تلخا و دمج روز می مره دشت و آخر الامر بر دلجان قلعه دار
طلبیده بعد از عبد و پیمان محراب خان را دید و او بعضی عهد نموده او را با عیال و اطفال و
دیگر همراهان مدعو شده نزد شاه نقبدار آورد و سید اسد الله رسید تا فرمایان فغان رنج و اور
سار و خان که او را می مره دشت به نام دادند که با شخص شدن معامله کنند تا رحمتی رنجت منود
آنکه بعد رسیدن خبر گرفتن قندمار و بستان قلعه را دادند و خود را آمده بغلام دار قندمار میوستند
و چون دو تنان قدیم الحکمت بود پناح آمان یافته از منصب و خطاب و جا کبیر بر طرف کردید
شاه رسیدن سزاوار در یک سلطنت را کابل لعن دانسته محراب خان را باده هزار
سوار مسلکی در قندمار و دولت علی رکته را با جمعی در قلعه بست که رنجته مر حجت نمود و بر دلجان
را با خود برده تا آن سال مسدود و سوم سال نو سه هزار رنجته و سه م جوی در بن سال
افواج مسنوره بیای فله قندمار رسیده محاصره نمودند و مور حاله معسم فیت و مدت
سه نیم ماه در کرد حصار نشدند و داد و دلبری دادند لیکن چون توبیهای کلان که کس حصار
بی آنها صورت پذیرفت همراه غله و کاه رو کبکی گذشت و سر مار دیک رسید حکم معسلی بعد و رنجت
که غلبه بود بن و دولت رب ادراک خلافت و سید الله خان ردام حضور بر نور شوند هرگاه وقت شد

مع عتد تبسیر خواهد بد برنت و افواج مسفوره باشک و لباس که مبرکر دکی نظر عینان حاکم ار و بیل
 در معنی قلحان مورچی باسی هست و ما مزدند و داد تهور سیدادند حکم عظیم نموده بطور مسفور شدند و بکلیه
 خدمت جمعی کثیر در خور بابه با صافه و دیگر عنایات نوزنش با مسد زنب اورنگ سلطنت را از اصل و انصاف
 به منصب با مرود فراری دو رزده هزار سوار دوا سپه سه اسپه و سیدالدخان را از اصل و انصاف به منصب
 هفت هزار بی معب هزار سوار سوار دوا سپه سه اسپه و رسم خان را از سابق و حال معب سوار سوار
 سوار دوا سپه سه اسپه و خطاب فرورد جنگ و فتح خان را از اصل و انصاف به منصب چهار سوار سوار چهار
 هزار سوار دوا سپه سه اسپه و عظم صوبه کابل محاص نشینند و علیحضرت سدرین سال از کابل بدار سلطنت
 لاسو و از ان جایداد الحاقه معب فرمودند و توسطه ناسازکاری بیان شاه زاده محمد مراد کس و شاه
 نواز خان که تا باقی او سر فراز بود معاللات دکن چنانچه باید تمشی نمی شد فرمان طلبان عالی نمراد
 صادر شده و نشسته خان را منظم هر چار صوبه دکن بلند با به کی محمد بد شاه نواز خان را از امر او معب و معب
 داری مالوه برخواستند و درین سال نذر محمد خان نامه شکر بر بکدستی و اسناد عاید و خرج و طلب فرزندان بدو
 جهان نپاه مرسل داشت و اعلی حضرت بعلی مردان خان امیر الامراء فرمان دادند که صد هزار ربه هم برسم
 بدو خرج معب که از کوه گمان ستمندان صوبه به بندر مکر خان معب بوسند و از سه پسر خان که بدولت اسلام عتد

فایرگسه بودند سرکه سس از سحر بلخ و بختان از پداروده شده آمده بودند پدارود را طلبیدند و
 رفتن راضی شد و بهرام دل از مشکل در این عسرت گاه برگزشت و بزین راضی نشد و بعد از محبت که دو سال
 و دو ماه در ملائمت کام اندوز بود سی هزار رومیه نقد غایت نموده و متعلقان را با نعمات در خور که از
 اغذایان ملائمت سه لک رومیه از زر و زبور نامه بودند خست فرمودند و با دشت زاده محمد دارا شکوه
 که به ترم عبد الرحمن می پرداخت با براندس بست هزار رومیه از حوام و مرصع آلات و طلا آلات و نقره
 آلات و همیشه و غران بدو داد و با دو کار حوالی سفیر نزد محمد خان عباس ملت و مخمر مرصع و بهر اراد
 سرپیکشته همراه او مرخص شد و صد هزار رومیه دیگر بختان ارسال یافت و یک بقعه شمس مرصع و سی هزار
 رومیه سیان فلجان فرستادند چون و سیان طمشکوی دولت و سبط مری اسعفی خدمت نمودند و
 اصغی فی نظارت و خطاب طرخان مراکز گشت محمد بن بولاجانه عمرها در خان رومیه برآمد و کمرست خان در
 در الحلافه حجت هستی بر بست سعد الله خان که از کابل در بست رور رسیده بود و در اک ملائمت نمود
 ابیان سید محمود و خطاب بهر سیان و سمع الله خطاب بخت خان ماکور سید و ملا علاء الملک سید
 سامان حاصل خان خطاب بخت بادشاه راده دارا شکوه که در کابل توقف نموده بودند آمده دولت
 کورنش در مسد و زیب او را یک خدمت و جهان داری شرف ملائمت دریا مسد سابقا حسب موبکی

طغان پش ن مغر بود در مولا صاحب صوکی سه مفوض گشت و سرکار بکرو سوسنان در مولا دست
 کردید و بدان صاحب و سنوری با مسدودا پش ه زاده محمد مراد بخش که اردکن آمده ادراک میست
 نموده بود و صاحب صوکی کابل بر و محمد معوض خان از افعال کرمست خان معویه داری دار الخلافه ر
 یافت صلواته خان سرخشی و ساربان نجسی دوم شد مرزا حسن ولد مرزا رسم معوی والد مبار خان
 در بنگاله و اعلا و خان در اکیرا با و که خدمت سراج یافته بود و در به بهانخانه مسی بها و ندا امیر الامرا در کابل اند
 محاکمه داری موبه کنشیر سر برادر خشت و حکم شد که عبدالنبی را ملک عنایت فرستاده خود چندی در لاهور بود
 محضور در تسبیح مار دم محرم دار الخلافه به نزول اشرف اسنان پاه شد و حس و زح سمسی اوارده ط
 در عالمان ادر خشت و امیر الامرا در لاهور آمده ملاست نمود و در نیم نوروز ما و شاه زاده دار انگوه
 صفت مکمل کواهد چهار لک رو به العام مرحت کردید و چون بعد از اصفغان خان خانان سپه سالار را
 منتهای مرید او عظم الشان مصطفی مفت براری و مفت هزار کوار و هزار کوار دو کبه سه سه و انعام یک
 کرد و در دهم که مجموع سواه ان دوازده کرد و با شد و منصب عبداللہ خان با فاده های سوا مریدان درجه شد
 بود در مولا به سواه دوازده کرد و دام که مطابق دوازده ماه سی لک رو به باشد و اخفاص یافت در سکنش
 حکم و جب سماع یک لک رو به سرف بر برای رسبد و هر که باقی پ مصل دوم لک رو به العام پش ن معر شد

و درین حسن جلد یکس با پرده لک رود که دویم لکروپه یکس با و شاه زاده دارا شکوه
 همه از و بگریان بود و بعد قبول رسید و در حسن وزن فمری ابرالد مرالعصاب اصحاب ماحدیه
 کفایت نیت احوال است و چهارم سلطان سنده نزار و شصت هوی درین سال چون یکصد
 اکبرادی من مام رسیده بود و عیلمت حاجران مای بر کلکون ملک حرام سوار شده ان مسجد را
 بفروغ بزداں پرستی نور کین کرد و اندند و یکس ان پرستار خاص از حرم در صبح الدت و مرده
 حان مملو از زر و سیم جابر بنظر انور گذشت درین سال چون ماه بدر محمد خان مصنف شکر و طغی و استعدا
 مرید صاحب رسید محبوب خواجه حان محمود مد مراد و به نقد و دو صد مراد و به چش جواهر و مره لعه
 یکصد از فتح طبع سیر کار عاید شده بود و هزار و ده بعد بعد الرحمن و رستا و ند و چون مریت خان خشت
 که خربت با قصد مرانغام و سوری نیت یکم سج الزمان رخت هستی رست چون بهین عمر اکبرت از
 ستن تاجوز نموده بود و دشمنان و مضایق قوی دادند که اگر انظار نمایند و فدی دهند جابر است خابران
 شعب هزار و ده به استعان بدل فرمودند و بر نشی در ابوان خاص و عام نیاز مند ان از خوان نوال بگو
 ماکون بطلمیه به در یکشند و متور شد که لس اربین و هر رمضان چنین معمول سد سیادتین بخشی دوم را
 صاحب کبر آباد فرمودند و جان غار خان کجی دوم شد چون سید زلفی خان از متف بری غبتو است بگرد

بردخت او را از منصب باز داشته بست لک و لجم سالبانه مرحمت فرمودند و فوجدار می بود
 و کنگوار تغییر او میرزا مراد کام یافت در بنو الحسن و زن سسی انفاق گرفت سید احمد سمیه از کنگ مغلطه
 آمده ملازمت نمود و قار خطاب محرم خان سرافراز شد و بن سلطان سیمان شگوه را از اصل
 و امانت مومنه با لصد ربه سلطان سپهر شگوه را مومنه با لصد ربه سرافراز فرمودند و نیم ذی حجه ملا یغیائی
 سردی بنزف ملازمت سعادت یافت او بعد از تحصیل علوم عقلیه و نقلیه برای کتاب روزهی از وجه طالع سلطانی
 از بجا به طریق معارضت گرفته هندوستان آمده بقصد انفراف سبوی وطن سورت رسیده بود چون کمالدت او
 بعض اندلس رسید از انجا طلب نموده مصمم برای صد سوار مخبر گردانیدند چون از عرض داشت و ب توفیق
 بندر سورت عباسع جا به و جلال رسید که سلطان محمد خان فرمان روی روم سید محی الدین را که از ادله و فوئد
 النعلین قدس سره بعنوان سفارت فرستاده و سید کور به بندر سورت آمده از بکاه مدلت فرمان و حاکمت بسید
 محی الدین محبوب الدین یک کر مر در فرستاده آمد و متبندی بندر سورت بر لبع شد که ده هزار روپه از حرامه انجا بود
 به بند و سر حکم اندلس معاد موس که معیال در بر با خور و دوزار روپه و میرزا خان درماند و هزار روپه و شاه نواز خان
 در اصفهان و دوزار روپه و خلیل الدخان در شاه جهان ابا و دوزار روپه با و بر بند و نور دم محرم ابن صالح ب
 از در یک خدمت که حسب الطلب از عمان آمده بودند ملازمت نمودند و در بن سال و رعیت خود بود در ان ارادار

المخلوقه صاحب کفر و اقع شد و زب اورنگ خلافت را بصوبه دارى ملتان که در حاکمیت آن خودت
 فرمودند خلیل الله خان میر بخشی بصوبه دارى شاه جهان اباد و لهر سپهان میر بخشی کرى اجماع و امده حسن ولد
 قمرى منعقد شد فنج الله ولد زاده خان کو که خطاب خانى سرفراز کردید عبد الرحمن سپهر در محمد خان در سبب رفت
 بدینش و لایت غوری با و داد سجان طمیان فلما قار ائین نمودند او را از راه بدست آورده سر و دست طمیان
 بردند و محبوبى خست عبد الرحمن بکامبها نان گفت اگر مرا عه خلافت رسانید بخوارشاد خانى سرفراز خوانید
 جماعه فرموده او را بدرگاه رسانیدند و ملازمت نموده چهار ماهى با قصد سوار منصب یافت سعید خان بهادر
 خلفه ملک از بهار رسیده بکمرت نظم صوبه کابل مقرر گردید و جمیع خان بلفظ صوبه بهار مامور گشت احوال
 قریبیم سینه از است و یکم بحرى امروى آب را وى با دنا و زاده مراد بخش از کابل آمده افر
 از ملازمت سود و بجاى صوکی مالوه مشمول عوطف شد چون سبب افزودنی با باران را باض اطراف دل
 و وسطان دیگر که بعد ازین کشته شد و بزم آمد و در ابایت عالیات از ان حاصمت نموده در در سلطه
 اعتلا گشت معقد خان در حرم پور در گذشت و مراد مراد دام صفوی کماى او بنین شد و احمد بیگ بجایش شد
 فوجدارى سواره با سراجى سپهر اعظم خان ارسلان مراد با قصد سوار منصب یافته خطاب ارادت خان
 و دار و علی بنجیه سرفراز شد درین سال سید محى الدین سرفراز رود ارسروم معیه علیار رسید و حسب الحکم سرکمان مهرور ک

باستقبال اور فتنہ پیشکامہ حضور آور و جنب مس و ششم ماه رحب از نواح سلطان سمنان شکوه با صه
 خواجہ عبدالرحمن سپر خواجہ عبدالعزیز عیشندی بفعل اید و ہمدیشال مباح قی مجامع رسید کہ در محمد خان
 سب نورش اور کتہ رواہ مکہ معظمہ شدہ بود سح صحابی الثنبہ در نواحی سمنان ازین جہان انتقال نمود
 شہر و بہرام و عبدالرحمن سلطان سران اور اخلاص فاصہ غایت فرمودند و حاجی احمد عبدالغبارت روم دستور
 یافت و از جناب حضرت محمد مرصع و مسمر مرصع بار و در مرصع کہ قیمت مجموع یک مکر وہ شد بطریق اوقاف
 ماہہ انشا سعید اللہ خان محبوب او عصر فرستادند و بہ متعدد بان بندر سورت یر لیغ رفت کہ متاع یک یک
 رو بہ باب سب غمرہ بدو حوالہ نمایند تا مستحق کہ معظمہ و مدینہ منورہ قسمت غابر و در افادہ جلوس بابت تاراج متاع وہ
 کتہ رو بہ شد بدفعہ محض صبرات و صبرات بن و دو بقعہ مسرکہ ارسال فرستاد و مقرر بانعام بانزدہ فرلہ رو بہ ہر فرلہ شد
 ہر آہ حاجی احمد سعید رخصت شد و در وقت ملازمت تار و زخمیت سم فرلہ رو بہ نقد سوا جنس کامی کہ در بد نقل و سواہ نامہ الکہ
 محض فرہ و جمعہ کریم السکن علی حضرت الاحد المستقن بحکم الصدیہ الذی کالہ اسماء الخنوع و جمیع الاسان الخنوع و جمیع الخنوع
 و الف و حلقہ السکوہ و الف و الف للسی الامی الامی العری المرال نامہ صادر و الکلام ابر الحبان اسل المعرفان المومنین عابدات اللہ العوی العری
 الہادی ثمالہ بن محمد جعفران فی ثاجہان با وجہ عار الی من الدباب النور الہا بالضم رفع مکان مع ان بن سیمو المرنبہ
 سماء و علو المرنبہ و سماء لودہ سبیتہ محلی سبط الہامہ رشید ارکان السورۃ النعیمہ موبد الاحکام اللہ الخفیہ معال فخر الراج مجاہدہ

الا ورحم عالي التحمت ساقی المهریه سلاخو انین الروم باهر الملهوف والمعلوم مورد الطاف کهرم الفضال^{مسیط}
 اعطاف الکبیر المتعال سمس الرعمه والعرة والبند والعظمه والثان سلطان محمد خان لارالت
 سمس سلطه ماسه عن الزوال واقمار دولته ماسه علی اکمال وهدرین ابام از وقایع صو
 به کابل مبرض رسید که سیدخان بها و نظیف حک ازین جهان در کثرت خانرا داده بسته
 این درگاه بود هفت هزار ری هفت هزار سوار و دو سیه سه سیه منصب داشت در
 بنوله از اعتقاد دشمن وزن سمس عالم کام دل مرا کرم رستم خان بها در فرد جنگ
 رسول خود داده ملاست نمود و مسد لکرو به که ازت جهان آباد با خود آورده بود رسانید
 و بانعام صد و یک سوار به بلند مرتبه شد لهر اب خان از اصل امانه چهنداری مهران
 سوار منصب و مهابت خان خطاب با به بنظم صوبه کابل سوار اعتبار بر افروخت لطف الله خان
 و عات الله لهران سعد الله خان ملاست نمودند خشنس تسبیح مردار بدوبه دو بهین سر
 سح مرصع غایت شد و سب مبارک دوشنه شاتر دوم ربیع الدول مطای سسم اسعدار بعد
 ارا نقضای یک بهر و سح و کم کرس ار لاهور بدرد الملک کابل بهت فرمودند و نریب اورنگ
 غدت و جانزاری فرمان صادر شد که ارملان بقدر مار روانه شوند و مدد الهامی سعد الله^ن

با فواج بحر مواج کہ با لشکر نجات کامل مجموع بجاہ فرار سوار سرد کار بود رخت فرمودند کہ
 از راه کابل و غزنین خود را بقندہار رسانیدہ تا اتفاق رب اورنگ حدیثت سواران را محصرہ
 نماید و سربہ ہر ارشستر بہرہ این لشکر دادہ اند ما بعد سرخراندہ و بانقد ستراسلیم و غیرہ و
 مردیک دو ہزار ارشستر کو از کم تو سحابہ اسرہ و باروت و کولہای آہن و چہارم حمادی الدولی
 بر ملکون اسمان سہر سوار شدہ در الملک کابل را بہ پرتو ما مجہ اعلام لامعہ فروغ نمود
 نمودند حسن وزن قمری با غلٹ طہمان غنہ سنبھ حد بو دین و دولت رب اورنگ سلطنت
 با غافہ پیمہ راری سہ ہزار سوار کہ سب ہراری پانزدہ ہزار باشند مقرر فرمودند و شاہ شجاع کہ ارد
 مجاہد آمدہ بود سعادہت مدد رشت جان شاد خان کشنی دوم بہ خطاب لکھ خان نامور و ب
 وجہ آزاد جان را بہ خطاب افتاد خان سرافراری کشندہ سرکشنی گردانیدند و درین سال فرو
 کشمیری ششوی در توصیف عمارت دارالحکومہ و جامع حاکم کشنی عرض رسانید و او را بہ ہندیا
 اسنان و افعال و انعام ہزار رتبہ عوام کشیدند این دوست ارزان ششوی است فتوہ لغالی اہم چہ
 سہرپ این کہ زیشان گذشتہ برنابی اور کپورن جہا کر کہ در جود ما باشند ہمیشہ جہان آباد
 باشند در وصف جامع حاکم بخش ست ای چشم سار از نور روشن خاطر متصور تو کشن کشن

نو در جهان ندیده مثل تو خدا سازیده سلوک و من ارکلام انتم آنکه بر بال مرد و بر نام احوال
 سال سبب خوشم موافق سنه هزار و شصت و دوم محرمی درین امام عالی ملک ملازم شاه زاهد
 ده محمد شجاع با هزار سواران و آلات بار و طره از زندگانی باویشی فرست و هزار سوار و سوار
 یافت که ما مرد و لک رویه بخته خراج عساکر بقندار رسانند و چون اورنگان حاجت افراف
 عین آمده بودند از فراغ لطف نموده و محبت درگاه معروض داشت حکم اندکس صادر شد
 که مسرعان بکعبه نبوت راه ۶۰ مین بحدت رفته مساعدت نماید و بعد از رسیدن به فراغ خزان
 را همراه کرده بوش مبارک و از افغانان و ارباب باغ باغ مردم مسرعان فرست و دو سب کس از
 المان و اورنگان فصل سبزه کروی را مجموع مساعد و از جمعی که بقدر آمد ظاهر شد که شهاب
 اوزبک از فضل عبدالغیر خان والی سارا و فرست و هزار سوار در مسبحان فغان والی
 بحر برای غارت آن نواحی آمده بودند و درین سال موجب حکم اندکس زین اورنگ حدت
 مسرعه خان با فواج قاهره بقندار رسیده ملو از مسمیره برده مسددت دوماه نشت روزگرو قلع
 مقام جاه و جلال رسیده که اوزبکان و المان موافق و بنین آمده گرفت و بکینه اند نریب اورنگ
 سلطنت و مسدد خان حکم شد که مسرعه را بخت و کمر بکمر سه روز درگاه والا شوند و چون شاه

زاده در انکوه تعهد نظم موبه کابل داده بود در اصل دارنده منصب سی هزار بیست هزار سوار
 و دویست و سه سوار و حج کرد و دام انعام سرفرازی یافت و چون در موبه کابل منصب ماکر بود و موفقی
 موبه کجرات که در آن موبه جمعیتی داشت صوره ملان عثمان و سلطان سلیمان سکوه مبین سپر
 در بن را بمنصب بیست هزار بیست هزار سوار و بنیل از جمله خاصه مابراق صوره و ماده صل و علم
 و نفاذ سرافراز کرده منصب مومکی دارالملک کابل عزت و محاربت کشیدند و حکم شد که بکشته
 بدو رخمه سرخ که حاصه اعصمت و ما و نژاد مافی کا سکار بود و بیست بریا منموده باشند و ما و شاه
 زاده در انکوه حکم شد که بکلم و نق صوبه کابل پرداخته و در سلطه لاهور و مروت نمایند و در بن
 سال امپاص را بایست از کابل و در سلطه و در آن جا و در الخدغه واقع شد و در اورنگ سلطت و هما
 نبانی را با انعام و ولایت بکلاه سرافراز صوره موفقی و علم مابراق صوبه کابل و کن نصرت فرمودند و موبه
 داری احمد اباد و شایسته خان نقویض نیست و شاه شجاع را بصوبه بکاله حصت مروت دادند و موفقی
 که معالج بر سمار حاص ما و نژاد مافی اکبر ابادی محل موفقه بود و عباس خلعت حاصه و انفاذ با نصرت ذات
 به منصب سی هزار بیست و پانصد هزار سوار و انعام سی هزار و پانصد سوار فرخت و الویه بطور مابرات و در الخدغه
 شاه جهان اباد و بر تومر دل افکند و در جوالا موفقی رسید ما و یکم شهره فرورد حضرت حبیبی که از موفقی الخدغه

اکبر اباد کشته دیدن مذبول زمان بدار المخلدنه رواده سنده بودند در نواحی منیرا ابن جهان اسقال
 نمودند حکم سفد که در روفه عرش شهابی دفن نمایند و سدر بن اثنا بار استکی حسن سسی خلایق را
 مسرت نظام و باطن بدست آمد و چون مابدا شاه راده محمد داراشکوه ارکابل مدار السلطه رسیده
 باز روی تمام الماس تسخیر کنند و نموده سیر انجام مواد و ساق جاسمه سلامت بردخت با تمام بست
 لک رده از نقد جنس سرعید شده بنسجه حصار قندار مقرر کرد بدید و راجه صوت سنکه را با خانه
 مراری ذات مصف نشهراری بهمه راسوار بلند مایکی کشند و خوش مری همان ران را
 آورد و سال س و نیم مصلوب سه نمر و دست بجری را حسمه دله را نا حکم سیکه بنصب
 بهمهاری بهمه راسوار و خطاب را ماسرا فرار کرد بدو درین سال مابدا شاه زاده داراشکوه بقندار رسید
 بنظر اطمحاصره پر دست در ستم خان را موجب حکم معسی بسیمه ملوک بست و پسنداد و فرستاد خان
 به ملوک مذکور رسیده بلوارم محاصره برداشت پس از ده روز قلع دار برآمده خان مذکور را دریافت و خانه
 او را بمذمت مابدا شاه زاده داراشکوه روانه کرد و بعد و سیم سوال افواج قاهره از بیطرف بورش
 کردند و برخی از بندها خود را بشیر عامی در آمد و سدر بنسبت صاچشند چون دست می مره از سحاه گذشت
 و مسنان تزدیک رسید مابدا شاه راده داراشکوه حکم معلی معاودت نمود و عمر مذمت خد بود بن و

دولت زب اورنگ خدفت معین مرده ولد پسر تک احمد از بطن حضرت هوزار خان دو
 از دهم شعبان این سال رسید و آن کرامی مولود را محمد عظیم نامور کرد و ایندند رویش دهم ذی
 محبه مطابق یازدهم ماه عبدالمعظم افزای ادبایی دولت گشت و اعلی حضرت مسجد سنوره
 مناعلا بر سار خاص اگر بادی محل شریف فرمودند و نماز ادا نمودند و خوان های نثار که انوار الطاف
 خاقانی ترس داده بود از نظر شرف گشت و بر فرق مبارک نثار شد و چون حکم شده بود
 که درون ارک مستقر خفته مسجدی سراپا از رنگ مرمر بنهند و درین ایام معروض رسیده که
 الهی ماست نافه را بابت عیالیت مستقر الموده انتهاض یافت و بدان معبد والا شرف
 فرموده نماز عصر درین جا ادا نموده و آن مکان قدس شملت بر سه کعبه که بعد از دراع
 طول و پنجاه و شش دراع و عرض او سبت و یک دراع در عرض هفت سال بعرض سببع
 لک رده و هفت سال مس و سیم جلوس اعلی حضرت مطابق سنه هزار و شصت و سه هجری با انجام
 و هجدهمین سال از استقرار خلافت برادر المخلوفه مرجعیت فرمودند و با دناه زاده داراشکوه از قندهار
 آمده ملازمت نمود و از عرض قدرت حاطه ناصر مهدی بند رسورت مس معنی مجامع رسیده که سلطان
 محمد خان مرمان روایی روم ذوالفقار اقا را بغارت روانه نموده نامه محمود افرستاده است

برمع شد که دوازده هزار روپه از خزانه سورت باو بپسند و در سلطان پور ندر بارنرا
دارخان بول داران جابج هرار روپه و در برهان پور محمد ط هر ملازم نسیب ادرک
سلطنت که بحرست خد بس می پردازد قبل ان والا کهر دوازده هزار روپه و در احسن
محمد مرک دیوان بادنش ه زاده محمد مراد بخش ارمل او محمد ار روپه و سیادت خان
حار سن سمر الخلفه دوازده هزار روپه از خزانه والا دسه هزار روپه از جانب خود باورسند
در مولاس ورن مسی غنقله ابتهاج در علمیان اندخت حفور خان ناظم صوبه بهار بدکوه
رسید و بادشاه زاده مراد بخش که حب الحکم از مالوده آمده بود دولت طارست اندخت و تقویا
ماصب صوکی کجرات در معر شایسته خان که بصوبه داری مالوه نوازش یافت سرافراز کردید از
اصل اخافه به منصب ده هزار ری بخش مراد بخواجه نوازش یافت و بادشاه محمد دارا شکوه
را دو کرد و دام دیگر در هر کجرات پنجاب و ملتان که از اصل و اخافه دوازده کرد و دام باشد بطریق
انعام مرحمت نمودند طلیح خان در مول خود سه ره ط مسی در سجید محبتة حسن وزن قمری کام دل
مختار بن محمد و از حسن نوز و زاعفا و خان و دیگر نوشتن حب الحکم در مرصده و العفرا انفا
روم را سید بنشت آوردند بر عسبل ولد اعظم خان را در اصل و افشار به منصب دم هزار ری هزار سوار

و خطاب معر خان و قلعه دارنی فتح آباد همار کشیدند محمد ابراهیم امیر خان خطاب یافته از
 معر ارادت خان عسکری دوم بلند مرتبه گردید مراد کام صفوی مکرم خان خطاب فست
 محمد نرف و محمد صفی سپهر اسلام خان و ابن خطاب عماد خان و دو عین خطاب صفیان
 سرازار شدند و سال ۱۱۰۰ هجری مطابق سنه ۱۷۸۷ شمسی و چهارم درین سال
 سطره فیض آباد دارالحکمر احمدیه را با مال عایدات و امین شد و چون در عهد حضرت حجت مکانی
 در ویمی که کرن سپهر را امر سکندر برگاه معلی آمده بود صحن مقرر شده بود که رانا و هر که از اعیان او بر آید
 برسد قلعه جتو را اسکا هم ندر و درین والا بعض رسید که قلعه ندر بود در نهایت رعایت ترمیم یافته بود
 می باید محمد الملکی سعد الله خان باسی هزار سوار جهتم دم قلعه روانه ان صوب نمودند و او را در عرض
 چارده پانزده روز قلعه را بمیدم ساخت و چون را مار حواری علت بیدار گردیده پادشاه
 زاده داراشکوه منجی شده بود بالماس پادشاه زاده فقیر او معوضت قروح کشت از انبوغات
 سکر فتح رهبر دیکر ملک او را در مان داشته سعد الله خان را با تمام لشکر طلب حضور فرمودند
 و رانا بر خود را معسوب کنج عبد اکبریم و خضر بهان که بصواب دید پادشاه زاده داراشکوه
 پس رانا رفته بودند درگاه والا فرستاد و هم در ان نزدیکی مرعبت اعلام از راه مستقر

الخلافه ابراہامداد بر الخلافه واقع شد در بنولاسٹن ورن نمسی و صدہ شش اندزی حلالی
 کردید چون رس اورنگ سلطنت و جهان داری حکم شدہ بود کہ محمد سلطان نخستین
 سپہر خود را مندر سور بفرستد و ثابستہ خان فرمان شدہ بود کہ از اقطاعی خود مندر آورده تا
 وصول محمد سلطان توقف کر سبکہ کہ اگر جایانارنا را ہ مخالفت بسپہر و ارزان طرف ہولایت
 او در آید در مولاکہ مسم را نا انجام یافت محمد سلطان و ثابستہ خان از راہ کمالی جاننا
 بدرہہ رسیدہ بملاکت نمودند و چون بادشاہ زادہ داراشکوہ و امیر الامرا علیبردان
 خان مسجد تنک مرمر نواح اشد واقعہ ارک مسو الخلافہ را ندیدہ بود مبدکان حضرت و خل
 قلوہ بدگشتہ و سپہر شریف ہر دہ از راہ محلات سفہ سوار بروصہ ممتاز محل رفتہ بمترل و را
 آمدند و فرور از رازح جا آورندہ دار الخلافہ کرد بند و محمد سلطان با نعام پنجاہ ہزار روپہ ہر فرار
 شدہ رخصت انصاف یافت و یک لک روپہ بادشاہ زادہ جہانباں رس اورنگ سلطنت
 در جلالہ بریا پور عاریت شد و ثابستہ خان مابلوہ مرخص شد و دوالعار افا از ہکاح علامت التماس
 ملاکت بادشاہ زادہ محمد داراشکوہ نمودہ کہ بہستان والابار رفت و بہت ہزار روپہ نقد
 از قبل شاہ زادہ و محمد را روپہ از جانب سلطان سلیمان سنکوہ بطریق انعام بہت و دہم مجاہدی الثابستہ

نزد انفقار اقا انعام سبی هزار روپہ سرسبند شد و بستم بامر خاقان بدو انفقار اقا کہ یکدیگر نزل
 خان مذکور رفتہ با نژدہ ہزار روپہ نقد داد و دسیوم شعبان بدو انفقار اقا کمر ہجہا صد توکی
 و یک روپہ بہمن وزن غنیت شد و محبوب قابم مک نامہ از نشات سعد الہ خان و
 یک قبضہ خنجر مرصع کہ قیمت ان یک لک روپہ و کمر مرصع بالہاس و یاقوت کہ قیمت ان
 چہل ہزار روپہ و یک حقہ بلور بن محو از عطر ہجہا کسری و دو ہزار بارہم از نفیس کجرات
 کشمیر کہ قیمت ان یک لک روپہ بود بغیر ارسال داشتند و شت قطعہ یاقوت و چار زمرہ
 و نہ مردارید بدو انفقار اقا حوالہ فرمودند کہ بغیر رساند و قیمت مجموع این
 اشیاء و ملک ہجہا ہزار روپہ بود و سفیر مذکور بعبایت سبی ہزار روپہ نقد معرشتہ
 دستوری انصاف یافت از وصول بہ بندر سورت نامنکام رخصت اچہ از نقد و جس
 ما و عطا شد و دلک و معتاد و ہجرار روپہ مشغول از سرکار بادشاہی یک لک و شہاد و ہجرار
 روپہ باقی از شاہ زادہ ہای کامکار و تونتان نامدار باو رسید و حسن وزن قمری شاہ زادہ
 محمد داراشکوہ را بنامیت خلعت خاصہ مانوری طلسم زر نگار کہ بر کلمہای آن قرص ہای مرصع
 دالاس کران بہادر کمال خوشنمای تعبیر نمودہ بودند وزہ و کریمان و دور اسن بلالی مطرز بود و

و قیمت آن دو ملک و چهار هزار روپیه بود و مرشدی از یک قطعه لعل و دو دان
 مردار بد قیمت یک کنگره و سه و سی لک روپیه نقد مرشد کرد و بنده خطاب
 شاه بلند اقبال مرشد از ساختن و برکسی طلا معصل او رنگ خلانت گذاشته بودند
 حکم نشستن فرمودند و حکم شد که نوسان نام دار به منزل شاه راده رفته مراسم مبارک باد
 بجا آورند و در جشن نوروز اله بردگان سبب غلام رضا که خطی لباسی از طرف خان
 ساخته بقول افاسی والی ایران مرود و در صورت گرفتارند و بعضی حقیقت خان بغیر
 منصب مادم یافته بود و در بنو لای بر ارت دم خان بوضع بیست سالی منصب و مول
 سرکار جو پور از عمر کریمت خان سرافرازی یافت و عمر جان از سابق و لاهی چارم را
 رجا س هزار سوار بنده خطاب بهادر خان اعتبار افزود و سید علی ولد سید جلال خطاب
 رضویان سر برافزشت و در بنال شیخ عبدالحمد باو شاه نامه نویسنده رخت هستی
 مرشد حواله سبب و نیمه مقام سینه مراد و شفقت و بیج حری در بن سال
 ملا شفیق از اصل اضافه به منصب دوم هزار روپیه ذات و سید سوار و خطاب و شمنه
 خان و خدمت کشیک می دوم از عمر کریم خان و مرشد حواله مرصع سر برافزشت

چون محمد سعید میرجله که از سادات اردستان اصفهان است و زنی و فنق مهمات
 عبدالله قطب الملک والی کلکند با و منوط بود و چند بن حصون سرچسل از کرمانجیان
 انتزاع نموده ضمیمه ملک او گردانیده بود و با وجود سامان سابق از اخذ آن حصون نترسید
 و گفت تمام مدالموده همراهِ سوار نوکر داشت و ازین ره گذر جسمی که با و مخالف بودند
 قطب الملک را از و منحرف ساختند بابران او بزرگ سلطان توسل جست و بموجب
 التماس ایشان خلعت فاخره با منثور سعادت کجور متضمن عنایت منصب خمراری همراهِ
 سوار میرجله و دو هزار سوار همراهِ محمد امین سرش رحمت شد و بر بیع بقطب الملک
 در باب عدم مانع او مسموح قاضی عارف کشمیری صادر شد و سلطان سپهر لکوه منصب
 بست خمراری و هزار سوار و صاحب صوکی تته برنوا حسند و سلطان زین الدین محمد میر
 شاه زاده محمد شجاع را که حسب الحکم اربکاله حضور آمده بود به منصب مفت خمراری و دو
 هزار سوار سرافراز فرموده حفت انفراف دادند درین ایام آوازه سلوت و سرور حس
 سمسی در کاخ اسمان سمند خواجه عابد برادر خواجه هادی سرمنند که پدرش سنخ عالم از
 افاضل و اکابران بلده بود برای زیارت حرمین از راه کابل آمده سعادت استان بوس

در یافتن سس هزار روزه العام یافته مرخص شد و در ششصد خان با صافه با صندی به
منصب سه فراری سر بلند شد و همدربن سال قاسم خان مراسم را کمره اسراع ملعم
سامور که مرزبان سری مکر در مرمت ان میگوشتد فرستاد و محدل مغلوب و اسمه
کشته کرختند و ظهور را که اشته و خان مذکور تلو را و بران ساخته حب الکلم مر حبت بود
و همین ایام سرب اورک سلطه و حب اندازی حکم شد که مبر را خان ناظم صوبه برادر نادی
داد خان صاحب صوبه مکانه زاسرزمین دارد و یو که که همه سکس سنوات سبق نداده نعل
میگذرانند بفرستد اگر سکس سال حال و همه شکس سابق بد بد ستر والا سبزا رسانند چنانچه مرزاجان
و دیگر خوانین نام دل را بموجب حکم معی فرستادند و رسیدند مذکور عاره سحر طاعت و انقیاد
ندیده لها می سکس را قبول نمود و معرفت که دیگر تعلق نکند خان مذکور رمن دارند و بر زابا
رشمس که در تصرف او بود همراه گرفته معاودت نمود و کمالیت رس او رک خلافت شرف
شد و برین او ان سن وزن قمری طرب افرو و احوال ساسی م سهاقی سینه هرگز سست
دشمن عری سبت و دوم محادی النانیه این سال سواد خان عابره فولنج که از مدلی شبت
و لغزجان علاج منمود در سن حمل و مفت سالگی از بن جهان فانی خست بر سبت و اعظم شرف

بابا و شاه زاده محمد در اسکوه یک مرتبه برای عیادت عمربل او شریف فرموده بودند
 در سمول بوارش لطف الدین پسر کاشش را به منصب هفت صدی صد سوار بوختند خانم
 که بنین عمرش سمن رسیده سه هزار می دو هزار سوار منحصت است بمصر فالج اراجرار
 سعادت حضور محروم ماند نسبت لک دارم سرورغال با و غایت شد بعد از جدی در گذشت و از
 مغیر اذیت دار و غلی دولت خانه خاص بنام دار خان تفویض یافت و از اصل و اضاف
 دوم هزار و پانصد بی هزار و پانصد سوار کردید و دار و علی حده ای کرک بیست افادار و غلی ابدار
 خانه بن و کام مده و دار و غلی خواصان با مر ولد بوسان مقوم شد چون پیش از رسیدن قاسم
 عارف قطب الملک محمد ابن پسر محمد سعید سر محمد را فید موده اموال او را متصرف شده بود
 بر بیع نام او در باب گذر نشین محمد ابن پسر محمد سعید سر محمد و ترتب تابع عدم انقباض و اصدار
 یافت و مرید اورنگ خلافت حکم شد که روز انقباض کردند و مناسبت مطاع به شاسته خان صوب
 دارالو و دیگر امرا بان تعینات الصوبه جا در کردید که زود خود را به خدمت زب اورنگ سلطنت
 جهان بانی رسانند و جناب ابان محمد سلطان همین پسر خود را به ان صوب خدمت فرمودند
 و متعاقب خود نیز منوبه شدند و قطب الملک بعد از وصول فرمان و اطلاع امن محمد سلطان از حواس

غفلت پیدا کردند محمد ابن را با توابع او فرستاد و محمد ابن بعد از آن سلطان والا کمر نشسته
 از خوف دل و ابرو داشت و چون قلب الملک امرا را آنها انچه گرفته بود باز پس نداد و محمد سلطان
 عازم حیدرآباد که رسیدی کوکلیکنده است کرد بد قطب الملک از هر اسب خود را بقلعه رسانید
 و محمد نام را با صند و قچہ ہوا مر و مرصع آلات پیش محمد سلطان فرستاد و در وقت ملائمت
 محمد نامر ثوخی از مر اسان او طام شدند و او در نبرد آمد و دلاوریان عسکر منصور محاذ دل را برداشته
 داخل حیدرآباد شدند و محبت بسیار بدست آمد و حباب زرب اور کام خلافت عازم کلکلیکنده
 شدند و بیستم ربیع الثانی از تعمیر آباد کہ است کردی حیدرآباد دست کوح نموده یک کردی قدم
 کلکلیکنده رسیدند و محمد سلطان امر نمودند کہ ما قوچ خود جانب چپ و صف نماید در بن ہنگام
 بیج شنش مرار سوار و دود و از دہ ہزار ہار دہ از غنم سبہ کلکم در برابر سکر فیروری اثر آمد
 اس ہیکار ہر امر دمسد ما لکہ ساری از او بار ہزار و تان معول کشند اغوالا در قطب الملک
 دہای خود در ادای سکنش مقرری سنوات سابق و بدہ عرف اشباب صبیہ خود با محمد
 سلطان در میان آورد و الحاس ہر مہ شدند و ہم در ان سال از دوداج و قروح یافت
 و سلطان بہ مصیبت ہفت ہزار بی و ہزار سوار سہرا فرار داشت چون میر عبد اللطیف صاحب جناب

اورنگ سلطنت که برای آوردن سرحد رفته بود خبر آمدن او بنوامی کلکنده رسانید قاضی
 عارف حب الامر خدو بدین و دولت رب اورنگ حلفت فرمان عالیشان و خلعت باو
 رسانند و او مراسم تلبات بجا آورده در ساعت مقرر ملاست رب اورنگ سلطنت نمود و
 پسرش محمد ابن رخص عده معی کردید و هم در آن جا فرمان عالمت عنوان تسمین خطاب
 معظم خان و خلعت حاصه و جهم مرصع با بھول کناره و علم و نقاره از پیشگاه نوارش
 باورسید و چون خبر آمدن مادرشاه زاده جهانبان رب اورنگ سلطنت سمعان نسج
 و نفرت باوزنگ آباد مسموع معی کردید و اصل اضافه به منصب پست فراری با برده هزار
 و دویست و سیصد و شصت و شصت خان با اضافه فراری هزار سوار منصب نخست فرار
 نخست فرار سوار دیو سیصد و الا خطاب خان جهانی سر برافروخت و معظم خان بدرگاه والا رسید
 معصل متبہ رخ برافروخت و از پیشگاه نوارش بغایت خلعت حاصه و نیمه مرصع و از اصل و
 اضافه معصل سس فراری سس هزار سوار خدمت وزارت کل و مرمت قیدان مرصع و دو
 سس سس و یک فیل ماده و سس یک روپہ نقد سس شد معظم خان جواهر ثمنیہ کہ از ان میان لک
 بود نودن نہ مالک کہ دو صد و بیست و تیرہ سرخ باشد قیمت ان دو لک و شامردہ هزار روپہ مقرر

کشته دست قبل نرود و ده کار با براق ملل و شرافت ارق بود بطریق بکشش گذرانند و ثبت
 ان مجموع با جوامع و فرس با مرده ملک رو به شد در جشن شمسی ورن این سال شاه بلند فعال
 راجع کرد و دام طرفی انعام مرحمت شد تمنا و ان والا نراد و اسابق و لاحق با طلب منصب
 شفت کرد و ام شد که موافق دوازده ماه یک کرد و چهار ملک رو به می شود شاه بلند انجان بکشش
 یک ملک رو به و چهار هزار در نظر گذارند از ان بعد یکی بود بقیه شفت و ثبت هزار کیل با
 و سرنگیه ان ارسک نشم و ان را با لباس و با قوت و زور و مرصع نموده بودند و درین سال
 مسبد جامع شاه جهان آباد که در سه سبت و چهارم جلوس اعظمی است اساس بافته بودند
 صورت امام پدیرفت و انعام این عمارت قریب سی ماه بجمع خان مفوض بود و قریب دو سال
 خلیل الله خان با تمام پردخت و مدت سه سال و پنج ماه مسجد الله خان بدل و سعی نمود پس
 از انتقال او از بنعالم بروح الله دار و غله عمارت حکم شد که به تمام او پروازد و الحمد و در عرض
 شش سال صورت اتمام یافت تاریخ انعامش سه سبت و جهان قبله حاجات آمد
 اگر چه عدد این هزار و شفت و شفت است و ابجاش در هزار و شفت و شش بوقوع آمد لیکن قبلی
 از کار حکما کی و بعد مانده بود نظر بحدوث طلیع تاریخ حکم مقدس درین سال داخل نموده شد این

کارنامه او در بهر فن مبلغ ده لک رومیه تمام شد مسجد طول مسجد نو در اراج و عرض سه
 و دو منخل بر یک کعبه قرار می‌کنند و یکدیگر را در می‌سکند و بالای آن کلمه‌ی مطلقه و همچنین مسجد
 که در سنگ مرخ است کعبه و محبت و شش در اراج است در کعبه و ست و شش و در وسط
 آن حوضی است با نرده در اراج دو زده اطراف این محن ابوان نامی دل‌کشای روح افزاست
 چون پادشاه زاده محمد مراد بخش را اردو خورشاه نورخان فرزند بی‌نمیشد دختر امیرخان را
 که فاسکی از دواج داشت با محمد اباد مرستنا زند که بعد نکاح در آرد و چون از دواج سلیمان
 شکوه مصدیرام برادر محبوب خان مقرر بود او را از به طلب فرموده بخش عوی برداشتند بر محمد
 امین پسر منظم خان که کعبه فردنی ما بخش در بر پانچور ماده بود سبده سینه رسید و نهایت خلق و
 عظمت سر برافروخت و چون اردو داشت پادشاه زاده جهانیاں زب اورنگ خلعت مرص
 رسید که عادل خان حاکم سی‌و‌رب و ششم محرم در گذشت و عددها شش علی نام مجهول النسب
 که از در شش فرزند بفرزند بی‌بردشته بود و شش نژاده آنند نایب ان حکم شد که پادشاه زاده
 جهانیاں رب اورنگ سلطنت و فرمان رواج باشد و نهایت و کن بدان صوب باشند
 و این هم با حکم رسد و بنجان جهان فرمان شد که میرت خود را بدست ابا و رساند و ناما در دست نشان

در آن جا باشند و معلم خان و شاه نواز خان و صاحب خان و دیگر متفرد فیروزی آموذ که مجموع
 هزار سوار هزار باشند و دستور یافتند و محمد امین خان همه اجرای معاملات دیوانه
 بنیابت پدر مقرر شد و با فرونی هزاری ذات به منصب ستم هزاری هزار سوار سرافراز گردید
 چهارم ربع الاول بسبب شروع طاعون در دار الخلافه سبک کرده کسر که برگزیده در باجی گنک
 واقع شد فوجیه سر نمودند چون و بار و بکمی گذشت سب و جسم ماه مذکور بدار الخلافه رسیدند
 و جشن فری و زن از اسکی یافت و در ستم خان بهادر فیروز ملک از غنیمت دار خان نظم
 صوبه کابل مامور شدند و با ضافه هزار سوار شش هزاری شش هزار سوار و دو اسب سه اسب سرباز
 افتد و امیر الامرا حب الطلب اگر شمر آمده ملاحت نمود و درین دو جشن مبارک
 سکس ست لک روپیه از مایه شاه زاده و مکران و بوبیان بدرجه پذیر برای رسیدن نول
 رس سسی و نکم مطالب سمیت و سمیت مجری درین سال مصراعات عالیاست به
 صوب دار نقیض مبض اما که غارت آن جا با تمام حسین ملک خان و غنیمت خان بهروز
 پنج لک روپیه به سمیت شده اتفاق افتاد و علی حضرت آن کل زمین را به فروم سمیت مردم
 رشک کلزار مردم نموده مطابق اسب سکنه آن دبار را بر شحات سحاب فیض نوازش و اب

ساختند و سید مظفر پسر سید سماعت خان مارمه بگراست و تنه‌ای داری دون که قبل ازین
 برین داری سری نگری تعلق داشت و سید غلیل الله خان در خلج مالک محروسه شده بود
 بمعین کشنده خطاب می‌خانی و امامه سفید صفت انبار پوشید و سید ادر سری کمر طمطنه
 قرب مکر فروزی مقرر از غرور چندار مدار کشنده در سال پنجاه و نهمه داشت را حصار
 عزت و ناموس خود ساخت و راجه مسور بر بنویخت بخت بیدار ارشاه راه اطاعت و
 بندگی در آمده باستندم عتبه دولت و اقبال فرق مباحات بر افروخت و آن حضرت در آن
 مقام فیض قریب گما. مسند ارای عیش و نشاط بوده سیوم حب این سال از بعض بابو
 مدبر الحلقه نیست فرمودند و سب و دودم دولت خانه مقدم فیض امارت افزون گردید
 بک راس اسب عربی که پادشاه زاده جهان رب اورنگ سلف مشکس
 فرستاده بودند از سطر اشرف گذشت و ده هزار روم قیمت شده بهج لشکر موسوم گردید و هم
 در مولد بعض رسیده که علی مردان خان امیر ادماء که معروف عارضه اسحال در حضور حضرت
 کشمر که هوای آن سرزمین باو موافقت داشت مامه بود و با همواره رسیده رکرای عقبی شد و
 نفس او را عجب بر برده و در رومه والده اش مدفون ساخته چون از بندهای عمده درگاه

بارو ما و غایت بادشاهی به منت هفت هزار سوار سوار سوار دوسه
 سه اسبه و اعلم یک کرو در دام که مجموع کورس سی لک رو به باشد منار بود و بفظ اخلاص
 و ارادت اخلاص دشت تاسف فرمودند و چون ابراهیم خان حسن پور و دیگر سپران و مستشار
 ارلد مور کینور رسیدند ابراهیم خان را در اصل و اخلاص به منت چهار هزار سوار و سه
 دیگر اورا بغروی مناسب برخواستند و جمعی از نوکران او در فور استعدا و جناب سرافزاری
 یافتند و چون موضع رسید که عمامی مرد کاشش از نقد و جنس یک کرو در سه نقد ضبط دارند
 بهما هزار رو به پورته او مرحمت شد و سرکار خان که بعد از تینف سه پروان حوالی معار و یکا نمر
 بدولت اسمان بوس رسیده بود در اصل و اخلاص به منت دوی هزار سوار و با نقدی دوی هزار سوار
 سرافزار شده معلم صو که کینور مرض کشت مدیرین ابام نو بک شایش قلعہ مدرو تینہ رکمان و شجر
 قلعہ کلبان ط افزای روز کار کرد بد شرح ابن مقدمات انکه چون سابقا در کورسوری ماس باد
 شاه راده همان رب اور یک حدت به ہم سحابوروش من معلم خان ما انواع قاهره از حضور
 کجرت البان کاشنه اندر زب اور یک جهان زاری باشکرمعاص بد منت روزه شدند و بیت
 و چهارم رسع انانی نزدیک نعلبه بندر نزول نموده مجامره بردارند و بیت و سبوم حماد انانی جوقی از

از بدعهد زان و محبی از مد زمان ربیب اور ملک و زمان روی بر سر چی که محادی علی معظم
 خان بود بغرب توب مای قلعه شکن مانکنکهای اطرافش فرو رفته بستی و جابجی بر آمدند مر جان
 مام حبشی قلعه و ارکه از عدلمان قهرم ابراهیم عادلخان بود و مدت سی و هشت سال بجز یک صحن
 و کرد اوری سوار قلعه داری بر در حتمه قریب هزار سوار و چهار هزار پیاده لشکری که همواره مجادله می بردند
 همراه و ثقت و درو لا عقب هیچ مذکور جری گشته به باروت و بان و تقاضا موده بود که هنگام بورش
 اسی مردم رساند با ست بهر و نای محنت خود نزد یک برج آمده بمیدان و بنا و قفارا ارامی که بکرم
 می انداخت نزاره در جرم کور احاد و دانش در رفت و کردی در نفاس با و صافند و او بر
 با و سپر سوخته چون شرف بر ملال شده بود بدرون ارک بردند و می بدان لشکر از ره برج و جاس
 و یکویش به در آمده در و آره ارک بدست آوردند و درین هنگام پادشاه زاده جهانیان زب اورنگ
 سلطنت کوس فیروزی نوافته در رسیدند و قلعه در رسا طلبید و اعموم رفت اورا امان داده و غن
 شد که متحصان از سلمه بر آید و در چهار شهر هانت خان و دیگر مدیا را کوشته معرکه و مدت نمودند
 و صباح ان مر جان جان سجانند اسیر و روز دیگر پادشاه زاده جهانیان زب اورنگ حلفت
 نصیه سرفیب بردند و در سجده که مشی اربن دو ویدال در حکومت بمنجه اساس یافته بود حمله بنام نامی

خاقان مالک سنان بلند اوزده کردید و حسن قلعه استوار و برکش که کث لبش ان خزنایند
 الهی صورت به پدید در عرض ست و هفت روز العاج یافت و نقد جنس بسیار نقد
 ضبط در آمد این حصار معتبت و حصانت در تمامی مالک دکن اشترادارد و بر دو حصار شهر
 که چهار نر از باغ در اع است و ارتفاع دیوارش دوازده و خندق است ثلث بعض
 دوازده در اع و عمق پانزده و اطراف ارک قلعه که قریب هزار در اع است و بندی صد از ش
 پانزده و خندق و ستوار کرار حسن بعض مس و بیج در اع و از قای پانزده و هر کدام از
 و بین و سیوین سهای دوازده و نیم در اع و عمق فکور در سنگ فرو برده اند و بالاب و
 ادوات قلعه داری اموده میدر شهر است و در نهایت فحمت و لطافت سرحد و دانش متصل
 صوبه ملطاعه است سابقا حاکم سن را یان دکن بود و همواره راجه کرناک و سرته و ملک اعانت
 رای مد رستمودند و من معنوقه بل راجه مالوه که شیخ فیضی داستان او را منظوم ساخته و خبر سیم بن
 و وزیران سدر است نسبت سلطان محمد پسر علی بران حرکی یافت پس از ان مسمه صل گفت ستر
 از ان حکام متصرف در آوردند ماکه درین اعانت مسمیت مید و اخل مالک مورد کردید و
 چون خبر رسید که جمعی کسار در مکان سره اختر در نواحی طبر که بقصد خبر دفرام آمده اند بهایت خان

بدان صوب رخصت یافت و شیران مسه ماورد جریده شایسته بقلعه دارسعید مدبران را
 زده از پس برداشته و آب بسیار و دیگر انباشتمت آورده معاودت نمودند و از آن رو
 که شغل طوعه کلان و کلبه که و محرب و لایت سحاب و ششها و مسیت و الای زبب ادرک فرمان
 ردای بود میناجی برادر مالوچی و سیوای مقهور و سوسلامی و برود و دیگر مسه برودمان سوختی نمودند
 و برکنه راسن و جاکونده و دیگر محال و حاجی احمد کراناخته بودند برای تنبه اسنان نصرخان
 باب هزار سوار معین گشت و سلطان محمد معظم و افتخارخان را در قلعو سدر کد رسه مبت و دوم
 حبیبی کشید و دست پنجم حوالی قلعو کلان آمده بمی صره برد و مسدود و هر چند قلعو کرمان لی عمرب
 میزدند و مردم نکار می آمدند معظم خان بنذل کوشش هشتم شعبان مبارک کبار خندق کلا میزدند
 و دبار برودمان لبان مورد ملخ در صحرا بمن گشته سدر راه رسد میشدند. نوازخان و هایت
 خان نوبت مقرر کردند و ماکلی ماکلی معبر رسد و مکرر این لشکر طواغیر مقام میر راستی و آو برز و بلاد
 و هر مرتبه بهادران نبرد و دست کوسس و آو برش بمابان نموده بی آذر مان خیره سرانگشت
 حاش و دادند و چون مبارک کبار خندق رسیده بود و اگر شرفای نصیب توب ازیم فرور نجهت مانوز نیم ماه
 و نعلت انرا برآموده بودند هر چند مکان بره باطن از دور سیاهی نموده و مانی حد انداخته ناپدید

و پادشاه زاده زیب اورنگ نادر که پس از الفناح قلعہ بدفع ان با کمانچی منہدی شدہ
 متوجہ شہر قلعہ بودند تا آنکہ ضلالت سبکان شش روی معکربکاه ساخته از دو کروہی بان
 بان بر شکر میزدند و راه رسد و کرد بدینا بران فرستادن افواج حمتہ آوردن رسید و
 ہائیکہ شہرت دادہ خود متوجہ شد مہذولان کشتند و ماد و پاس روز نہکامہ قتل کرم بود و
 ناموس پرستان حدکار از طرف غنیم را ہاش دادہ از بکاہ کہ کشتند و ہر سی بودند و زنیہ
 و نہ و بار را و نہیب و غارت نمودہ انش عجمہ در زدند و غنیمت بسیار بہست افناد و کوس نصرت
 بلندی کراشد و از ان رو کہ محاصرہ سلمہ در بیان بود شام کاہان بدایرہ دولت سبند و
 خان کہ برای نا ش ہو سک مقہور ما حمد نہ شافتہ بود چون بدان جا رسید سوای مقہور کہ
 قصد یغادران نواح شستہ انتظار می برد پس از آمدن نصرت خان میخواست کہ متبہ اسے
 بمردم رساند با فوجی بغرم بجا برہنشد و بہا در ان تنبہ برداشتند و مقہور تاب شمس دلاور
 نیامورہ راہ فرار سپرد و چون بموجب امر عالی دلاور ان عسکر منصور از ہر جانب ہمار
 بخندق رسیدہ سنگ و خاک انہا شستہ بود و دو کفر ہر ہا با نصیل نصرت بوب خراب
 شدہ بہت و مفتہم شنبان دلاور ان بالایی بر می کہ محاصرہ میان ان و نواری ارہنہ ہر اورہ

عقب جمعی کثیرن شایده بودند سر برآمدند و به کاشتن بن دیوار رعب افزای متحملان گشتند
 اگر چه درون بن حقه و بان بسیار فرو ریختند لکن ویران ازان سر بر نیامد و در پیش
 رفت کار ساعی حمید نمودند و دلاوری بخشی که اقبیل جانشین عادلخان باد و هزار بانف
 بند و فوجی و ثوب و تعلق بسیار و فراوان اسباب قلعه داری بکسرت سپرد و دست دل پاک
 داده و ضد دشمنی مسلم بر طلب امان فرستاد و او را با بیکر قلعه گزینان جان بخشی نموده حکم
 فرمودند که فردا با عبال از قلعه بگریزند و قلعه دار با رفا بگردن برآمده غره دی قعده ملازمت
 نمود و بموجب التماس حضرت سحاب پور بافت و ماسح الفلاح قلعه کلبان مبارک یافتند
 ابن مصین قوی اساس ارسلک و مایه روح در رعایت رفعت و شایسته بر زمین مرععی
 نبایفته و خندق در اردو عرص و عسین در رعیت از قلعه قندار دکن افزون تر است
 چون از عوایقش پادشاه زاده همان بنات زیب او یک جهان کنای میزده این فتنه ها بعض
 رسید این دلا بابت مصافحات ان فکمه را کده بانان بطریق انعام که یکی اسابق و اکت
 دوازده کرد و در ام می نمود با غنایات و بیکر محبت شد و در بطن فراماد موسوم کرد و بدو عظم خان
 و شاه نواز خان و نهایت خان و کام خان و دیگر نو بیا که در بن ساقی معزز بودند

گشته بودند بارسال خلع فاخره و افزائش مناصب سرافراز گردیدند و چون از سلطنت
اقبال جهان گشایان شدن عاقل خان و دیگر باطل کوشان و فسادگیشان منسوخ گشتند
که فخریه بعد از ناکامی مناصب خواهند شد ابراهیم متعبر خان را که از معتقدان عادلانه بود به
حضرت بادشاه زاده جهانیان رب اورنگ سلطنت فرستاده امان طلبیدند و مقرر
شد که یک سرور و پیاده کلبه از جواهر و نفوذ قبایل بطریق پیشکش و اصل سازد و تسلیه
بر بند و بالواحق و تسلیه و ثابت گویند و محال دیگر میفرستادند ای واکذا دارد و بموجب
الناس رب اورنگ خلافت اصلی حضرت بر عجز و در ماندگی آن مانع خود من مجتهدین
مجا کلبه معارف فرمودند و فرمان بر بادشاه زاده زنت که قاضی اطهار را برای
پیشکش فرستاده خود را که فروری معاودت نمایند و معظم خان در ضبط قلاع خاطر
و ابروخته بعد از فرجیت قاضی اطهار با کس روزه در کامیابی شود و هم ذی حجه شخص
اکمل ابن حضرت حبس السور عارض گشت چون حکم شخص نمودند که از اثر بوسه برست
رزق الله بهر مقرب خان قصد نمود و چون صحبت پسند یافتن بکمر سر بونیز خون گشتند
و در سهم شدت و عزت رو کمی نهند و ناگزیر به نیر بدیدار گشتند و اسیر او در ضعف طبیعت در

نژاد بودا فر بنجو سر تعرب خان شیر خشت فی المجد نافع آمد و سبع هفت لک و پنجاه
 هزار روپہ رکوة سایر دار الخلافہ معاف نموده فرمان داد مدکہ در تمام ممالک محروسہ رکوة
 معاف سناسند و یک ز تخمینہ حاجی عبدالوہاب بخاری و یک اسپ عراقی سید محمد
 باقر تصدق عنایت شد و سیح هزار روپہ بارہاب اسحقان رسید و زندانیان رہائی پتند
 و بادشاہ زادہ داراشکوہ باضافہ دہ ہزاری دہ ہزار سوار و دسپہ سہ اسپ منصب
 پنج ہزاری سی ہزار سوار و دسپہ سہ اسپ و انعام یک کروڑ دام کہ از سابق و لاحق ہو
 و یک کروڑ دام باشند و از رخس یافت و عرضہ داشت بادشاہ زادہ چہانبان زب اور یک فرمان
 روای مشتمل بر تولد فرزند محبوبہ اختر کہ دواز دہم ذی الحجہ تدم بعالم ہستی مہادہ ارسل شد
 و ان نو باوہ رہاض سلطت محمد اکبر نامور کردید و درین ایام مظہر خان را سبب برجی دورای
 از درارت غل تودہ خان مذکور و صاحب خان و دیگر امرا را طلب حضور نمود و محمد ابن خان
 اصحاب در ممنوع شدہ رای را بیان تا تعین دیوان اسی سہر انجام امور دیوانی مامور کردید
 و بالتمس بادشاہ زادہ داراشکوہ سید عرب خان بمرست و از سلطت المہور از قہر بہادر خان
 دسہ موکی کدانی رعایت ملان نہای کسد عون امام ما غرضی مزاج اسی تمناوی کردید بغواہی نہ فر

و انخواه اعيه رفتن مستقر الخلافه اکبر اباد مصمم شد خلیل الله خان بنظم صوبه و حراست ارکسوار
الخلافه سرفراز گردید و میرمران بپیش خطایب میرخان بافته ما بدرسمین گشت و هشتم محرم
سفیه سوار متوجه ان صوب گشتند چون دانشمند خان میر بخشی ار عدلت استغاثه نموده بود
محمد امینان را بجایش نصب نمودند و باضافه بانفسد سواره منصب سپه داری فرارو
بانفسد سوار و عطای خلعت و قلعه ان مرصع برنوخستند و هشتم صفر سعادت کباب سیم
رسیده نه روز در ان جا مانده و در بن منزل ناخوشی مزاج اندکس الحطاط یافت
و بعد از ده ماه کنفری بی درد و طبیعت احابت نمود و روز بروز انر صحت رو بافرایش
گذاشت و چون قمر در بافته بود که تا وصال غره ربع النشانی ساعت مقرر در اخل شدن تعلقه
اکبر اباد و مرسل بادشاه زاده داراشکوه اقامت فرمایند نوزدهم بدین مکان
تشریف آوردند و مبلغ ده هزار روپیه لاجوامر و طلا و نقره معرب خان غایت شد و
ابدال بیگ کو تو ال خطاب کنوالحان نوارش یافت آواخر این ماه در نوشته و قایم کرد
دکن بعرض رسید که بادشاه زاده جهانان زیب او رنگ سلطنت مطابق احکام معلی کار
ما را سرانجام بخشیده باور یک آباد رسیدند و دل رس بانوبیکم میبه کریم شاه نواز خان

صفوی که سجادت از دواج ایشان مستعد بود رحلت نمود دوم ربیع الاول محبت
 خان و دیگر بنده از دکن معصه معلی رسیده مورد عنایات گردیدند و با و شاه زاده دارا
 شکوه بجلدوی خدای که در ایام مرض بخدم رسیده بود بغایت جواهراللات قیمت
 سیزده لک و نود هزار روپیه و از اصل و اضافه به منصب شصت هزار سی هزار سوار
 دوا سپه سپه و از سابق حلا حق با نفیام بست و سه کروردام که مجموع طلب موافق دوازده
 ماه دو کرورد و هفت لک و چهار هزار روپیه میشود و سیوای آن یک کرورد روپیه نقد و صد
 راس اسب بایه استلا برافزودند و تفویض صاحب صوکی بهار صمیمه دیگر مرجم کردید
 و سر شکوه بر شش را بقولی و دویست و دویست و دویست و دویست و دویست و دویست و دویست
 سرفراز کرد و انبند و چون مقدار آن سمت از آباد سر به خا و برداشته بودند سلطان
 سیمان شکوه را با براج میسکه و بهادر خان و دیگر لشکر که مجموع بست هر سوار باشد به
 شورش نقین فرمودند و مکه کام خدمت سلطان را با اضافه سه هزار سی هزار سوار به منصب
 پانزده هزار سی هزار سوار و دیگر عنایات سرفراز سا صد درجه مسکه به محبت اضافه
 هزار سی هزار سوار دوا سپه سپه به منصب شصت هزار سی هزار سوار و یک لک روپیه نقد دیگر

مرحوم برنوا حسد و بها در نهان انبیل دارا شکوه بمرات صوبه بهار مقرر شد و چهار ماه
جسوت سنگم را بقرونی هزار می ذات و هزار سوار به منصب مفت هزار می مفت هزار سوار
مقرر شد و اسپه سپه و ایام یک کدوبه و دیگر عطا یا نوارش فرموده صوبه داری ملو
دستوری فرمودند و چون فسادگیری معاندان آن صوبه معروض شده بود حونی
و بکرامت و منصب دار را با و نیز معین فرمودند و در رعایای دولتی و ارباب مستقر الحافظه
بر دل معسی رونق نیت سید قاسم ملازم با و شاه زاده دارا شکوه انبیل انبان صوبه
الآباد مقرر گردید و بعضی معسی رسید که دوازدهم ربيع الاول ملا عبدالحکیم سید
روکری عقیبی کنت و لب و جرم این ماه مجلس وزن انتهای سال شصت و نهم و دهم
سال شصت و نهم منعقد گردید و بعضی معاندان بخدمت وزارت کل و غایت قسما ان مع
مقرر شدند و با و دهم جمادی الاولی بهایت خان را به صوبه داری کابل و شصت و نهم
و نند و چون بعضی رسیده بود که هر چند وکیل شاه شجاع از صحت فراج معتمد منسوب
او محمول بر سارنش سبب برادر نموده نوشته او را و زنی نمیدهد و از بنگاله با شکری
از ان بقصد اکبر آباد روانه شده است حکام دستوری دادند سببان شکوه در وجه بی حکم

شده بود که اگر از نا عاقبت اندیشی مرا حجت نماید بکجک و پیکار پروازند در بولامع
 و ض کرد بد که چون او بای حبارت از در بای نبارس پیش گذاشته بود میده با
 مابش ای در ملک نه عموده از دریای مذکور عبور نمودند و در نوا می بهادر پور طلافی فر
 یغن دست داد و او هنرم شده سلاطه و سامان مهارت داده بجانب بکله فرزند
 سبت و ششم این ماه سلطان سلیمان شکوه را که اسم سرداری داشت هر چند
 مصدر کاری نشده بود بمساعی پدرباشه حسداری پنجره اسوار به منصب مهت نزاری با
 نزده هزار سوار سر فرزند کردانیدند و را به حسینه از اصل و اخافه هفت نزاری شد و دیگرند
 بغایت کامیاب گشتند چون بمرض رسید که بادشاه زاده محمد مراد بخش با شماع با خوشی
 فراخ از مال نیندیشی مرکب انواع جور و نقدی میکرد و وسید مکنه علی بنی دیوان
 مابش ای را که با مصالح مفاسد او مامور بود محل کار خود دانسته بی مایه بدست خود گشته
 و سکه و خطبه ان و بار بنام خود کرده است تبه او را بر وقت گذاشته فاسم خان را به صوبه
 داری احمد آباد بجا بس رفت فرمودند و چون همه وقایع این سال او حوادث و دوا
 دیگر ارسال می نمودم تا حالات سنوات اسرا و عزلت اعلیحضرت در ضمن ذکر کردی احوال

بیست و نه سال بادشاه دین بهار بر قوم ملک سوارخ نگار خواهد گردید این غائبش نکر
 اسماعیل اول و الاثر اول و الاثر اول با دستان با عدل و داد زین تمام و پیراهن اسماعیل و
 عقیل مرا با عدل دین غلط است که چهار پسر و الا کهر و سه دختر نیک اختر از این فیض عظمی
 لایب مغیرت باب ممتاز از مافی صفا عن الدوله صفحان از اعزاز سلطنت و انجم
 رسا و ده حیات نگار دارند بادشاه زاده محمد دار اسکوه و دانش در کنگه فرزندانش
 از این همه سلطان پرویز سلطان شکوه و سپهر شکوه و جان یکم محمد شاه بیجاغ و دانش شسته فرزند
 نیش زین الدین طنبه دختر دین العابدین و لنبه بانو یکم مرغ بابو یکم خردمند بابو یکم خیر باب یکم از
 اصحاب مختلفه رسیده و در یک جهان با فی فرزند و رایت کشورستانی که برادر جان کرانی مدعی
 نام نامی باد و در شب مبارک یکشنبه با مردم ذبی قندهار شسته بطالع مسعود و بخت محمود در کس او
 رنگ و جو گرفته اند و حال ولادت با سعادت بحباب احوال از شرق مکمل انشاء الله طالع مکرر
 و اسمی اولاد و نفس نیا و این ذبی و در یک عدل داد و در غائبش دوم و طالع خیر مسمع عالمگیری
 در دین خانه احوال یکبارم اخلاق از مطهر خلق سمت ابرو و خواهر بنت محمد مراد بخش و لا دین در کنگه
 خورشید بخش محمد نیر و کشف و دستار ناموسک اسماعیل بابو یکم برادر بابو یکم نباش طاهرات مهین فرزند

نواب فلک محراب علیّه العالیّه جهان ارایی بیگم مشهور به بیگم نوبت سعادت
 ابراهیل در ماه صفر^{۱۲۸۲} واقع شده سرود پدر عالیقدر از جمیع فرزندان سعادت
 العالیّه معرزه و کرمه بوده اند و فربس سمت نگرو به از سرکار و الدنیز کواریسمه سمت یافت
 ان سرادق کزین سعادت و جلال بود و ان ملکه جهان و صاحب زمان لبان این جهان بمن
 بخش مناجات اند نواب روشن ارایی بیگم و لا دنش در^{۱۲۸۶} نواب کوهر ارایی بیگم
 و لا دنش در^{۱۲۸۳} نواب بهمنیار بیگم است از بطن قنداری محل که صد سرور حسن شعوبه
 است کس عمر از جمیع فرزندان کلاست و لا دنش در^{۱۲۸۸} و در محل بود و در سنه در خان
 حلف خاستن نان بهمن و فرزند می نماید

